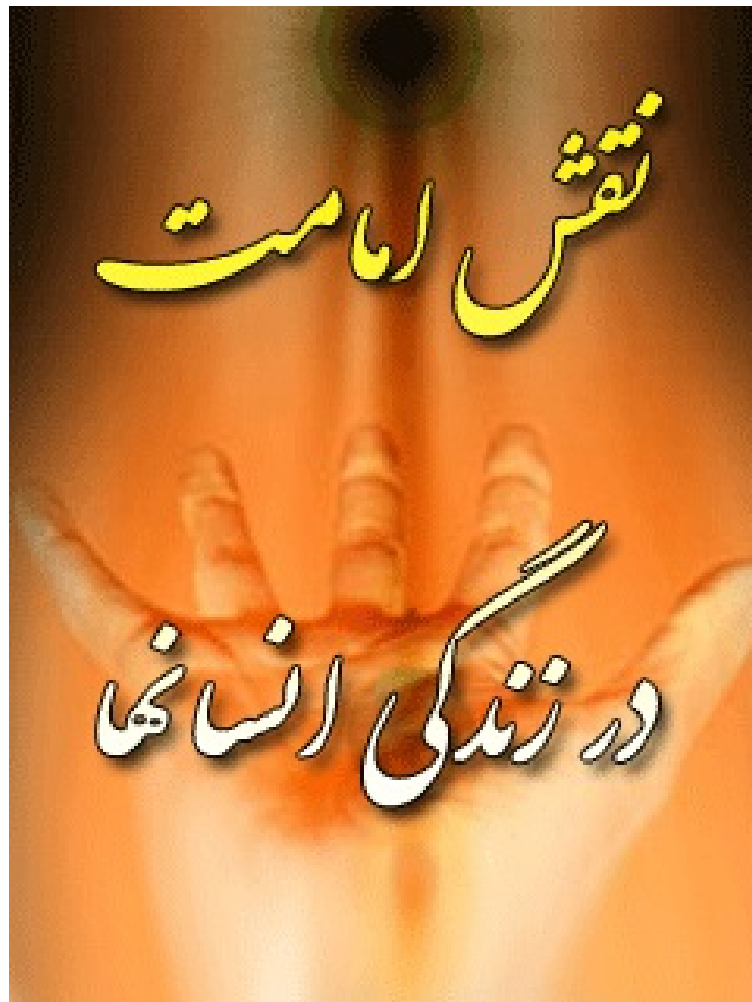


سَلَامُ اللّٰهِ عَلَيْهَا
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نقش امامت در زندگی انسانها

نویسنده:

حمید فتاحی

ناشر چاپی:

دارالتفسیر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
نقش امامت در زندگی انسانها	۱۰
مشخصات کتاب	۱۰
مقدمه	۱۰
امامت	۱۰
مناظره شنیدنی	۱۱
فرق نبوت و رسالت و امامت	۱۳
فصل اول: امامت و امام از دیدگاه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام	۱۵
مقدمه	۱۵
شأن نزول آیه و روز اکمال دین	۱۵
اسناد و مدارک غدیرخم	۱۷
اشاره	۱۷
امامت و تکمیل دین	۱۸
قرار دادن مردم در مسیر حق	۲۰
درک مقام امامت	۲۱
سند زنده برای امتیاز و عظمت اهل بیت علیهم السلام	۲۴
قسمت اول	۲۵
قسمت دوم	۲۸
قسمت سوم	۳۱
فصل دوم: امامت روح اسلام است	۳۵
فصل سوم: امامت اساس اسلام است	۳۷
امامت و اسلام	۳۷
تذکر مهم	۴۰

۴۱	امامت علت مبیقه
۴۲	فصل چهارم: امامت مُتمّم و مُکمل جمیع عبادات است
۴۲	اشاره
۴۲	مقام عبادی بشر
۴۴	شرط قبولی اعمال چیست؟
۴۴	شرط قبولی اعمال
۴۶	نقشه خداوند برای قبولی اعمال
۴۸	امامت شرط قبولی اعمال است
۴۹	فصل پنجم: امام یگانه پاسدار دین خداست
۴۹	پاسدار دین
۵۰	از بعثت تا امامت
۵۰	اعراب قبل از اسلام واشتباه متشرقین
۵۰	توضیح
۵۱	رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصلاح جامعه
۵۲	تفاوت دو حرکت
۵۳	بیست و پنج سال بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله
۵۵	مرز حلال و حرام الهی
۵۵	فصل ششم: امام و ابزار هدایت
۵۶	امام و ابزار هدایت
۵۶	شیوه موعظه
۵۷	شیوه دعوت براه خدا
۵۹	فصل هفتم: امام آفتاب رحمت خداست
۵۹	اشاره
۶۱	امام هم چون خورشید است

خورشید در اطاعت امام علیه السلام است	۶۲
فصل هشتم: امام چراغ نور افکن خداست	۶۴
اشاره	۶۴
کره ماه یا همسایه دیوار به دیوار زمین	۶۵
امام اختر راهنما	۶۵
بررسی مختصر از اوضاع بیست و پنج ساله	۶۶
ملاحظه و قضاوت	۶۹
فصل نهم: امام راهنمای گمشدگان و گرسنگان معرفت است	۶۹
فصل دهم: امام باران پیاپی رحمت خداست	۷۲
امام باران رحمت خدا	۷۲
امام ابر رحمت و باران پی در پی است	۷۳
اما در مورد کمال و پیشرفت خود انسان	۷۴
فصل یازدهم: امام پناهگاه بندگان خداست	۷۵
امام پناهگاه بندگان خدا	۷۵
معنای تمدن و ابزارش	۷۵
توضیح	۷۵
برنامه های روزانه یک انسان متمدن از دیدگاه فرهنگ اسلامی	۷۷
برنامه های روزانه یک فرد متمدن از دیدگاه فرهنگ شیطانی	۷۷
نکته مهم	۷۸
فصل دوازدهم: امام امین و حجت خدا در روی زمین است	۸۱
امام امین و حجت خدا در زمین	۸۱
نکته مهم	۸۲
اشاره	۸۲
۱. صلاحیت بشر توسط بشر	۸۳

۸۴	۲. تعیین صلاحیت توسط خود انسان
۸۵	۳. صلاحیت انسان توسط خدای متعال
۸۷	یقین بخداوند یا رمز سعادت
۸۷	صلاحیت انسان برای امامت
۹۰	فصل سیزدهم: امام، معصوم است
۹۰	امام، معصوم است
۹۲	عصمت
۹۲	عصمت
۹۴	ویژگیهای عصمت
۹۶	ریشه های عصیان
۹۷	فصل چهاردهم: امام یگانه روزگار است
۹۷	امام یگانه روزگار است
۹۹	وظیفه مادر مقابل توصیفات
۱۰۰	فضائل و کمالات علی علیه السلام در کتب عامه و خاصه
۱۰۰	مصدر تمام علوم حضرت علی علیه السلام است
۱۰۱	در حُسن اخلاق و حلم
۱۰۲	جایگاه تمام فضائل امام است
۱۰۴	عجز و درماندگی دانشمندان از وصف امام علیه السلام
۱۰۴	نگاهی به جامعه بشری
۱۰۶	امامت و بیعدالتیهای مردم
۱۰۷	عجز و ناتوانی از توصیف امام علیه السلام
۱۰۸	نگاهی به زیان مخالفتها
۱۱۰	ویژگیهای امام از زبان حضرت رضا علیه السلام
۱۱۱	مُسْتَحَقُّ لِلرَّئَاسَةِ (۲۵۷) امام سزاوار ریاست است

۱۱۳	اطاعت امام فرض و واجب است
۱۱۴	قیام و حرکت امام به امر خداست
۱۱۵	ناصح لِعِبَادِ اللَّهِ (۲۷۲) امام نصیحت کننده بندگان خداست
۱۱۷	انبیاء و اوصیاء علیه السلام به تمام تخصص‌ها مجهّز هستند
۱۲۰	علوم و فضائل پیشوایان دینی در قرآن
۱۲۱	مقام بندگی، فضل الهی را جذب می‌کند
۱۲۳	جمع بندی و انصاف
۱۲۴	پی نوشتها
۱۲۴	۱ تا ۱۰۰
۱۲۷	۱۰۱ تا ۱۹۵
۱۳۰	۱۹۶ تا ۳۰۲
۱۳۴	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

نقش امامت در زندگی انسانها

مشخصات کتاب

سرشناسه: فتاحی، حمید

عنوان و نام پدیدآور: نقش امامت در زندگی انسانها/ اثر حمید فتاحی

مشخصات نشر: قم: دار التفسیر، ۱۳۷۴.

مشخصات ظاهری: ص ۳۲۰

شابک: بها: ۵۰۰۰ریال؛ بها: ۵۰۰۰ریال

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع: امامت

موضوع: امامت -- جنبه های قرآنی

رده بندی کنگره: BP۲۲۳/ف۲ن۷۱۳۷۴

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵

شماره کتابشناسی ملی: م۳۱۹۹-۷۵

مقدمه

امامت

در یک نگاه به جهان هستی حقایقی را پیدا می کنیم از جمله آنها نظم خاصی است که تمام عالم هستی را در بر گرفته است و هر مخلوقی در جایگاه و قرارگاه خودش بر طبق نظام آفرینش بحرکت خویش ادامه می دهد و از ابتدای خلقت بر همان نظم استوار بوده و خلایق و موجودات از منافع لازم آن بر خوردار می باشند این همه برکت در کائنات مدیون نظمی است که ناظم و خالق یکتا در آنها قرار داده است و اساسا فلسفه آفرینش از همین نظم معنی می گیرد که مهمترین دلیل بر وجود خالق و ناظم است.

در آسمان نیلگون وجود خورشید را می بینیم که سحرگاهان با آرامی و محبت موجودات زنده را بیدار می کند و با حرارت و نوری که مناسب زمان صبح و انتهای استراحت شبانه مخلوقات است خود را نشان می دهد و در تربیت و پرورش آنها کمترین خیانت و بی توجهی بخود راه نمی دهد و برطبق نظام هستی به وظائف محوله عمل می کند بتدریج کار آفتاب از کره زمین به پایان می رسد و کم کم ستارگان با چشمک های شیرین خود جلب توجه می کنند و هرکدام برای خود یک عالم و روزگاری دارند بعد نوبت به ماه می رسد و او هم در مدار خویش بکار خود ادامه می دهد و باجزر و مد دریاها آبیاری های لازم را انجام می دهد.

وقتی که نظم موجود را در منظومه شمسی و یا در کُل جهان هستی می بینیم به ناظم و خالق عالم و مدیر و حکیم، ایمان پیدا می کنیم خدای متعال که برای آفتاب و ماه و ستارگان و سایر مخلوقات نظمی قرار داده تا آنها در سایه همان نظم زمینه های سالم زندگی را فراهم سازند آیا برای پیشرفت و کمال موجودی بنام ((انسان)) که با قدرت عقل و انتخاب مُزین ساخته نظمی قرار نداده است؟ آیا می توان در افعال خدای سبحان چنین تصویری را بخود راه داد که او بر تمام جهان هستی از بزرگترین کهکشانها گرفته تا اندرون ((اَتم)) نظم و قانونی معین کرده لیکن شیوه زندگی بشر را در رسیدن به کمال و معرفت بی نظم قرار داده و به عبارتی بخود آنها تفویض نموده است؟ چگونه برای جمادات و نباتات حتی به سیستم رشد جسمانی انسان توجه شده و آنها را در یک مدار

منظم قرار داده است تا جائیکه اگر در فعل و انفعالات وجود آدمی مشکل یا مانعی پیدا شود فوراً به مرکز وجود که [قلب انسان است] مراجعه می‌کند و با سرعت تمام به حل مشکل اقدام می‌شود و این حقیقتی است که همگان با زبان حال و قال بدان اعتراف دارند که در سیستم خون رسانی یا سوخت و ساز بدن نظم فوق العاده‌ای وجود دارد حتی اگر سیستم گیرنده یا دوربین بدن [چشم و گوش] از درک چیزی عاجز شوند فوراً به [۱) قلب که مرکز ادراکات وجود است] رجوع می‌کنند و مشکل بر طرف می‌شود.

مناظره شنیدنی

مردی بنام [عمرو بن عبید] روزها با شاگردانش در مسجد بصره می‌نشست و در باره [امامت] بحث و گفتگو می‌کرد و هدفش این بود که عقیده شیعه را در مورد امامت تخطئه کند.

یکی از شاگردان حضرت امام صادق علیه السلام [بنام هشام بن حکم] بعد از شنیدن محتوی جلسه وارد مسجد شد و در نزدیک عمرو بن عبید قرار گرفت به او گفت: ای مرد دانشمند من شخص غریبی هستم اجازه می‌دهی از شما سؤال کنم؟
گفت آری: گفتم آیا شما چشم دارید؟ گفت ای فرزند چیزی را که می‌بینی چرا سؤال می‌کنی این چه سؤالی است؟
گفت سؤالات من از این قبیل است لطفاً با حوصله جواب دهید.

عمرو گفت: سؤال کن هر چند سؤالات تو احمقانه است.

گفت آیا شما چشم دارید؟ گفت آری.

س: چکاری با آن انجام می‌دهی؟

ج: رنگها و اشخاص را می‌بینم.

س: آیا بینی داری؟

ج: آری.

س: با آن چه می‌کنید؟

ج: بویها را بوسیله آن استشمام می‌کنم.

س: آیا دهان دارید؟

ج: آری.

س: با آن چه می‌کنید؟

ج: طعم خوردنی‌ها و آشامیدنیها را می‌چشم.

س: زبان دارید؟

ج: آری.

س: با آن چه می‌کنید؟

ج: سخن می‌گویم.

س: گوش دارید؟

ج: آری.

س: با آن چکار می‌کنید؟

ج: صداها را می‌شنوم ... در آخر سؤال کرد:

س: آیا قلب دارید؟

ج: آری.

س: با آن چکاری انجام می‌دهید؟

ج: آنچه بر اعضا می‌گذرد تشخیص می‌دهم.

س: آیا اعضاء وقتی سالم هستند چه نیازی به قلب دارند؟

گفت: ای فرزند، هرگاه اعضاء در باره چیزی از وظائف بدن تردید کند مثلاً یکی از قوای پنجگانه انسان: قوه بینائی یا بویائی و... در انجام وظائف خود تردید کند به مرکز کشور بدن [یعنی قلب] رجوع می‌کند و به فرمان قلب گردن می‌نهد و در کار خود یقین پیدا نموده تردیدش برطرف می‌شود.

س: بنابراین قلب برای اداره امور بدن انسان لازم است و گرنه این اعضاء نمی‌توانند درست انجام وظیفه کنند این طور نیست؟! گفت: آری چنین است.

س: ای مرد دانشمند خداوند عالم بدن کوچک تو را به حال خود نگذاشته بلکه برای انجام وظیفه اعضاء و اداره امور آن، پیشوائی قرار داده که نظم وجود را با برطرف کردن اشکالات و تردیدهای اعضاء حفظ کند ولی چگونه بندگانش را به حال خود می‌گذارد که همیشه بدون نظم در حیرت و شک و اختلافات بسر برند و برای آنها الگو و معیار و پیشوائی تعیین ننموده است تا در مقام شک و انحراف از مدار زندگی بدان رجوع کنند؟!

در این هنگام [عمر بن عبید] سر به زیر انداخت و بعد از سکوت عمیقی سر برداشت و پرسید: تو هشام نیستی؟! گفت: نه، گفت با او نشست و برخاست نکرده ای؟ گفت نه.

پرسید: تو اهل کجائی؟

ج از مردم کوفه هستم.

گفت: پس قطعاً تو همان هشام هستی، این را گفت مرا طلبید و در آغوش گرفت و نزد خود نشاند تا موقعی که نشسته بودم دیگر سخنی نگفت. (۲)

و اگر مقام و جایگاه [امامت] درست معنی شود مرکز نظم و اداره امور زندگی جامعه انسانی می‌باشد و نظام اُمّت بر آن وابسته است و برای درک همین معنی به سخنان معصومین علیهم السلام مراجعه می‌کنیم:

۱ قال علی علیه السلام ...: و الإمامة نظاما للامة و الطاعة تعظيما للإمامة. (۳)

ترجمه: خدای سبحان امامت را جهت آرامش و نظم مردم و طاعت و پیروی او را برای بزرگ شمردن مقام امامت، قرار داده است.

۲ در خطبه شقیه می‌فرماید: ((أَنَّ مَحَلَّيَّ مِنْهَا مَحَلَّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى)) (۴)

ترجمه: همانا مقام و منزلت من در امور خلافت، بمشابه میله آهنین آسیاب برای درست و منظم چرخاندن سنگ های آن می‌باشد. حضرت امیر علیه السلام با یک مثال ساده و روشن همگان را به موقعیت والای امامت در تنظیم امورات زندگی مردم، آشنا می‌کند همانطور که سنگ های آسیاب در تبدیل کردن گندم به آرد، به یک نظم مخصوص نیازمند هستند و اگر کوچکترین بی نظمی در گردش و چرخش آنها ایجاد شود نمی‌توانند آرد سالمی تحویل دهند و آن نظمی که این همه فوائد به دنبال دارد از همان میله قوی و محکمی که در وسط آنها واقع شده است سر چشمه می‌گیرد.

نظم امورات جامعه انسانی به پیشوایان معصوم علیهم السلام وابسته است و از اولین روز خلقت نوع بشر، این واقعیت خودش را نشان داده که جامعه انسانی را الگو و معیار و نظم دهنده باید باشد و این یک مقام و منصب الهی است که پروردگار عالم آن را در وجود اشخاص لایق و سزاوار قرار داده است و این حقیقت در بینش توحیدی، ضرورت و لازمه زندگی را مصداق است اولین فردی که بر کره خاکی قدم نهاده به عنوان پیامبر الهی معرفی شد و مقام امامت همان مقام انبیاء است و به عبارت دیگر امامت و نبوت همان

منصب الهی است و هیچ تفاوتی از هم ندارند مگر از جهت وظائف و کیفیت اجراء از یک دیگر جدا می‌شوند. یعنی نگهدارنده قوانین آسمانی در روی زمین امامت است و بوسیله آنها تمامی دستورات الهی در میان انسانها پیاده می‌شود. نتیجه مقدمه: در جهان هستی نظام واحدی وجود دارد که حقیقت بینش توحیدی را معنی می‌کند و به برکت همین نظم، تمامی مخلوقات اعم از خورشید و ماه و ستارگان و جمادات و نباتات و ... در مدار خاصی که خالق یکتا برای آنها قرار داده است به حرکت خویش ادامه داده و فوائد لازم را در اختیار نیازمندان قرار می‌دهند وقتی که نظم در میان خلایق، زمینه های رشد و کمال را بوجود می‌آورد انسانی که گُل سر سبید مخلوقات الهی است با کدام نظم و در چه مداری باید حرکت کند تا بهترین ترقیات و کمالات را در خود پدید آورد؟

خدای متعال پیشوایان معصوم را در منصب رسالت و نبوت و امامت برای ایجاد نظم و رساندن جامعه انسانی به مقام تعالی و کمال مبعوث فرموده است و اجمالاً با جایگاه امامت در فرهنگ اسلامی آشنا شدیم و در قرآن مقام [امامت] بعنوان عهد و مسئولیت الهی معنی شده است وقتی که خدای متعال به حضرت ابراهیم علیه السلام بالاترین مقام و منصب را عنایت کرد چنین فرمود: ((قَالَ اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا اِنِّیْ اَعْهِدُ الظَّالِمِیْنَ)). (۵)

(خداوند) باو فرمود من تو را امام و رهبر مردم قرار دادم ابراهیم گفت از دودمان من [نیز امامانی قرار بده]. خداوند فرمود پیمان من [مقام امامت] به ستمکاران نمی‌رسد [تنها از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند شایسته این مقامند].

فرق نبوت و رسالت و امامت

۱ مقام نبوت

همانطور که در بیان احادیث آمده است نبوت یعنی دریافت وحی از خداوند و ابلاغ بدیگران. بنابراین نبی کسی است که وحی بر او نازل می‌شود و آن چه را بوسیله وحی دریافت می‌دارد چنانچه از او بخواهند در اختیار آنها قرار می‌دهد.

۲ مقام رسالت

یعنی مقام تبلیغ و نشر احکام خداوند، و تربیت نفوس از طریق تعلیم است بنابراین رسول کسی است که در حوزه مأموریت خود با تلاش و کوشش برخیزد و از هر وسیله ای برای دعوت مردم بسوی خداوند و ابلاغ دعوت او استفاده کند.

۳ مقام امامت

یعنی رهبر و پیشوایی و زمامداری خلق و در واقع امام کسی است: که با تشکیل یک حکومت الهی و بدست آوردن قدرتهای لازم سعی می‌کند احکام خداوند عملاً اجرا و پیاده گردد.

بعبارت دیگر: وظیفه امام ایصال به مطلوب است ولی مقام رسول ارائه طریق می‌باشد ناگفته پیداست که بسیاری از پیامبران خدا مانند پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله هر سه مقام را دارا بودند و مقام امامت در مفهوم خودش عبارت است از: تحقق بخشیدن به برنامه های دینی اعم از حکومت به معنی وسیع و اجرای حدود و احکام خدا، و هم چنین تربیت و پرورش نفوس در جهت ((ظاهر)) و ((باطن)) و این مقام از دو مقام مذکور [رسالت و نبوت] بالاتر است.

زیرا مقام نبوت و رسالت تنها خبردادن از ناحیه خدا و ابلاغ فرمان او و بشارتها و انذار است اما در مورد [امامت] همه اینها وجود دارد باضافه اجرای احکام و تربیت نفوس از نظر ظاهر و باطن می‌باشد.

بنابراین مقام امامت بالاترین و عالیترین منصب الهی است که بعد از یک سلسله شایستگی‌ها اعطاء می‌گردد و حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از یک سلسله شایستگی‌ها که در برابر امتحانات الهی از خود نشان داد و مقام یقین خویش را نسبت به خالق متعال بحد

مطلوب رساند این منصب الهی باو اعطاء گردید.

اولین شخصیتی که بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شایستگی مقام امامت را پیدا کرد حضرت علی علیه السلام بود و احادیث زیادی وجود دارد مبنی براینکه آن بزرگوار بعد از رسول خدا حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله از تمامی پیامبران پیشین افضل و اعلم است و حتی ایمان به ولایت او از اهداف بعثت انبیاء بشمار می‌رود.

در تفسیر آیه: وَاسْأَلْ مِنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا (۶...) ابونعیم الحافظ از بزرگان اهل سُنَّت از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: وقتی که به معراج رفتم خدای متعال روح تمامی انبیاء را در اطراف من جمع نمود و خطاب بمن کرد که از آنها سؤال کن برای چه هدفی آنها را مبعوث کرده ام و من از آنها پرسیدم و همگی گفتند: ((علی شهادت آن لا اله الا الله و الاقرار بنبوتک والولایة لعلی بن ابیطالب)) (۷)

برای شهادت و گواهی بریگانگی خدا و اقرار به نبوت تو و به داشتن اعتقاد بولایت علی بن ابیطالب مبعوث شده ایم مقام ((امامت)) دارای مراتبی است همانطور که نورداری درجات مختلفی است و می‌دانیم از نظر اثرات تربیتی مثلاً نور ماه بانور خورشید در تربیت گیاهان قابل مقایسه نیست چه مانعی دارد که مرحله امامت در وجود حضرت علی علیه السلام کاملتر از مراحل باشد که در پیامبران پیشین بوده است و همین امر سبب برتری مقام او گردد.

اتفاقاً اصل تکامل نیز همین اقتضاء را دارد که همیشه کسانی که بعد می‌آیند از آنان که در گذشته بوده اند کاملتر باشند.

و در این زمینه روایات زیادی از عامه و خاصه وارد شده که بعداً اشاره خواهد شد اصلی ترین موضوع در مقدمه نظم بود و خدائی که در میان مخلوقات خود نظم را برپا ساخته چگونه انسان را بدون نظم به سرخود واگذارد و موجودی بنام انسان را که با عقل و شعور مزین ساخته قطعاً برای امورات او، اعم از مادی و معنوی نظم خاصی را معین فرموده و این حقیقت در لسان حدیث و آیات قرآن بطور واضح بیان شده است و در خطبه شریف حضرت فاطمه (سلام الله علیها) که بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان جمع کثیری ایراد گردید چنین آمده است: ((وَوَاعَدْنَا نِظَامًا لِلْمَلَّةِ، وَ إِمَامَتَنَا أَمَانًا مِنَ الْفُرْقَةِ)) (۸...)

((خدای متعال، اطاعت ما را باعث نظام ملت اسلام، و امامت ما را امان از تفرقه و پراکندگی، قرار داده است)).

اطاعت و پیروی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی چهارده معصوم علیهم السلام یگانه راه برای ایجاد نظم و یک پارچه گی در میان جامعه اسلامی از ناحیه خدای سبحان معین شده است کمترین بی اعتنائی به مقام شامخ امامت، به معنای انحراف و تخلف از نظام توحیدی می‌باشد و بدنبال خود ضرر و زیانهای جبران ناپذیری دارد زیرا منصب امامت بیان کننده حقیقت ولایت خدا است و هیچ تفاوتی در میان ولایت خدا و ولایت یا اطاعت امامان معصوم علیه السلام وجود ندارد چون در اینجا دو ولایت که در عرض هم باشند وجود ندارد بلکه همان ولایت خداست که در وجود اشخاص لایق و شایسته ای که تنها پروردگار عالم می‌تواند آنها را تشخیص دهد قرار گرفته و حتی حدیث شریف ثقلین که از زبان مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیان شده است همین واقعیت را توضیح می‌دهد باین معنی که اهل بیت علیه السلام و قرآن یک واقعیت هستند قرآن مصداق قول و کلام خدا است لکن اهل بیت علیه السلام مصداق عملی آیات خدا می‌باشند و از هم جدا شدنی نیستند نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

((أَنْتَ تَارِكٌ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرْدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ)). (۹)

من در میان شما دو امانت سنگین گذاشتم کتاب خدا (قرآن) و عترت و اهل بیتم [حضرت علی و فاطمه بایازده امام معصوم (صلوات علیهم اجمعین)] که از هم جدا نمی‌شوند تا در قیامت بر من وارد شوند.

گروهی که در باره امامت دعاوی غیر معقول و غیر منطقی به راه انداخته و این مقام رفیع و منصب الهی را در اختیار کسانی که کوچکترین آگاهی از توحید و اسرار آن ندارند قرار می‌دهند سخت در اشتباه هستند برای اینکه انسان قبل از هر چیز، باید توان و قدرت درک خویش را محاسبه کند چون به اندازه آن می‌تواند در کارها پیشروی داشته باشد مقام امامتی که در تصور بشر

نمی گنجد و او را کمترین توان برای درکش نیست چگونه و در چه شرائطی می تواند خود و یا دیگران را کاندیدای این مسند الهی و یا مقام الهی معرفی نماید در اینجا به سخنان گهربار حضرت امام رضا علیه السلام در تعریف مقام امامت می پردازیم تا درک این منصب الهی و تشخیص دادن شایستگان آن برای همگان روشن شود امید است، همواره با توفیق الهی و توجهات ائمه هدی علیهم السلام این مهم را تحویل علاقمندان داده تا از برکت این خاندان عصمت و طهارت علیه السلام مستفیض شویم انشاءالله.

سید حمید فتاحی اول ذی الحجه ۱۴۱۴

مصادف با ۲۴/۲/۱۳۷۳

فصل اول: امامت و امام از دیدگاه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

مقدمه

یادآوری: مطلبی که به حول و قدرت خدای سبحان آغاز می کنم عبارت است از فرمایشات حضرت ثامن الحجج امام رضا علیه السلام در باره اوصاف امام و تعریف منصب امامت می باشد آن بزرگوار هنگامی که وارد شهر مژو شد مردم در مسجد جامع آن شهر اجتماع کرده بودند و در مورد امامت بحث می نمودند و چون توان مردم از درک آن محدود و خیلی ناچیز است باهم به اختلاف و مشاجره پرداختند شخصی بنام عبدالعزیز بن مسلم خدمت امام رضا علیه السلام رسید و جریان را نقل کرد حضرت بعد از تبسم و لبخند مطالب ارزشمندی در این مورد بیان فرمود که بتدریج مطرح نموده و به شرح آن پرداخت خواهیم کرد.

و این مطلب در کتابهای روایی مانند: تحف العقول صفحه ۵۱۳ و اصول کافی ج ۱/۱۹۸ معانی الاخبار ص ۹۶ و عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۲۱۶ و امالی صدوق رحمه الله مجلس ص ۹۷ و اکمال الصدوق رحمه الله ص ۶۷۵ آمده است و ما متناسب با نقل کتاب شریف تحف العقول به بیان مطلب پرداخته ایم و علاقمندان می توانند به منابع مذکور مراجعه نمایند.

قال الرضا علیه السلام: يا عبد العزيز جهل القوم و خدعوا عن ادیانهم، إِنَّ اللَّهَ عزوجل لم يقبض نبيه صلى الله عليه و آله حتى اكمل له الدين، و انزل عليه القرآن فيه تبيان كل شيء و بين في الحلال و الحرام و الحدود و الاحكام و جميع ما يحتاج اليه الناس جملا.

فقال: ((عزوجل ما فرطنا في الكتاب من شيء)) (۱۰)

ترجمه: حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: ای عبدالعزیز، مردم جاهلند و در دینشان فریب خورده اند خدای عزوجل قبل از مرگ پیامبرش صلی الله علیه و آله دینش را کامل نمود و قرآن را بر او نازل کرد و در آن همه چیز را بیان نموده است و تمامی دستورات اعم از حلال و حرام، حدود و احکام و همه احتیاجات مردم در آن بیان شده است تا جائیکه فرمود: ما در قرآن از هیچ چیز فرو گذار نکردیم. (۱۱)

و در حجة الوداع که مصادف با اواخر عمر شریف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود آیه شریفه: ((الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ و اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي و رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)) (۱۲) نازل فرمود.

((امروز [روز غدیرخم] دین را به شما کامل کردم و نعمت خویش را بر شما تکمیل و تمام نمودم و اسلام را به عنوان آئین همیشگی شما پذیرفتم)).

شان نزول آیه و روز اکمال دین

مطابق آراء و عقائد مفسران و مورخان در اواخر عمر شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله که از مراسم حج بر می گشتند در محیطی بنام [غدیر خم] دستور دادند تمامی مسلمانانی که با او از سفر حج می آمدند توقف کنند و آن محل برای مسافران جایگاه استراحت

نبود که در بین راه در آنجا توقف کنند و علت توقف تاکید شدید خدای متعال بود مبنی بر اینکه باید در این مکان علی بن ابیطالب علیه السلام را به جانشینی خود منصوب نموده و مقام امامت وی را برای مردم بیان نمائی و چون اکثر حُجاج از شهرهای متعددی بودند و هر کس بعد از طی مسافتی از هم جدا شده و به وطن خود خواهند رفت لذا دستور الهی رسید باید مقام ولایت و امامت آن حضرت برای تمامی مسلمانان ابلاغ شود و کسی را عُذری در این مورد باقی نماند و با آیاتی: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ**. (۱۳)

ای پیامبر، آنچه از پروردگار تو برایت نازل شده است بر مردم ابلاغ کن و اگر اینکار را انجام ندهی رسالت او را انجام نداده ای و خداوند تو را از [خطرات و توطئه های] مردم حفظ خواهد کرد.

مردم از حرکت باز ایستاده و به دور پیامبر صلی الله علیه و آله اجتماع کردند و حضرت دستور داد یک جایگاهی از پالان شتران به شکل منبر درست کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله در بالای آن قرار گرفت و حضرت علی علیه السلام را بر بالای منبر طلبید و در سمت راست خود قرار داد و خطبه مفصّلی مبنی بر حمد و ثنای الهی و مواعظ بلیغ بیان فرمود و مردم را از خبر وفاتش آگاه کرد که ای مسلمانان: من از میان شما خواهم رفت و دارفانی را وداع می کنم لیکن برای سعادت و خوشبختی خودتان از قرآن و عترت جدا نشوید زیرا این دو از هم جدا نمی شوند دست حضرت امیر علیه السلام را گرفت و فرمود: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ...** (۱۴)

به هر کسی که من مولا و رهبر هستم بعد از من علی ابن ابی طالب علیه السلام مولا و رهبر اوست خدایا دوستدار کسانی باش که او را دوست داشته باشند و دشمن دار کسانی را که با او دشمنی و عداوت کنند.

و مرحوم حاج شیخ محمد حسین عزوی نخجوانی معروف به کمپانی رحمه الله مطلب را به نظم آورده.

بهر که مولا منم علی است مولای او

نسخه آسماء منم علی است طغرای او

سرّ معما منم علی مجلای او

محیط انشاء منم علی مدار و مدیر

طور تجلّی منم سینه سینا علی است

سرّ انا الله منم آیت کبری علی است

دُرّه بیضا منم لؤلؤ لالا علی است

شافع عقبی منم علی مشار و مشیر

رسول خدا صلی الله علیه و آله در خیمه نشست و دستور داد در خیمه جداگانه ای حضرت علی علیه السلام باشد تا مسلمانان همگی با او بیعت کنند و دسته دسته یا گروه گروه می رفتند و آن بزرگوار را تهنیت گفته و بیعت می کردند و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دستور فرمود: که بعد از این وقتی خواستید به ایشان سلام دهید با لقب [یا امیر المؤمنین] سلام کنید. (۱۵)

عمر بن خطاب از همه پیش قدم شد و با جملات [يَا أَيُّهَا لَكَ يَا عَلِيَّ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَا كُلِّ مَوْءٍ مِنْ مَوْءٍ مِنْهُ] و قیل لعمر انک تصنع بعلي شيئا لا تصنعه باحد في الصحابة؟ قال: انه مولاي. (۱۶)

یعنی: به از برای تو یا علی و گوارا باد تو را، که برای من و تمامی مؤمنان اعم از زن و مرد مولا و رهبر شدی، کسی به عمر گفت تو در مقابل حضرت علی علیه السلام اعمالی انجام می دهی که به هیچ یک از صحابه چنین احترامی نکرده ای در جواب گفت: او رهبر و پیشوای من است.

بعد از اتمام مراسم آیه اکمال نازل شد و معنی آن تایید کامل داستان غدیر است که پروردگار عالم با تعبیر زیبا و دلنشین

می‌فرماید:

((الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)) (۱۷)

که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: الله اکبر الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضی الرب برساتی والولایه لعلی من بعدی: خداوند بزرگ است همان خدائی که آئین خود را کامل و نعت خود را برما تمام کرد و از نبوت و رسالت من و ولایت علی علیه السلام پس از من راضی و خوشنود گشت.

اسناد و مدارک غدیر خم

اشاره

این موضوع همانطور که نقل شد در زبان مورّخین و مفسرین و أدباء و شعراء و محدثین و امثال ذلک تا حدّی مشهور بود که می‌توان دعوی تواتر نمود یعنی موضوعی که در روز غدیر خم در شأان نزول آیات مذکور، که همان امامت و ولایت حضرت علی علیه السلام بود بصورت یک مطلب قطعی و مُسلّم است و تا آنجا که نویسنده محقق ((علامه امینی رحمه الله در کتاب شریف الغدیر)) حدیث غدیر را از (۱۱۰) نفر از صحابه و یاران پیامبر و با اسناد و مدارک و از ۸۴ نفر از تابعین و از (۳۶۰) دانشمند و کتاب معروف اسلامی نقل کرده است که نشان حدیث مزبور یکی از قطعی ترین روایات متواتر است و اگر کسی در تواتر این روایت شک و تردید کند باید گفت که او هیچ روایت متواتری را نمی‌تواند بپذیرد.

قال الرضا علیه السلام:

و انزل فی حجه الوداع و هو آخر عمره صلی الله علیه و آله الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا و امر الامام من تمام الدین (... ۱۸)

در ادامه سخنانش فرمود: خداوند در آخرین حجّ [حجه الوداع] و آن در اواخر عمر شریفش بود آیه شریفه را نازل فرمود که امروز [غدیر خم] دین را برای شما کامل و نعمت را برای شما تمام، و اسلام را بعنوان دین و آئین برای شما پسندیدم و در این آیه امر امامت تکمیل کننده دین معرفی شده است.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حیات خویش تمام دستورات و آموزشهای دینی را بر پیروان و اُمت خویش بیان فرمود و راهها را در فراگرفتن روشن ساخت و امت را در مسیر حقّ و براه راست قرار داد و حضرت علی علیه السلام را به عنوان راهنما و رهبر و امام برای آنها معرفی کرد و به تمامی نیازمندیهای مسلمین از کوچک یا بزرگ توجه داشت و آنها را بطور کامل روشن نمود.

فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكْمِلْ دِينَهُ فَقَدَرَدَّ كِتَابَ اللَّهِ وَ مَنْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ (... ۱۹)

هر کس تصور کند که خداوند سبحان دین خود را ناقص قرار داده در حقیقت کتاب خدا را رد نموده و هر که کتاب خدا را رد کند کافر است آیا مردم مقام و منزلت امامت و جایگاه آن را در میان امت اسلامی می‌شناسند تا بتوانند آن را انتخاب کنند؟

نکاتی که در بیان امام علیه السلام آمده قابل توجه و دقت است:

۱ امامت و تکمیل دین ۲ قرار دادن مردم در مسیر حق ۳ درک مقام امام، موضوعات سه گانه لازم است مقداری توضیح داده شود تا مطلب بطور کامل خودش را نشان دهد زیرا بهترین راه در استدلال و هم چنین در پذیرفتن مطلبی، شناساندن آن می‌باشد و تعریف یا شناساندن گاهی از راه دلیل عقلی و گاهی از طریق نقلی و در مواردی با مراجعه بوجدان ممکن است وقتی از طرق سه گانه در فهم مطلبی استفاده کنم چندین مسئله برای انسان حلّ می‌شود ابتداء خود موضوع شناخته شده و حوزه فعالیت فکر آدمی معین می‌شود ثانیاً توان و قدرت درک فرد نسبت به آن مشخص خواهد شد باین معنی که او تاجه اندازه می‌تواند مطلب را درک

کند و با قبول ناتوانی درک خویش نقص را بخود نسبت دهد حالا به توضیح مطالب سه گانه بر مبنای دلایل سه گانه می پردازیم.

امامت و تکمیل دین

کلمه دین در لسان وحی بطور صریح آمده است و در آیات قرآنی و یا احادیث پیشوایان دینی حقیقت خودش را معنی کرده است و آن عبارت است از آئین و راه و روشی که بر مبنای رضای خداوند بوده باشد در لغت معنای دین یعنی جزاء و پاداش و طاعت است لیکن به یک اعتباری اطاعت و تسلیم شریعت شدن را گویند و همین مفهوم را کلام الهی چنین بیان می کند. (۲۰)

((إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ)) (۲۱) به تحقیق معنی دین در پیشگاه الهی همان تسلیم شدن می باشد.

معنایی که از دین در تمام آزمون تاریخی مدنظر قرار گرفته این است که آدمی خود را تسلیم دستورات الهی کند و از صمیم دل بر آن پایبند باشد و این موضوع اهداف تمامی پیامبران و رسولان علیه السلام الهی را تشکیل می دهد که هدف از ارسال رسل و انزال کتابهای آسمانی آگاه ساختن بشر به خدای متعال و تسلیم شدن در برابر فرمان او می باشد و در بیان قرآن واژه دین به حالت مفرد آمده است و بصورت اَدیان مطرح نشده است و این نشان می دهد که دین از ابتداء تا انتهاء یک مطلب است و تفاوتی در میان انبیاء وجود ندارد بلکه همگان مبلغ یک نظام و آئین هستند لیکن ظرفیت انسانها در هر عصر و زمان برنامه های دینی را ملاک بود و خدای سبحان به نسبت آمادگی های مردم در طول تاریخ تکالیف و وظائف آنها را مشخص می فرمود بهمین جهت مسئله دین از زمان حضرت آدم علیه السلام تا حضرت خاتم صلی الله علیه و آله یک هدف را تعقیب می کند و آن اسلام است و معنای اسلام همان تسلیم شدن در برابر فرمان خداوند متعال می باشد.

قرآن می فرماید: وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ (۲۲ ...)

و دین و آئین چه کسی بهتر است از آن کسی که خود را تسلیم خدا کند و نیکو کار باشد.

و در آیه دیگر معنی دین را که همان طاعت است روشن می کند می فرماید:

((لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ)) (۲۳) در اطاعت خدا اکراهی وجود ندارد زیرا طاعت از اخلاص ریشه می گیرد و اخلاص از افعال قلبی است که هیچ اکراهی و اجباری نمی تواند به آن محیط راه پیدا کند.

بعبارت دیگر: جایگاه نیت در هر کاری قلب آدمی است و هیچ کسی نمی تواند به حوزه نیت دیگری وارد شود و معنای دین از همان توجه و یانیت قلب شروع می شود و لذا اکراه در آن میسر نیست.

و در آیه دیگر می فرماید: ((وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ)) (۲۴)

هر کس غیر از اسلام دینی را برای خود انتخاب کند چیزی از او پذیرفته نخواهد شد بنابراین معنای دین همان قوانین و دستورات خداوندی است توسط پیامبران و پیشوایان معصوم علیه السلام در اختیار جامعه بشری قرار گرفته است و هدف از آن تسلیم شدن انسان در برابر خداست و انبیاء در هر عصر و زمان برای همین مقصود مبعوث شده اند و در دیدگاه یک خدا شناس آئین و روشهایی که بوسیله رسولان الهی برای مردم ابلاغ شده همه از یک منبع سرچشمه می گیرد و هیچ تفاوتی در میان آنها وجود ندارد.

بعنوان مثال: یک دانش آموز از دوران ابتدائی وقتی که در مسیر علم و دانش قرار می گیرد بتدریج آماده گیهای لازم را برای کسب قاعده و فرمول های بیشتر و دقیق تر پیدا می کند و متناسب با توان و قدرت خود در هر مرحله اطلاعاتی را بدست می آورد تا اینکه به مراحل بالاتری مانند محیط دانشگاه آماده می شود تمامی این مراحل برای او یک هدف را مصداق است و آن کسب آگاهیهای لازم می باشد به عبارت دیگر، تمام مراحل علمی یک حرکت طولی دارند و انسان خود را در هر شرائطی وارد این مسیر می کند تا به آخرین مدارج آن دست پیدا کند برنامه های دینی هم بر همین روال ادامه پیدا می کنند تا اینکه توسط حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله تمام دستورات دینی بطور کامل در اختیار جامعه بشری قرار گرفت و آن حضرت در مدت بیست و سه سال دین

کامل را که مجموعه قوانین و دستورات خدای متعال است بطرز روشن بر همگان ابلاغ فرمود و اینکه کمال دین با امامت و ولایت حضرت علی بن ابیطالب و یازده فرزند معصومش علیهم السلام است. یعنی امامت اساس این قوانین است. ممکن است در ذهن گروهی چنین سئوالی ایجاد شود که تکمیل دین با امامت است یعنی چه؟ و دین بدون امامت چگونه ناقص است؟

جواب: معنی کمال یعنی حصول غرض، هرچیزی که به مرحله نهائی برسد و هدف لازم از آن حاصل شود یعنی تکمیل شده است. (۲۵)

دین همانطور که معنی شد آئین و دستورات الهی را شامل می شود و این دستورات در شعاع وابستگی بشر به خدای متعال شکل می گیرد به عبارت دیگر: دین و آئین الهی حقیقتی است که در ذات انسان آفریده شده و او در هنگام تولدش آن را با خود دارد و با وجود مربیان الهی پرورش می یابد و تمامی تبلیغات انبیاء و پیشوایان معصوم علیه السلام بر مبنای همان سرمایه فطری دور می زند و بصورت پرده برداشتن از روی اسراری که خالق متعال در وجود آدمی قرار داده می باشد و هیچ انسان بیدین بدنیا نیامده بلکه دین در خمیرمایه وجودش آفریده شده است و هدف از بعثت انبیاء علیه السلام جلوگیری از انحرافات بشر، از آئین فطری می باشد و نمی توان گفت که بعثت پیامبران در جهت مبارزه با بیدینی بوده است چون بر مبنای آیات و روایات هر مولودی بر فطرت خدا شناسی قدم به عرصه زندگی نهاده است و حضرت امیر علیه السلام در این زمینه می فرماید:

((قَبِعَتْ فِيهِمْ رُسُلُهُ، وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَائُهُ، لِيَسْتَأْذِنُوهُمْ مِثْلَاقَ فِطْرَتِهِ، وَيُدْكَرُوهُمْ مَنَسِيَّ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوْا عَلَيْهِم بِالْبَلَّغِ، وَيُشِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ.)) (۲۶)

((خداوند متعال رسولان خود را مبعوث و یکی را بعد از دیگری بسوی آنها [انسانها] فرستاد تا آنها را به سمت برنامه های فطریشان سوق دهند و نعمت های فراموش شده را یادآوری کرده و با تبلیغات و بیان حقائق راهنمایی کنند و از اسرار و دفینه های عقلشان پرده بردارند)).

و این خیلی واضح است که دین یک امر فطریست و تمامی دستورات الهی که، بتوسط پیشوایان معصوم علیهم السلام برای انسانها بیان می شود بر مبنای همان قانون فطریست و در این صورت عظمت و اُبْهت دین آشکار می شود و آن اینکه دین از مسائل تشریفاتی و قرار دادی و یا حاصل فکر بشری بودن فاصله می گیرد بصورت یک امر لازم و ضروری در جهت سعادت و سلامت زندگی انسان، خودش را نشان می دهد همانطور که اکسیژن و آب و هوا و مواد غذایی یک امر مصنوعی نمی باشند و انسان در حیات و بقاء خویش، به آنها نیازمند است مسئله دین در حفظ و نگهداری او و تاءمین سلامت و سعادت وی از آب و غذا ضروری تر می باشد یک انسان ممکن است چند روزی گرسنه بماند اما بدون دین و مذهب برای یک لحظه هم نمی تواند زندگی کند. وقتی جایگاه و موقعیت دین مشخص شد پرواضح است دین با این ظرافت و لطافتی که دارد به حافظان و پاسداران معصوم نیازمند است.

یعنی بدون وجود رهبر آسمانی، انسان نمی تواند خود را از انحراف و لغزشها نگهداری کند و خود را بر مبنای دینی که با جسم و جاناش معجون شده تطبیق دهد در این صورت مقام امامت بعنوان تکمیل کننده دین مشخص می شود چون وجود امام مانند آفتاب درخشان ذرات موجود را پرورش می دهد و آنها را به سوی کمال هدایت می کند و اگر موجودات زنده مدت زمان کوتاهی از نور خورشید فاصله گیرند بطور کامل پژمرده شده و از رسیدن به رشد و کمال محروم می شوند.

و تکمیل دین با امامت است چون دین و قوانین الهی به تخم های مانند که در زیر خاک دفن شده اند و بوسیله نور امامت پرورش یافته و آدمی را به سوی کمال سوق می دهند و اگر آئین الهی از امامت فاصله گیرد ناقص خواهد بود و هیچ دردی را معالجه نخواهد کرد.

قرار دادن مردم در مسیر حق

در مسائل تربیتی چندین شرائط وجود دارد از جمله آنها این است که مربیان باید آمادگی های لازم را در انسانها ایجاد کنند برای اینکه تربیت حرکتی است که از وجود آدمی بسوی کمال شروع می شود و هر مقدار در روح و روان وی آمادگی و پذیرش فراهم شود که قابلیت او را در جهت درک ارزشها بالا- ببرد نتایج مطلوبی را بدنبال دارد نکته مهمی که اساس و حقیقت تربیت را در انسان آشکار می سازد این است که او همیشه بدنبال حق باشد یعنی در باره تربیت اگر اظهار نظر درستی بشود باید گفت هدف از آن این است که انسان حق شناس شود.

انبیاء عظام علیه السلام برای تربیت نوع بشر همانطور که قرآن مجید می فرماید از همین راه وارد شده اند تا انسان خود جوش شود و به تمامی ارزشهای زندگی آگاهی پیدا کند چون که هر ارزشی بعد از بصیرت و ایمان، مفهوم پیدا می کند و در غیر این صورت نمی تواند برای انسان کمال باشد.

مثال: عدالت برای انسان در تمامی شرائط زندگی ارزش است انسان ممکن است روزی با الزام و اجبار عادل شود که هیچ ارزشی ندارد و روزی بوسیله بصیرت و معرفت قلبی عدالت را در هر زمینه ای مراعات کند در این حال، عدالت برای او یک ارزش تمام عیار خواهد بود.

شخصی خدمت حضرت امیر علیه السلام رسید و در مورد حیرت و تردیدی که در باره گروهی پیدا کرده بود سؤال نمود: ((اَيُمْكِنُ اَنْ يَجْتَمَعَ زُبَيْرٌ وَ طَلْحَةُ وَ عَائِشَةُ عَلٰى بَاطِلٍ؟)) در جنگ جمل بود که گفت آیا ممکن است افرادی مانند زبیر و طلحه و عائشه در مسیر باطل باشند یعنی الا ن که با شما در حال جنگ هستند سوابقی در اسلام دارند و چطور ممکن است انسان مسلمان این قدر حق را پایمال کند و راه باطل را به پیماید؟ حضرت امیر علیه السلام در جواب فرمود:

((اِنَّهُ مُلْتَبِسٌ عَلَيْكَ، اِنَّ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ لَا يُعْرِفَانِ بِاَقْدَارِ الزَّجَالِ اَعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ اَهْلَهُ، وَاعْرِفِ الْبَاطِلَ تَعْرِفْ اَهْلَهُ)) (۲۷)

سرت کلاه رفته و حقیقت بر تو مشتبّه شده است چون حق و باطل را با میزان قدر و شخصیت افراد نمی توان شناخت و اشخاص نباید ملاک و معیار سنجش حق باشند بلکه باید حق شناس و باطل شناس باشی، و شخصیتها را کوچک یا بزرگ با حق مقایسه کنی اگر با آن منطبق شدند بپذیری.

یکی از عمده ترین مسائل در تربیت مسائل در تربیت انسان آشنا ساختن آن باحق است او باید قبل از هر چیز حق را به شناسد و آن را تشخیص دهد و هر جریان را با آن به سنجد تا بتواند خود را در مسیر درستی قرار دهد کسانی که در اُبّهت اشخاص غرق شده اند و آنها را معیار سنجش حق قرار می دهند از تربیت سالم بی بهره هستند و بصورت یک حالت تصنعی تربیت یافته اند. حضرت امیر علیه السلام معیار حقیقت را خود حقیقت قرار داده است.

و این اصول تربیتی مذهب شریف تشیع را نشان می دهد که پیروان آن حضرت قبل از هر چیز و هر کس باید حق را بشناسند و تمامی ارزشها و شخصیتها را با آن ارزیابی کنند.

و قرآن در مورد تربیت و پرورش انسانها توسط انبیاء می فرماید:

((لَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَاَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ)). (۲۸)

ما رسولان خود را با دلائل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب [آسمانی] و میزان [شناسائی حق و قوانین عادلانه] نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند.

در اینجا قرآن از خود جوشی مردم سخن می گوید نمی فرماید: هدف این بوده که انبیاء انسانها را وادار به اقامه قسط کنند بلکه می فرماید: ((هدف این بوده که مردم مجری قسط و عدل باشند.))

شیوه تربیت و پرورش انبیاء علیه السلام برای مبنی بود که انسان دستورات لازم را فراگیرد و آنها را خودش بکار برد و بفهمد چه کاری می‌کند و چرا و بخاطر چه کسی؟ همه این سئوالات زمانی پاسخ واقعی پیدا می‌کنند که نیروی دفاعی وجود با آموزش و پرورشهای معصومین علیه السلام تقویت شود.

مثال: وقتی در هنگام بیماری از پزشکان آمپول و داروهای مناسبی دریافت می‌شود این به آن معنی نیست که داروها به تنهایی مشکل و ناراحتی بدن را برطرف کرده اند بلکه آن قوای دفاعی وجود را تقویت می‌کنند وقتی که نیروی دفاعی کشور وجود قدرت پیدا کرد می‌تواند خودش را در برابر بیماری‌ها حفظ کند.

آموزش و تربیت و تبلیغات انبیاء علیه السلام به تنهایی مشکلی را حل نمی‌کند بلکه توسط بیان معصوم، که یک کلام سالم و قابل است قلب آدمی را تکان می‌دهد و ذخائره موجود را حفّاری کرده و او را در یک موقعیت مناسبی برای اجرای دستورات الهی آماده می‌کند تبلیغات انبیاء علیه السلام مانند کلیدی است که خزینه‌ها را به روی انسان باز می‌کند. وجود آدمی بیک کارخانه پیچیده ای می‌ماند که تمامی دستگاههایش بصورت کامپیوتری اداره می‌شوند و هر لحظه خطرات و حوادث ناگوار، او را تهدید می‌کند چون به مجرد غفلت و استفاده ناصحیح ممکن است یک عمر خسارت ببار آورد.

انبیاء آمدند آئین نامه و اصول به کار گرفتن و طرز استفاده درست را به او آموزش دهند و همیشه با کلید تزکیه نفس و آموزش قوانین لازم دست بکار شوند.

امامت یک کارشناس قوی و نیرومند و مؤید پیشگاه الهی، و نشان دهنده ولایت تکوینی و تشریعی خدای متعال برای هدایت و پرورش و تقویت کنند نیروی دفاعی ایمان و یقین در روح انسان می‌باشد.

وجود امام علیه السلام در میان جامعه انسانی از ناحیه خدای سبحان به معنی قرار دادن مردم در مسیر حق است چون چنین پاسداری از طرف خدا ماءموریت دارد بشر را در شیوه استفاده از این کارخانه عظیم و حسّاس وجودش یاری کند.

درک مقام امامت

درک یا فهمیدن عملی است که همیشه در میان جوامع بشری محبوبیت دارد و امتیازات کارهایی که انسان انجام می‌دهد بعد از درک او محاسبه می‌شود و این عمل تنها به نوع بشر اختصاص ندارد بلکه حیوانات حتی گیاهان هم به نوعی از درک و یا فهم مسلّح هستند و نمی‌توانند به مسائلی که در اطراف زندگی آنها دور می‌زند بی تفاوت باشند.

مثال: مرغ وقتی با بچه هایش مشغول غذا خوردن است گربه و یا روباهی را اگر در نزدیکی خود به بیند می‌فهمد که او دشمن است در مقام دفاعی بر می‌آید.

سگ بیگانه را از صاحب خانه خودش تشخیص داده و درک می‌کند و مشابهه این گونه کارها در میان موجودات دیگر نیز وجود دارد که در غیر انسان از تعبیر دیگری برخوردار است.

اما مسئله درک و یا فهم در انسان ویژه گیهای خاصّی دارد که تمام کمالات وی از همان نکته شروع می‌شود حتی اگر درکنار بزرگترین اعمالش درکی وجود نداشته باشد آن عمل هیچ مزیتی برای وی نخواهد داشت و به تعبیر دیگر بزرگی اعمال از گسترده گی درک و معرفت مایه می‌گیرد.

درک یا فهم آن تصویر درستی است که انسان از حقیقت اشیاء پیدا می‌کند و با تمام وجودش بر آن ارزش قائل می‌شود.

سؤال: انسان تا چه اندازه می‌تواند از حقائق عالم هستی را درک کند؟

جواب: موضوع درک و یا فهم در انسان به ساختمان وجودیش مربوط نمی‌شود که هر موجودی بنام انسان بوده باشد حتما دارای درک خواهد بود بلکه درک از کارهای قلب و یا روح و روان اوست یعنی این قلب است که اشیاء و حقائق را می‌تواند درک کند

لیکن قلبی که به ابزار سالم و لازم مزین و مسلح باشد.

آن وسیله ای که قلب را برای درک حقائق آماده می سازد عبارت است از یقین و معرفتی که به آن محیط خاص وارد شده است. و اندازه درک هراسانی به یقین و معرفت او وابسته است هر مقدار این وسیله سالم و لازم در دل آدمی نفوذ کند بهمان اندازه توفیق درک پیدا خواهد کرد و آن چه در یک فرد مهم است ایجاد ابزار و وسیله درک است.

مثال: دستگاهی بنام تلویزیون تصاویر را متناسب با امکاناتی که در خود دارد تحویل می دهد اگر آن را مقداری با امکانات بیشتری آماده کنند تصاویری رنگی پخش می کند و نسبت به تلویزیونهای دیگر متری تر بوده و موجودات را با رنگ مخصوصشان که مورد علاقه انسان است نشان می دهد.

حالا اگر آن را با آنتن های قوی تر، مانند ماهواره ارتباط دهند، اطلاعات بیشتری در اختیار انسان قرار می دهد. قلب بشر دستگاهی است که برای درک حقائق آفریده شده است اگر آن را با ابزار مناسب ارتباط دهند مطالب ظریف و دقیقی را درک خواهد کرد.

آنتن های ماهواره ای قلب بشر یقین و معرفت اوست هر اندازه یقین به پروردگار عالم در قلب او نفوذ کند به همان اندازه توفیق درک پیدا خواهد کرد و حضرت امیر علیه السلام می فرماید:

((و بالیقین تُدرکُ الغایةُ القُصوی)).

بوسیله یقین [به خدای متعال] مراحل عالی کمال درک می شود.

بنابراین درک مقام مقدس امام و مسئله امامت برای انسان خیلی مشکل است زیرا قدرت تفکر و اندیشه او در مقابل آن مانند قطره ای از اقیانوس بیکران است حتی مقام تصوّر که یک محیط وسیع ذهنی می باشد در این میدان توان فعالیت ندارد و به همین جهت است که امام را باید خداوند منصوب نماید چون هیچ احدی از انسانها نمی توانند امام را تعیین کنند حتی اگر در مقام نبوت هم باشند بازهم نیازمند عنایات و توجهات خداوندی هستند و به تنهایی نمی توانند کسی را به مقام امامت منصوب نماید و امام رضا علیه السلام می فرماید: ((هل يعرفون قدر الامامة و محلّها فی الامة فیجوز فیها اختیارهم)). (۲۹)

آیا مردم می توانند مقام و منزلت امامت را درک کرده و جایگاه آن را در میان امت پیدا کرده و از میان آنها فردی را به این مقام منصوب کنند؟

از بیان حضرت رضا علیه السلام چنین استفاده می شود ابتدائی ترین مسئله این است آیا انسان می تواند این منصب الهی را بطور صریح و روشن تعریف کند و شعاع قدرت و ولایت آن را بر تمام مخلوقات اعم از انسان و کوه و حیوان و ستاره گان و نباتات و ... درک نماید یا نه؟

در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که می فرماید:

((نحن اصل کُلّ خیر و مِن فُرُوعنا کُلّ برّ، فَمِنَ البرِّ التَّوْحِيدُ وَالصَّلَاةُ وَالصَّیامُ وَ کَظْمُ الْغَیْظِ وَالْعَفْوَ عَنِ الْمُسِيءِ وَ رَحْمَةُ الْفَقِيرِ وَ تَعَهُدُ الْجَارِ وَالْإِقْرَارُ بِالْفَضْلِ لَا هِلَهَ وَ عَدُّونا أَضَلُّ کَلْشَرٍّ وَ مِن فُرُوعِهِمْ کُلُّ قَبیحٍ وَ فَاحِشَةٍ فَمِنْهُمْ الْکَذِبُ)). (۳۰)

ما [امامان معصوم علیه السلام] ریشه و اساس تمام نیکیها و خوبیها و خیرات هستیم و تمامی احسان و نیکیها از ماریشه می گیرد و از جمله این خیرات و نیکیها توحید و نماز و روزه و فرو بردن خشم و غضب، و گذشت از خطا کار، نشان دادن مهر و عطوفت بر فقیر، احترام به حقوق همسایه، و اقرار به فضیلت انسانهای واقعی و ارزشمند می باشد.

دشمنان ما [اهل بیت علیه السلام] ریشه تمام شرّ و فسادها هستند و از همان ریشه هر عمل زشت و قبیح و فحشاء مایه می گیرد مانند، دروغ، بخل سخن چینی، قطع رحم، ربا خواری، خوردن مال یتیم بصورت ظالمانه، تجاوز از حدود و قوانین الهی، روی آوردن بر فحشاء در خلوت و جلوت، زناکاری و دزدی، و هر کار و عملی که در ردیف این نوع کارها باشد و کسانی که گمان می کنند که

دشمنان ما در ردیف ما و با ما هستند کاملاً راه غلط رفته و دروغ گفته اند چون آنها به شرّ و ریشه های آن وابسته هستند.

بنابراین مقام امامت ریشه تمام خیرات از جمله توحید و خداشناسی می باشد.

و آن حقیقتی که این همه برکات با خود دارد در فضای ادراکات انسانی نمی گنجد.

در این صورت درک کامل آن از قدرت انسان خارج است.

حضرت امام رضا علیه السلام در ادامه سخنانش می فرماید:

((إِنَّ الْإِمَامَةَ خَصَّ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ النَّبَوَّةِ وَالْخِلَّةِ مَرْتَبَةً ثَالِثَةً وَفَضِيلَةً شَرَفَهُ بِهَا)) (۳۱) ...

امامت مقامی است که خدای متعال ابراهیم خلیل علیه السلام را پس از نبوت و دوستی او با خداوند در مرتبه سوم (۳۲) باو

اختصاص داد و این مقام یک فضیلت بزرگی است که خلیلش را بدان امتیاز داد و نام او را بدینوسیله برافراشت و در قرآن آمده

است و اِذَا ابْتُلِيَ اِبْرَاهِيْمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاَتَمَّهِنَّ قَالَ اِنِّیْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا)) (۳۳)

آنگاه که پروردگارش ابراهیم را بکلماتی امتحان کرد و چون وی تمامی امتحانات را بخوبی پشت سر گذاشت فرمود: من تو را امام

مردم قرار دادم حضرت خلیل علیه السلام از خوشحالی عرض کرد: آیا در نژاد و ذریّه من هم خواهد بود؟ فرمود: عهد من به

ستمکاران نمی رسد.

سؤال: منظور از کلمات در آیه شریفه چیست؟

جواب: همانگونه که در تاریخ داستان زندگی حضرت ابراهیم علیه السلام آمده است ایشان با امتحانات و آزمایشات سخت الهی

مواجه شدند و عبارتی وظائف و مسئولیتهای سنگین بر دوش ابراهیم گذاشته شد و او به برکت ایمان و یقین به خدای سبحان همه

آنها را بنحو احسن انجام داد از جمله امتحانات این بود:

۱ قربانی فرزند.

۲ قرار دادن زن و فرزند در سرزمینی خشک و بی گیاه.

۳ مهاجرت از سرزمین بت پرستان.

۴ شکستن بتها.

۵ قرار گرفتن در دل آتش و...

بعد از آن که حضرت ابراهیم علیه السلام این همه شدائد و سختیها را پشت سر گذاشت خدای متعال مقام امامت را به او واگذار

نمود و این امتحانات در آیه شریفه به کلمات مفهوم گرفته اند.

حضرت رضا علیه السلام در ادامه سخنانش می فرماید:

این آیه امامت هر ظالمی را تا روز قیامت ردّ کرده است یعنی اشخاص ظالم و بی توجه به خدای متعال شایستگی این مقام را ندارد

و کسانی که خود را در مقام بندگی و عبودیت به مراحل عالی نائل نموده اند ولیاقت منصب الهی را واجد هستند از ناحیه خدای

سبحان انتخاب می شوند و این مقام به برگزیدگان اُمّت اختصاص یافت پس خداوند آن را عزیز و محترم داشت و در نسل

برگزیدگان پاک او نهاده و فرمود:

((وَوَهَبْنَا لِهَاسِقَاقٍ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ)) (۳۴)

ما به او اسحاق را بخشیدیم و یعقوب [فرزند اسحق] را بر او افزودیم و همه آنها را مردانی صالح و شایسته و مفید قرار دادیم.

و در آیه دیگر می فرماید:

((وَجَعَلْنَاهُمْ اُمَّةً يَهْتَدُونَ بِاَمْرِنَا وَ اَوْحَيْنَا اِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ اَقَامَ الصَّلَاةَ وَ اٰتٰنَا الزَّكَاةَ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ)) (۳۵)

((و آنها را پیشوایانی قرار دادیم که بفرمان ما [مردم را] هدایت می کردند و انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و ادای زکات را

به آنها وحی کردیم و آنها فقط مرا عبادت می کردند))

و این مقام و منصب الهی در ذریه حضرت ابراهیم علیه السلام ادامه داشت تا زمان نبی اکرم صلی الله علیه و آله رسید و این منصب الهی به او منتقل گردید که خداوند عزوجل می فرماید: ((أَوَّلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا)) (۳۶) سزاوارترین مردم به ابراهیم آنها هستند که از او پیروی کردند و (در زمان و عصر او به مکتب او وفادار بودند و هم چنین) این پیامبر و کسانی که ایمان (به او) آورده اند و خداوند ولی و سرپرست مؤمنان است.

آنچه از معنا و مفهوم آیه شریفه بدست می آید نشان دادن معیار پذیرش انسانها در پیشگاه خداوند متعال می باشد یعنی امتیازاتی که برای انسانها در زمان پیامبران و بعد از آن از ناحیه پروردگار شان در نظر گرفته می شود در تبعیت و پیروی آنها از آئین و شریعتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ایشان عرضه داشته می باشد.

بعبارت دیگر: ملاک و معیار امتیازات تسلیم شدن انسان در برابر دستورات الهی می باشد احراز مقام تسلیم موجب و موجد ارزش است و هیچ وقت با عناوین مانند، قوم و خویش داشتن با پیامبر، صحابه، و ... نمی توان امتیازی را کسب کرد و هم چنین مقام اولویت هم در اطاعت بیشتر انسان از رسول خدا صلی الله علیه و آله که همان اطاعت خداست قرار گرفته است.

اگر همین نکات را در باره انسانها مد نظر قرار دهیم و امتیازات را متوجه تسلیم و اطاعت از فرمان پیامبر که همان دستور خداست بنمائیم و در این صورت انصاف را که سرمایه شخصیت هر فرد با آن مشخص می گردد قرین آن دستورالعمل قرآنی بسازیم اولویت ها و قابلیت ها برای احراز مقام و منصب الهی یعنی امامت، خود بخود مشخص می شود و دیگر نزاعی در میان مسلمین واقع نمی شود یکی از بزرگترین جنایتی که سیاست های استعماری در میان مسلمین آفریدند این بود که معیار و ملاک ارزش ها و اولویت ها را عوض کرده و مسلمین را به انحراف کشاندند و واژه صحابه را یک مزیت قلمداد نموده و آن را در افکار مردم ملاک و معیار امتیاز گروهی قرار داده و از همین راه، حقیقت و اساس اسلام را بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله از خود اسلام جدا ساختند.

اگر معنی صحابه صرفا مصاحبت را نشان بدهد یعنی شخصی مدتی با پیامبر صلی الله علیه و آله مصاحبت داشته و هیچگونه به روح و روان او، از کمالات رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی منتقل نشده است در این صورت فرقی در میان منافقین و مشرکین و مؤمنین نخواهد بود زیرا اینها هم معاصر با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند کدام عاقل می تواند این نوع اصحاب را در ردیف صحابه ای که قدم بقدیم با پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت نموده و بر طبق بیان قرآن خودش را در مقام بندگی خدا و کمالات عالیه در مرحله ای قرار داده است که مصداق نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله در آیه مباهله آمده است که می فرماید:

((فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ)). (۳۷)

ترجمه: ((هرگاه بعد از اطلاعاتی که [در باره عیسی] بتو رسیده دو باره کسانی باتو به مُحاجّه و مباحثه بر خیزند به آنها بگو: بیاوید ما فرزندان خود را دعوت می کنیم شما فرزندان خود را، ما زنان خودمان را شما هم زنان خودتان را، ما از نفوس خودمان شما هم از نفوس خودتان را دعوت می کنیم سپس مباهله می کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار می دهیم)).

مباهله یعنی نفرین به یک دیگر، کردن در بعضی موارد برای اثبات حقانیت مسئله ای از آن استفاده می شود مسیحیان نجران وقتی آمدند که با رسول خدا صلی الله علیه و آله مباهله کنند دیدند ایشان با حضرت علی و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام آمده است مسیحیان وقتی که این صحنه را مشاهده کردند سخت به وحشت افتاده و از اقدام به مباهله خودداری کردند و به مصالحه حاضر شدند.

قسمت اول

محدثان و مفسران شیعه و اهل تسنن تصریح کرده اند که آیه مباهله در حق اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است و مراد از ابناؤنا منحصرًا ((حسن و حسین علیهم السلام هستند همانطور که مراد از نساؤنا)) حضرت فاطمه (سلام الله علیها) و منظور از ((أنفسنا)) حضرت علی علیه السلام بوده است و در این باره احادیث زیادی نقل شده است که ایشان نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرمود: ((عَلَى مَنِّي وَ أَنَا مِنْهُ)) (۳۸) ((علی علیه السلام از من است و من از او هستم)) قاضی نورالله شوشتری در جلد سوم کتاب نفیس و ارزشمند ((احقاق الحق)) طبع جدید صفحه ۴۶ می گوید: مفسران در این مسئله اتفاق دارند که مراد از ابناؤنا حسین علیه السلام و نساؤنا حضرت فاطمه (سلام الله علیها) و أنفسنا حضرت علی علیه السلام است.

و در پاورقی همان کتاب در حدود شصت نفر از بزرگان اهل سنت نقل می کند که آنها تصریح کرده اند که آیه مباهله در باره اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است نام آنها و مشخصات کتابهایشان را در احقاق الحق جلد سوم از صفحه ۴۶ تا ۷۶ بطور مشروح آورده است.

از جمله شخصیتای سرشناسی که این مطلب از آنها نقل شده است عبارتند:

۱ مسلم بن حجاج نیشابوری صاحب ((صحیح)) معروف که از کتب شش گانه مورد اعتماد اهل سنت است ج ۷ صفحه ۱۲۰.

۲ احمد بن حنبل در کتاب مسند جلد ۱ صفحه ۱۸۵.

۳ طبری در تفسیر معروفش در ذیل همین آیه ج ۳/۱۹۲.

۴ حاکم در مستدرک ج ۳/۱۵۰.

۵ حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب دلائل النبوة صفحه ۲۹۷/.

۶ واحدی نیشابوری در اسباب النزول صفحه ۷۴.

۷ فخر رازی در تفسیر معروفش ج ۸/۸۵.

۸ ابن اثیر در جامع الاصول ج ۹/۴۷۰.

۹ زمخشری در کشاف ج ۱/۱۹۳.

۱۰ اکوسی در روح المعانی ج ۳/۱۶۷.

و زمخشری در کشاف می گوید: این آیه قوی ترین دلیلی است که فضیلت اهل کساء را ثابت می کند، و اهل کساء همان پنج تن آل عبا حضرت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (صلوات الله علیهم اجمعین) هستند.

اشکالاتی که عده ای از بندگان هوی و هوس در مورد این آیه شریفه دارند اینکه چگونه صیغه جمع بر مفرد اطلاق می شود؟

جواب اولاً: اطلاق صیغه جمع بر مفرد تازه گی ندارد و در قرآن و کتابهای ادبی در میان عرب و غیر عرب این معنا بسیار مشاهده شده است.

ثانیاً: در اغلب موارد قانون، حکم بصورت کلی به صیغه جمع آورده می شود لیکن در مصداق مفرد قرار می گیرد و بعبارتی: یک مرتبه مرحله قرار داد است و دیگری مرحله اجراء در مرحله قرار داد، گاهی الفاظ بصورت جمع ذکر می شود تا بر همه مصداق تطبیق کند لکن در مرحله اجراء ممکن است مصداق منحصر بیک فرد باشد.

و در یک عبارت روشن: در مصداق آیه شریفه کسانی که به منزله جان پیامبر صلی الله علیه و آله بودند همراه خود به مباهله آورد غیر از آنها کسی دیگری نبود [حضرت علی و فاطمه و امام حسن و حسین علیهم السلام بودند]

آشنائی با مطلب دیگر مطلبی که از ناحیه مقدسه وارد شود مطابق با واقع است در آیه شریفه وقتی می‌فرماید: اَنْفُسَنَا ... یعنی مقام و منزلت حضرت امیر علیه السلام را در حد مقام و منزلت شخص نبی اکرم صلی الله علیه و آله نشان می‌دهد آن بزرگوار واجد چنین مقامات عالیه ای بود که نفس پیامبر صلی الله علیه و آله را مصداق شده است.

وقتی که اولویت اشخاص در فرهنگ دینی مدنظر قرار می‌گیرد بر طبق همان آیه ایکه بدان استدلال شده است باید قبل از هر چیز ایمان و اعتقاد و اطاعت آنها از نبی اکرم صلی الله علیه و آله مورد توجه قرار گیرد زیرا سایر امتیازات از قبیل صحابه قوم خویشی با پیامبر، و ... در شعاع ایمان و اعتقاد افراد، معنائی بخود می‌گیرند در غیر این صورت معنائی در سطح ارزش و امتیاز نخواهند داشت. و مطابق نقل بزرگان اهل سنت و شیعه، تنها کسی که در تمامی زمینه های کمال و بندگی از همگان پیش قدم بود حضرت علی علیه السلام می‌باشد حتی از پیامبران اولوالعزم هم بالاتر بود در این زمینه بیهقی از نبی اکرم روایت می‌کند که فرمود:

((مَنْ ارَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَالْيُوحَ فِي تَقْوَاهُ، وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ، وَالْيُوسَى فِي هَيْبَتِهِ، وَالْيُحْسَى فِي عِبَادَتِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ)). (۳۹)

ترجمه: ((هر کس بخواهد به حضرت آدم در علمش و به حضرت نوح در تقوایش و به حضرت ابراهیم در حلم و بردباریش و به حضرت موسی در هیبت و عظمتش و به حضرت عیسی در عبادتش، نظر کند به حضرت علی بن ابیطالب بنگرد که تمامی اوصاف انبیاء عظام در او جمع است)).

بنابراین حضرت علی علیه السلام مستجمع تمام صفات کمالیه است و هر صفت کمالیه ای که پیامبران اولوالعزم دارا بودند همه آن اوصاف را در خود جای داده است بنابراین درک مفهوم حدیث فوق سرمایه بزرگی را لازم دارد زیرا در تفکر عادی این معنی متصور نیست که چگونه ممکن است جمیع اوصاف کمالیه در وجود یک فرد مصداق پیدا نمایند زیرا هر پیامبری با یکی از این اوصاف صاحب کرامات عدیده و معجزات زیاد بود و تمامی معاندان را در هر زمینه ای مغلوب می‌کرد و عظمت الهی را بر جُهل روشن می‌ساخت آری وقتی که تمامی سرمایه های معنوی پیام آوران الهی در وجود امیر مؤمنان علی علیه السلام جمع شود. در حقیقت آیت عظمی خداوندیست که در کون و مکان و عالم هستی محبوبیتی ویژه ای پیدا نموده است و هر فردی که خود را در مدار و محور آیات الهی قرار ندهد و صاحب جهان بینی ویژه توحیدی نباشد نمی‌تواند از ولایت و عظمت پروردگار متعال که در وجود و شخصیت حضرت امیر علیه السلام تبلور یافته است معنائی را دریافت کند و تنها کسی که بعد از خدای سبحان مقام و منزلت آن بزرگوار را درک نمود حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که در باره اش می‌فرماید:

((إِنِّي لَا رَجُوَ إِلَّا مَتَى فِي حُبِّ عَلِيٍّ كَمَا أَرْجُو فِي قَوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ)). (۴۰)

ترجمه: من به سعادت و خوشبختی اتم در محبت داشتن به علی علیه السلام امیدوارم همانطور که در اقرار به وحدانیت خدای متعال امیدوارم.

در اینجا دو مطلب در عرض هم نیست که در اذهان تشویش ایجاد کند بلکه یک مطلب در دو صورت بیان شده است و آن اینکه اقرار به وحدانیت خداوندی معیاری لازم دارد و آن داشتن محبت به علی بن ابیطالب علیه السلام است و بعبارة دیگر: محبت و اقرار در متن حدیث شریف یک مرجع دارند و آن پذیرفتن ولایت که در وجود علی علیه السلام مبتلور است.

در حدیث دیگر آمده است قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ((إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَضَّلَنِي بِالْثَبُوءِ وَفَضَّلَ عَلِيًّا بِالْأَمَامَةِ وَأَمَرَنِي أَنْ أَرْجُوهُ إِبْنَتِي فَهُوَ أَبُو وَلَدِي وَغَاسِلُ جُثَّتِي وَقَاضِي دِينِي وَوَلِيُّ وَلِيِّ وَعَدُوُّ عَدُوِّي)). (۴۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای متعال من را با مقام نبوت فضیلت بخشید و علی را با امامت فضیلت داد و به من دستور داد که دخترم [فاطمه (سلام الله علیها)] را به عقد او در آورم و او پدر فرزندانم [حسن و حسین] و غسل دهنده جنازه ام و اداء کننده دینم می‌باشد دوستان او دوستان من و دشمنان او دشمن من می‌باشد.

بنابراین مقام و منزلت حضرت علی علیه السلام را خدای متعال برای رسولش مشخص ساخت و او بعد از مقام نبوت تمام مقامات عالیه الهیه، خصوصاً امامت را بر عهده داشت و بر طبق آیات و روایات مقام امامت بالاترین تعهد و مسئولیت الهی است که بردوش انسان کامل گذاشته می‌شود لیکن مطلب مهم این است که تشخیص دادن این فضیلت بااطلاعات محدود انسانی ممکن نیست بلکه برای درک و تشخیص آن عنایت الهی لازم است که آدمی را در این مهم یاری نماید و این یاری بزرگترین نعمت الهی است و رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می‌فرماید: ((مَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بِمَعْرِفَةِ أَهْلِ بَيْتِي وَوَلَايَتِهِمْ فَقَدْ جَمَعَ اللَّهُ لَهُ الْخَيْرَ كُلَّهُ)). (۴۲)

ترجمه: ((هرکس را خداوند به شناخت و معرفت اهل بیت من و ولایت آنها موفق نماید [آنها را به نعمت ولایت اهل بیت مَنَّع سازد] در حقیقت خدای متعال تمامی خیر و سعادت را در او جمع نموده است)).

حدیث شریف یک الگوی کامل را نشان می‌دهد مبنی بر اینکه درک ارزشها خود ارزش دیگر است و این جزبه توفیق و عنایت الهی میسر نمی‌شود و توفیق خداوندی هم بدون جهت سراغ کسی نمی‌رود بلکه باید آماده گیهای را مد نظر قرار داد در این جا لازم است مطلب اصلی را از حدیث شریف بفهمیم و سپس به مسئله توفیق پردازیم.

آن مطلبی که از حدیث شریف دستگیر ما می‌شود این که شناخت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و عبارتی چهارده معصوم علیه السلام و داشتن ایمان به ولایت و امامت آنها مطلوب و محبوب خدای یکتاست و هرکس را چنین توفیقی حاصل شود در حقیقت تمامی ارزشهای معنوی را که بزرگترین سند برای کمال آدمی می‌باشد در خود جمع کرده است.

س: توفیق الهی یعنی چه؟

جواب: اینکه اراده انسان و اعمال یا افعالش با قضاء و قدر الهی موافق باشد و در کتب لغت همان معنای توافق را نشان می‌دهد لیکن در اصطلاح غرض موافقت هائی که در خیرات باشد بنابراین ایجاد وفق در میان افعال بشر و قضاء قدر الهی خودش یک مسئله است که با حریت و اختیار انسان منافات ندارد.

و در آیه شریفه می‌فرماید:

((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا)). (۴۳)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید اگر از [مخالفت فرمان] خدا پرهیزید برای شما وسیله ای برای جدائی حق از باطل قرار می‌دهد.

در اثر توجه بخدا و رعایت تقوا زمینه های رشد و هدایت در انسان شکل می‌گیرد و او را به تأیید و توفیق الهی در شناخت و معرفت حقائق آماده می‌کند زیرا توفیق الهی برای انسان همان هدایت و رشد و تأیید اوست و هیچ احدی نمی‌تواند فضائی را بدون هدایه و رحمت الهی کسب کند در نتیجه توفیق الهی شامل کسانی می‌شود که تقوای الهی را مراعات کنند.

در ادامه سخنان حضرت رضا علیه السلام رسیدیم به اینجا که می‌فرماید:

فَقَلَّدَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَمْرِ اللَّهِ فَصَارَتْ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْأَصْفِيَاءِ الَّذِينَ آتَاهُمُ اللَّهُ الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ وَذَلِكَ قَوْلُهُ: ((وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ [فهذا يوم البعث ولكنكم كنتم لا تعلمون] (۴۴) [على رسم ماجرى ... (۴۵)])

نبی اکرم صلی الله علیه و آله مقام امامت را بدستور خدا به عهده علی علیه السلام نهاد سپس این منصب الهی در ذریه برگزیده او، که خدای متعال علم و ایمانشان داده است قرار گرفت و خداوند در باره آنها فرمود: کسانی که علم و ایمان به آنها داده شده می‌گویند: شما به فرمان خدا تا روز قیامت در جهان برزخ درنگ کردید و اکنون روز رستاخیز است، ولی شما نمی‌دانستید!! این سنت و روشی است که جاری شده و خداوند آن را تا قیامت در نسل [پاک و مطهر] پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده، چون

بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیامبر نیست [که عهده دار مسئولیت هدایت جامعه انسانی باشد پس باید ذریه یعنی دوازده امام معصوم علیه السلام مقام و منصب الهی را عهده دار شوند].

با این اوصاف مردم جاهل و نادان و ناتوان چگونه می توانند کسی را بعنوان امام بوسیله رأی خودشان انتخاب کنند؟! در استدلال امام رضا علیه السلام به آیه شریفه دونکته مورد استفاده قرار می گیرد:

عظمت علم و ایمان امامان معصوم علیه السلام ۲ عجز و ناتوانی انسان.

نکته اول: عظمت علم و ایمان امامان معصوم علیه السلام

مقام علم و دانش امامان معصوم علیه السلام در یک سطح خیلی وسیع و گسترده ای است که تمام علماء و دانشمندان روزگار اعم از معاصرین و غیر آن را مبهور و حیران ساخته است نمونه بارز و روشن آن جمله ایست که از زبان مبارک حضرت امیر علیه السلام بیان شده است می فرماید: ((أَيُّهَا النَّاسُ، سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ)). (۴۶)

ترجمه: ((ای مردم، هر چیزی که می خواهید از من سؤال کنید قبل از آنکه از میان شما نرفته ام و من به راههای آسمان از راههای زمین آگاهترم))

((و در خطبه ۹۳ باز می فرماید: تا از میان شما نرفته ام [زنده هستم] هر نوع سؤالی دارید برسید و تا روز قیامت هر حادثی که بیاید برایتان روشن کنم))

و در جای دیگر از نهج البلاغه آمده است: بَلْ اِنْدَمَجْتُ عَلَى مَكُونٍ عِلْمٍ لَوْ بُحْتُ بِهِ لَا ضَطَرُّنَا (۴۷ ...)

ترجمه: من در یک علمی واقع شده ام اگر برای شما آن علوم را آشکار سازم مضطرب و لرزان می شوید.

در باره علم و دانش حضرت امیر علیه السلام و یازده فرزند معصومش (صلوات الله علیهم اجمعین) کسی را تردیدی وجود ندارد حتی دشمنان سر سخت شان هم این واقعیت را قبول دارند لیکن با پذیرفتن قابلیت و فضیلت خاندان عصمت و طهارت برای احراز مقام و منصب الهی [یعنی امامت] از حق حمایت نکردند و لذا در هنگام بیان علم و فضیلت و کمال حضرت امیر علیه السلام نتوانستند از علم و دانش خودشان استفاده درستی بنمایند وقتی که ابی الحدید آن دانشمندان بزرگ سنی، در باره سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام به شرح و تفسیر می پردازد و در حدود بیست جلد کتاب بعنوان شرح برای نهج البلاغه می نویسد و چندین بار در همین شرح خودش به عظمت حضرت امیر علیه السلام اعتراف می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اِنَّ الْإِمَامَةَ حَقٌّ، وَ أَنَّهُ أَوَّلِي بِهَا مِنْ جَمِيعِ النَّاسِ ...

قسمت دوم

اینکه امامت حق واقعی علی بن ابیطالب علیه السلام است و ایشان به این مقام از تمام مردم اولی و لایقتر هستند و در ادامه مطالب می گوید که استاد ابوالقاسم بلخی رحمه الله این نکته را باصراحت کامل بیان کرد:

که اگر بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام برای گرفتن حق واقعی و مُسَلِّم خویش دست به شمشیر می زد در این صورت مخالفین ایشان هر کس باشد فاسق است و برای ما واجب است که مخالفین علی علیه السلام را فاسق بدانیم زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله بارها می فرمود: علی مع الحق و الحق مع علی یدور حیثما دار و یا درجائی می فرمود: حَرْبُکَ حَرْبِی، سَلْمُکَ سَلْمِی یعنی: حق و علی باهم هستند در میان آنها جدائی غیر ممکن است هر جا علی علیه السلام باشد آنجا حق و مطلوب خداست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر کس با تو بجنگد با من جنگ کرده و هر کس با تو صلح و سازش کند با من صلح نموده است. (۴۸)

ساسیت حضرت امیر علیه السلام بر طبق سیاست رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و گروهی که عمر بن خطاب را در سیاست از همه

قوی می دانند کاملاً راه اشتباه رفته اند و حتی عده ای معاویه را در سیاست از آن حضرت مقدم می دانند بهر حال همه در فهم معنی سیاست حق مطلب را درست درک نکرده اند زیرا امیرمؤمنان علی علیه السلام در برنامه های خویش بتمام قیودات شرع مقدس اسلام مقید بود لیکن سیاستی که در عمرو یا معاویه و ... وجود داشت بر مبنای قیاس و استحسان و مصالح مرسله بوده یعنی بر طبق علاقه و میل خودشان رفتار می کردند هر چند مخالف دستورات اسلام بوده باشد و حضرت امیر علیه السلام همیشه امورات دنیوی را مطابق دین اجراء می کرد همانطور که رسولخدا صلی الله علیه و آله مطابق دین که همان وحی الهی بود رفتار می کرد. (۴۹)

و در جای دیگر می گوید: ((وَأَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَكُنْ فِيهِ نَقْصٌ يَحْتَاجُ إِلَى أَنْ يُتَمَّمَّ بِالْخِلَافَةِ وَكَانَتِ الْخِلَافَةُ ذَاتَ نَقْصٍ فِي نَفْسِهَا فَتَمَّ نَقْصُهَا بَوْلَايَةِهَا))

حضرت علی علیه السلام، یک انسان کامل بود و هیچ نقصی در ایشان وجود نداشت که بوسیله خلافت جبران نماید بلکه خلافت در ذات خویش ناقص بود و این نقص بوسیله ولایت و امامت آن حضرت کامل گردید. (۵۰)

ایشان با صراحت تمام می گوید که شخصیت حضرت امیر علیه السلام کامل بود و از تمام عیب و نقص و خطاء معصوم بود و خلافت محتاج چنین انسان کامل بود تا در مسیر واقعی خویش پیاده شود.

اما با کمال تأسف همین شخص که این همه از مقام و منزلت حضرت علی علیه السلام بحث می کند و بر حقانیت آن بزرگوار اعتراف می کند در مقدمه شرح نهج البلاغه اش می گوید:

الحمد لله الذي قدّم المفضل على الفاضل (... ۵۱)

شکر و سپاس خدائی را که مفضل را بر فاضل مقدم کرد.

یعنی انسان ناقص و نادان و جاهل را بر فرد کامل و معصوم مقدم نمود که بعد از رسولخدا صلی الله علیه و آله خلافت در اختیار ابوبکر و عمرو ... قرار گرفت.

در اینجا چند نکته بچشم می خورد:

- ۱ اینکه حضرت علی علیه السلام فاضل و کامل و معصوم است ابوبکر و ... مفضل و ناقص و جاهل هستند.
 - ۲ این تقدّم را وقتی که بخدا نسبت می دهد نهایت ظلم و جنایت را مرتکب شده است زیرا در آیات زیادی به اولوایت و مقام شامخ حضرت امیر علیه السلام اشاره شده است و بر مؤمنان اطاعت ایشان فرض و واجب شده است و بر طبق نقل احادیث بی شماری از رسولخدا صلی الله علیه و آله مبنی اینکه بعد از من ولایت و امامت مخصوص حضرت علی علیه السلام است.
 - ۳ نسبت دادن تقدم مفضل بر فاضل بخداوند گناه نابخشودنی است.
- مسئله دوم: ناتوانی انسان از درک مقام امامت است
- ناتوانی انسان از درک مقام امامت است

امامت مقام و منصب الهی است و انسان نسبت بدرک واقعی آن عاجز و ناتوان است و نمی تواند آن اسرار و حقایقی را که در تصوّر او نمی گنجد تعریف کند در این صورت تعیین و انتخاب کردن فردی در مقام امامت و خلافت، برای انسان میسر نخواهد بود بجهت اینکه انسان در هر کاری که انجام می دهد و یا درباره اش اظهار نظر می کند ابتداء قدرت فکری و اطلاعاتی خود را ملاحظه می کند و سپس وارد میدان می شود اشخاصی که در زمینه علم و دانش و یا معنویت و شجاعت و فصاحت و بلاغت و بطور کلی در هر یک از صفات کامل انسانی مقدار تلاش کرده و بطور اختصار وارد آن مباحث شده اند و از نزدیک معنای علم و معنویت و شجاعت و کمال را لمس کرده اند می توانند انسانهای عالم و با ایمان را درک کنند اما کسانی که از این راه و مسیر عبور نکرده نمی توانند در این زمینه اظهار نظر کنند.

بعنوان نمونه: در تاریخ بزرگان و دانشمندان وقتی مطالعه می کنیم می بینیم یک انسان عالم و دانشمند برای یکفرد عالم شناخته شده

است او می‌فهمد که شخصیت علمی وی در چه سطح قرار گرفته است یک انسان مؤمن وقتی در مقابل ایمان دیگران واقع می‌شود و کمالاتی را از آنها مشاهده می‌کند بطور روشن اعتراف می‌کند که ایشان یک مرد کامل می‌باشند به هر حال تا انسان خود را در مسیر انسانهای کامل قرار ندهد نمی‌تواند به عظمت و ابّهت شخصیت آنها آگاهی پیدا کند.

بعنوان مثال: جناب سلمان رحمه الله یک انسان عادی بود و در اثر پذیرفتن تربیت های رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت امیر علیه السلام به جایی رسید که افراد عادی را درک مقامش ممکن نشد.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حق او فرمود: اَدْرَكَ سَلِمَانُ الْعِلْمَ الْاَوَّلَ وَالْعِلْمَ الْاٰخِرَ وَ هُوَ بَحْرٌ لَا يُنْزَحُ وَ هُوَ مَنَا اَهْلَ الْبَيْتِ. (۵۲)

سلمان علم اول و آخر را درک نمود و او دریائی است که هر مقدار از او برداشته شود تمام نشود و او از ما اهل بیت علیه السلام است.

و علامه مجلسی رحمه الله در عین الحیوة می‌فرماید: آنچه از اخبار خاصه و عامّه مستفاد است بعد از رتبه معصومین علیهم السلام در میان صحابه کسی بجلالت و قدر و رفعت شائن سلمان فارسی و ابوذر و مقداد نبود. (۵۳)

روزی ابوذر بر سلمان وارد شد در حالتی که دیگی روی آتش گذاشته بود ساعتی باهم نشستند و حدیث می‌گفتند ناگاه دیگ از روی سه پایه غلطید و سرنگون شد و چیزی از دیگ نریخت سلمان آن را برداشت و در جای خود گذاشت ابوذر وحشت زده از نزد سلمان بیرون رفت و در فکر بود که حضرت امیر علیه السلام را ملاقات نمود و داستان را تعریف کرد حضرت فرمود: اگر سلمان از علم خود خبر دهد تو بیشتر از این متوحش خواهی شد ای ابوذر سلمان باب الله است در روی زمین، هر کس بحال او معرفت داشته باشد مؤمن است (... ۵۴)

در هر صورت یک انسان زمانی می‌تواند از کمالات مؤمنی باخبر شود که خود را در همان مسیر قرار دهد وقتی که مقام امامت یک منصب الهی است و انسانهای کامل می‌توانند مسئولیت آن را بعهده بگیرند تشخیص دادن آن افراد از عهده بشر خارج است تنها خدای متعال می‌تواند آنها را مشخص کند وقتی که حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید مردم با جهالتی که نسبت بمقام امامت دارند چگونه می‌توانند کسی را با رأی و نظر خویش به این مقام انتخاب کنند؟ پس از راه وحی که به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ابلاغ می‌شود باید امام معین شود و انسان باید از وحی الهی اطاعت کند چون تشخیص آن از حدود فکر و اندیشه او خارج است. قال الرضا علیه السلام: اِنَّ الْاِمَامَةَ مُنْزَلَةٌ الْاَنْبِيَاءِ وَارِثُ الْاَوْصِيَاءِ اِنَّ الْاِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَ خِلَافَةُ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ مَقَامُ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مِيرَاثُ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ (۵۵)

ترجمه: امامت همان مقام و منزلت انبیاء و ارثیه اوصیاء است امامت خلافت و جانشینی خدا و خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و مقام حضرت علی علیه السلام و جایگاه امام حسن و امام حسین علیهما السلام می‌باشد.

نکات مهمی که در اینجا آمده است:

۱ امامت در جایگاه نبوت است.

۲ به اوصیاء پیامبران بصورت ارثیه می‌رسد.

۳ امامت خلافت و جانشینی خدا و رسول خداست.

وقتی که مقام انبیاء مورد بررسی قرار می‌گیرد چند نکته جلب توجه می‌کند: اینکه انتخاب آنها برای بیان احکام الهی به رأی مردم وابسته نبود بلکه تنها خدای متعال از میان مردم فردی را که لایق این مقام و منصب الهی بود مبعوث می‌کرد و شخص نبی از جنس بشر بود لیکن در مقام علم و فضیلت از تمامی انسانهای عصر خویش مقدم است و این حقیقت مورد قبول تمامی مردم عصر و زمان هر پیامبری بوده است.

نکته دوم: تشخیص قابلیت یک انسان برای دریافت وحی الهی موضوع ساده ای نیست اگر در این زمینه از روایات استفاده کنیم می بینیم دریافت وحی، یا تماس با حضرت جبرئیل علیه السلام و یا رؤیت ملائک چیز ساده ای نیست بلکه یک سرمایه بزرگی را در روح انسان لازم دارد و اینکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قرآن را از فرشته وحی با نفس یا قلب خود می گرفت یعنی با تمام وجودش تلقی می کردند نه از راه گوش، و یا حواس دیگر.

قرآن در این باره می فرماید: ((فَاءَوْحِيَ إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى أَفَتَمَارُونَهُ عَلَى مَا يَرَى)). (۵۶)

(پس وحی نمود به بنده خود آنچه را که وحی نمود دروغ نگفت و اشتباه نکرد قلب نفس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آنچه مشاهده کرد آیا با او در چیزی که عیناً مشاهده می کند به مجادله می پردازید؟)

و در آیه دیگر شیوه ارتباط پیامبر صلی الله علیه و آله را با خدا در چند صورت بیان می کند می فرماید: ((وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ)). (۵۷)

ترجمه: به هیچ بشری نمی رسد که خدا با او سخن گوید مگر اینکه وحی کند [سخن پنهانی و با اشاره که دیگران نفهمند] یا از پشت پرده ای حرف زند یا رسول و فرستاده ای بفرستد و او باذن خدا آنچه را که خدا می خواهد به او وحی نماید زیرا خداوند بلند مرتبه و محکم کار است.

ارتباط پیام آوران الهی با خدای متعال به سه بخش تقسیم می شود:

۱ هیچ واسطه ای بین خدا و بشر در میان نباشد بلکه بشر بطور مستقیم با خالق متعال تماس حاصل می کند.

۲ ارتباط از پشت پرده یا حجاب برقرار می شود یعنی گفتار خدائی که از پشت حجاب شنیده شود مانند درخت طور که موسی علیه السلام سخن خدا را از ناحه او می شنید.

۳ گفتار خدائی که ملک آن را حمل نموده و به بشر برساند در این صورت گفتار الهی توسط آن شنیده می شود.

انبیاء عظام باندازه رتبه و مقامات خود می توانستند گفتار خداوندی را با تمام وجود بشنوند و چنین ارتباط برای انسان زمانی میسر خواهد بود که او بتواند تحمّل آن را داشته باشد.

شنیدن صدای ملائک یا صدای شیطان و تشخیص این دو از یک دیگر برای انسانی میسر است که خود را از وابستگی های مادی و محیط و مکان نجات داده باشد زیرا این دو مخلوق الهی وهم چنین چگونگی وحی و صدای آنها برای ما قابل تشخیص نیست چون عالمی که ما را در بطن خودش پرورش می دهد با عالم ملائک و اجنه، جداست و اینکه آیا آنها هم در انتقال اطلاعات بیک دیگر و یا به موجود جدا از خودشان، روش انسان را دارند یا از راه و طریق دیگری به تفهیم و تفهّم می پردازند روشن نیست در هر صورت انسان را در صورت عادی چنین ارتباطی میسر نخواهد بود مگر اینکه خود را در اثر تزکیه و بندگی خدا به مرحله برساند که بر تمام موجودات و شیوه اطلاعات و صداهای آنها اشراف پیدا کند.

وقتی که مقام نبوت و رسالت و یا امامت بر چنین ارتباط و اطلاعی قادر هستند و می توانند به شیوه نقل و انتقال اطلاعات تمامی مخلوقات آگاهی پیدا کنند این همان مقام اشراف را معنی می دهد و هر انسانی که به مقامات الهیه اعم از نبوت و رسالت و امامت نائل می شود ابتداء بنده گی را در خود به حدّ اعلا می رساند و با تمام وجودش مقام بنده گی را روشن می کند سپس صاحب مقامی می شود که می تواند به تمامی مخلوقات الهی اشراف داشته باشد حتی ارشاد و هدایت آنها را هم بعهده می گیرد.

وقتی می خواهیم به مقام رسالت نبی اکرم صلی الله علیه و آله شهادت و گواهی بدهیم و اغلب در تشهد نماز مورد اقرار واقع می شود می گوئیم: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ... ابتداء مقام عبدیت و بنده گی آن عزیز خدا مطرح می شود بعد مقام رسالت.

بعبارت دیگر: رسالت و نبوت و یا امامت میوه و ثمره بنده گی است تا انسان از بنده گی نفس نجات نیابد و به تمامی وابستگی‌ها پایان ندهد نمی‌تواند به بنده گی خدا موفق شود و در هر صورت مقامات الهیه هر کدام جایگاه مناسبی می‌خواهد ممکن است هر سه مقام در یک فرد جمع شود که خود دلیل بر بالاترین سطح کمال بنده گی اوست بنابراین مقام انبیاء که در کلام امام رضا علیه السلام آمده است یک مقام شریف و مقدس بنده گی توحیدی است و قداست انبیاء هم به همین بنده گی آنها متوجه است چون با کمال بنده گی حکومت خدا در جان انسان تبلور می‌کند و هیچ چیزی جز رضای و خوشنودی خدا در ذهن و تصوّرش وجود ندارد و به همین جهت با تمام وجود و معاشرت و مباشرت خویش قداست پیدا می‌کند و معنای ولایت که در پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام وجود دارد از همان مقام اطاعت و بنده گی آنها در برابر خدای سبحان مایه می‌گیرد.

آیاتی که اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله را اطاعت خدا معرفی می‌کند و می‌فرماید: مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ. (۵۸) هر کس از پیامبران صلی الله علیه و آله اطاعت کند در حقیقت از خدا اطاعت کرده است یعنی در وجود رسول اکرم صلی الله علیه و آله مقام بنده گی برای خدای متعال در یک سطحی شکل گرفته که با تمام وجودش تسلیم خداست در این صورت اطاعت او اطاعت خدا می‌شود زیرا جز رضای خدای سبحان و تسلیم در برابر فرمانش، چیزی دیگری در وجودش نمی‌باشد.

کسانی که در مسئولیت‌های الهی بعنوانینی مانند رسول و نبی یا امام متّصف می‌باشند همان بنده گان مخلص خدای سبحان هستند و از راه بنده گی مخلصانه به مقام رسالت و یا امامت نائل می‌شوند وقتی که مقام امامت به منزلت مقام نبوت است یعنی همان ویژگی‌هایی که در یک پیام آور الهی مدّ نظر می‌باشد در شخص امام هم بطور روشن باید محقق شود.

بعبارت دیگر: حمل مسئولیت و تعهدات مقام امامت یک قابلیت فوق العاده ای را لازم دارد و این بجز از راه بنده گی خالصانه بدست نمی‌آید بجهت اینکه مقام و منصبی که پروردگار یکتا در اختیار یک انسان قرار می‌دهد و او را با عالیتین و بالاترین معلومات، و با نفوذ کلام در دل‌های مردم، مسلّح می‌کند یک موضوع اتفاقی و تصادفی نیست بلکه نهایت ظرافت و دقت آنها در توجه بخدای متعال و رعایت مقام بنده گی در تمام زمینه‌های زندگی، و هدف قرار دادن رضا و خوشنودی اوست که قابلیت لازم را در بدست آوردن ولایت و امامت پرورش می‌دهد.

در اینجا لازم است به شخصیت بزرگوار حضرت امیر علیه السلام آن بنده کامل خدا مقداری از راه حدیث و کلام الهی وارد شویم تا خصوصیات را که در انبیاء مدّ نظر قرار می‌گیرد در ایشان هم بنحو کامل مورد بررسی قرار دهیم و زمینه‌های هدایت سالم را در افکار و اندیشه‌ها به مقام امامت و شخص امام فراهم کنیم.

۱ جابر بن عبدالله نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ طائف حضرت علی علیه السلام را دعوت نمود و با او نجوی کرد گروهی از مردم که ابوبکر و عمر بن خطاب هم از آنها بودند در مقام اعتراض، عرضه داشتند چرا با او نجوی کردی و به ما توجهی نمودی؟

نبی اکرم صلی الله علیه و آله در میان مرد قرار گرفت و خطبه ای را با حمد و ثنای الهی آغاز کرد سپس فرمود: أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ تَقُولُونَ إِنِّي أَنْتَجِيتُ عَلِيًّا وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا أَنْتَجِيتُهُ وَلَكِنَّ اللَّهَ إِنْتَجَانِي (۵۹ ...)

((ای مردم شما چنین می‌گویند که من با حضرت علی علیه السلام نجوی کرده‌ام بخدا قسم که من با علی نجوی نکرده‌ام بلکه این خدا بود که با او نجوی می‌کرد))

۲ حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به اهالی طائف فرمود: يَا أَهْلَ الطَّائِفِ لَا بَعْثَنَّ إِلَيْكُمْ رَجُلًا كَفَنَسِي يَفْتَحُ اللَّهُ بِهِ الْخَيْرَ ...

ای اهالی طائف، فردی را بسوی شما می‌فرستم که مانند خودم می‌باشد و پروردگار عالم دروازه خیر و برکت و هدایت را بوسیله او می‌گشاید [و بشما می‌رساند].

وقتی که صبح شد رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را به سمت طائف اعزام کرد سپس خدای سبحان به پیامبر دستور داد که بعد از ورود حضرت امیر علیه السلام به آنها خودت را به او برسان، وقتی که گروهی با رسول خدا صلی الله علیه و آله بطرف حضرت علی علیه السلام روانه شدند دیدند که حضرت علی علیه السلام در بالای کوهی قرار گرفته است نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود ثابت کرد پس ثابت شد در این حال صدائی را شنیدیم که مانند صدای رعد بود از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد این چه صدائی است؟ فرمود: اِنَّ اللَّهَ يُنَاجِي عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ که خداوند با حضرت علی علیه السلام سخن می گوید. (۶۰)

در این زمینه احادیث زیادی وجود دارد لیکن به چند حدیث اشاره گردید پس روشن شد که حضرت علی علیه السلام بطور مستقیم با پروردگار عالم سخن می گفت همانطور که رسول اکرم صلی الله علیه و آله با خدای متعال حرف می زد حضرت امیر علیه السلام هم در موارد لازم همین شرائط را واجد بود که خدا با او سخن بگوید:

وقتی که مقام امامت در جایگاه نبوت قرار می گیرد و بعنوان خلافت الهی معنا می شود بیانگر این حقیقت است که امام کسی است که اسرار موجود و کمالات روحی را مانند انبیاء دارا می باشد و تا این درجات در انسانی محقق نشود نمی تواند جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده باشد.

و مقام امیرالمؤمنین علی علیه السلام و سایر امامان معصوم علیهم السلام همانگونه که در آیات و روایات آمده است حافظ و نگهدارنده آئین و شریعت الهی است و در این زمینه حضرت امیر مؤمنان می فرماید:

أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَالرَّسَالَةِ، وَأَشْمُ رِيحَ الثُّبُوءِ. (۶۱)

من نور وحی و رسالت را می بینم و بوی نبوت را استشمام می کنم.

این مقام بالاترین مرتبه اولیاء خداست و کلمه نور استعاره است از آن حقایقی که با چشم بصیرتش از اسرار وحی و رسالت و علوم تنزیل و ظرافت تأویل، مشاهده کرده که بر لوح نفس قدسیه اش اشراف یافته و تعبیر نور و استشمام در بیان آن حضرت نشان دهنده آنست که ایشان تمامی آن اسرار را مانند شخصی نبی اکرم صلی الله علیه و آله درک می کرد و این گونه احساس ها به حوأس پنجگانه مربوط نمی شود بلکه فراتر از آنها حسی وجود دارد که مختص اولیاء خداست.

از حضرت رضا علیه السلام نقل شده که می فرماید: ((لَنَا أَعْيُنٌ لَا تَشَبِهُ أَعْيُنَ النَّاسِ، وَفِيهَا نُورٌ لَيْسَ لِلشَّيْطَانِ لَهَا نَصِيبٌ)) (۶۲)

ترجمه: ((ما خاندان نبوت را چشمی وجود دارد که به دیدگان مردم شباهت ندارد و در آن نوری است که برای شیطان توان ورود در آن نباشد))

نور ولایت و امامت همان بصیرتی است که بر تمام ما وراء طبیعت تسلط کامل دارد و اسرار الهیه را که از انسانها عادی در پس پرده قرار گرفته مشاهده می کنند یعنی زمان و مکان و ... مانع مشاهدات آنها نمی شود البته موضوع بحث دنبال علم غیب امامان معصوم علیهم السلام نیست و در فصل دیگری علم غیب مورد بحث قرار خواهد گرفت لیکن حالا بحث در این است که انبیاء هر چیزی را بعنوان وحی اخذ می کردند یا موجودی را بنام حضرت جبرئیل علیه السلام مشاهده می نمودند و یا بدون واسطه با تمام وجودشان سخن خدای متعال را می شنیدند تمام این خصوصیات در امامان معصوم علیهم السلام وجود دارد.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّهُ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيَّ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيَّ وَآلِهِ وَآلِهِ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّنَّةُ؟ فَقَالَ: ((هَذِهِ الشَّيْطَانُ قَدَاسَ مِنْ عِبَادَتِهِ، أَنْكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ، وَتَرَى مَا أَرَى، إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ ...)) (۶۳)

((من صدای شیطان را در هنگام نزول وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدیم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم این چه صدائی است؟ فرمود: این شیطان است که از گمراه ساختن انسانها مایوس گردید [به برکت مقام نبی اکرم صلی الله علیه و آله زمینه های هدایت بیشتر فراهم شد و شیطان از منحرف کردن مردم در تنگنا قرار گرفت] یا علی، هر چیزی را که من می شنوم تو هم می شنوی، و هر چیزی را که من می بینم تو هم آن را می بینی تنها تفاوت در میان من و تو این است که تو پیام آور نیستی)).

نکات مهم از کلام امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۱ رَنَّةَ چیست؟ ۲ تساوی در میان پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام ۳ دیدن و یا شنیدن که مخصوص نبی اکرم است به حضرت امیر علیه السلام هم واگذار شده است.

رَنَّةَ صدای ضجه و شیون شیطان است و بنابر نقل روایات او در چهار مورد صدای بلندی کشید و مرحوم مجلسی در حیوة القلوب از صدوق رحمه الله نقل می کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: اِنَّ ابلیسَ رَنَّ اَرْبَعَ رَنَاتٍ: یَوْمَ لَعْنٍ، وَ یَوْمَ اُهْبَطَ اِلَى الْاَرْضِ، وَ حَیْنَ بَعَثَ مُحَمَّدٌ عَلِیَّ فَتَرَهُ مِنْ اُثْرِ السِّلِّ، وَ حَیْنَ نَزَلَتْ اُمُّ الْکِتَابِ.

ابلیس در چهار مورد صدا کشید ۱ روزی که خدای متعال او را لعن کرد ۲ روزی که به زمین وارد شد ۳ در روز بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله که در مدت طولانی پیامبری نیامده بود ۴ در روزی که اُمّ الکتاب نازل شد.

۲ مساوات در میان نبی اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت امیر علیه السلام

آنکه از ظهور آیات و روایات بر می آید این است که در میان ایشان تساوی حاکم است یعنی هر مقام و منزلتی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله در پیشگاه الهی واجد هستند حضرت امیر علیه السلام هم همین منزلت را دارا می باشد و این استنباط از کلام خدا و رسولش بدست می آید در آیه مباهله کلمه [اَنْفُسِنَا] آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را نفس خویش خطاب کرده است و در حدیث شریف از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است.

یا اهل الطائف لا بعثنَّ الیکم رجلاً کنفسی (... ۶۴)

ای مردم طائف بسوی شما مردی را می فرستم که مانند خودم می باشد.

و در عبارت نهج البلاغه آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اِنَّکَ تَسْمَعُ مَا اَسْمَعُ وَ تَرَى مَا اَرَى اِلَّا اَنَّکَ لَسْتَ بِبَنِي ...

هر چیزی را که من می شنوم تو هم می شنوی و هر چیزی را من می بینم تو هم آن را می بینی فقط در تو مقام نبوت نیست.

در جایی که شخصیت بزرگواری مانند نبی اکرم صلی الله علیه و آله با واژه نفس و جان خودم از حضرت امیر علیه السلام یاد می کند و او را بطور کامل در امتداد کمالات خودش معرفی می نماید می خواهد حقیقتی را برای جهان اسلام تبیین کند زیرا در لسان پیامبر صلی الله علیه و آله و یا معصوم مبالغه وجود ندارد بلکه کلام و سخن آنها همیشه نشان دهنده یک واقعیت است وقتی که می فرماید: مردی را که مانند خودم هست می فرستم این کلمه [کَنْفُسی] چه شباهتی را بیان می کند؟ وقتی که انسان بزرگوار می خواهد به کسی نمایندگی بدهد فردی را برای انجام مأموریت و یا مسئولیت مهم در نظر می گیرد که مانند خودش باشد تا از عهد آن مسئولیت بر آید.

مسئولیت و یا مأموریت نبی اکرم صلی الله علیه و آله به اندازه مقام نبوت خودش می باشد وقتی که ایشان این مأموریت را به عهده حضرت امیر علیه السلام می گذارند به معنای این است که حضرت علی علیه السلام در قبول مأموریت هم ردیف پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است در غیر این صورت واگذار کردن مسئولیت، و پیام دادن بر اینکه مردی را که مانند خودم هست می فرستم مفهوم پیدا نمی کند.

دلیل سوم: رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام ویژگیهای مقام خویش را در ایشان می پذیرد می فرماید: هر چه را می شنوم تو هم می شنوی یا هر چیزی را می بینم تو هم می بینی این دیدن و شنیدن از برنامه های خاص رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که در احدی جز خودش وجود ندارد وقتی که در این گونه مسائل بدیدن و شنیدن حضرت امیر علیه السلام مانند دیدن و شنیدن خودش اشاره می کند و تمایزی در میان خود و ایشان قائل نمی شود مگر اینکه تو نبی نیستی خود بزرگترین دلیل بر قابلیت و تساوی آن حضرت با خودش می باشد. و استثناء موجود در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله بر اینکه [اِلَّا اَنَّکَ لَسْتَ بِبَنِي] نشانگر همین تساوی است یعنی تا این مرحله باهم هستم لیکن مقام نبوت باوجود من پایان می یابد و بهمین جهت تو نبی نیستی.

بفرض مثال: اگر بنا بود بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کسی در مقام نبوت قرار بگیرد چه کسی واجد شرایط این مقام الهی می بود قطعاً جز علی بن ابیطالب علیه السلام احدی لیاقت این مقام را نداشت لیکن مقام نبوت با وجود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بنابر مصلحت الهی خاتمه پیدا کرد و حضرت امیر علیه السلام که جان رسول خدا صلی الله علیه و آله است در جایگاهش با عنوان امامت قرار گرفت.

امامان معصوم علیهم السلام نبی و پیامبر نیستند لیکن بغیر از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از تمامی پیامبران اشرف و افضل هستند و عقل ما را قدرت درک این مهم نباشد بلکه این نکاتی که توضیح داده شد تعریف و تبیین سخنان خاندان عصمت و طهارت در مقام و منزلت حضرت امیر علیه السلام بود که صاحب مقام امامت است و در جایگاه مقام نبوت قرار گرفته است.

علامه مجلسی رحمه الله می فرماید: منصب امامت نظیر نبوت است زیرا هر دو ریاستی عام است بر همه ممکنین در جمیع امور دین و دنیا، و مردم را شناختن چنین شخصی که قابل چنین منصب بزرگ باشد میسر نیست همانطور که اختیار نبی برای مردم امر محال است یعنی اتفاق و راء آنها هیچ تأثیری ندارد چون از حوزه فکر و اندیشه آنها خارج است مسئله امام هم همین طور است که از عهده مردم خارج است تنها خدای متعال می داند که رسالت و امامت را به چه کسی واگذار کند. (۶۵)

فصل دوم: امامت روح اسلام است

کلمه دین وقتی در افکار انسانی تعریف می شود عبارت است از قوانین و دستورات الهی که توسط پیام آوران به مردم ابلاغ شده است و اگر با تعبیر روشن بیان کنیم دین عبارت است از فرمولهای سالم زندگی، که سعادت دنیا و آخرت بشر را تاءمین می کند آنکه مهم است این است که دین را شناساندن و مردم را بدان توجه دادن بعهدہ چه کسی است؟ آیا دین خودش می تواند خودش را پیاده کند و توجه مردم را به فرمولهایش جلب نماید یا نه؟ آیا زمام و هدایت دین بدست خودش است یا اینکه کسی باید با احراز شرائط لازم زمام و هدایت دین را بعهدہ بگیرد؟

مثال: وسیله نقلیه ای داریم که با آخرین سیستم های موجود مجهز است و هیچ نقصی در آن وجود ندارد و تمامی اسباب آرامش و آسایش های انسان در او مورد توجه قرار گرفته است و هر احتیاج و نیازی که برای انسان در مسیر مسافرت رخ بدهد آماده است احتیاجات او را به بهترین شکل برطرف کند آیا چنین وسیله نقلیه ای که بصورت کامل وارد میدان زندگی شده است چگونه و در چه شرائطی حرکت خود را آغاز خواهد کرد؟ آیا خودش می تواند راننده گی این جاده های پر و پیچ و خم و لغزنده را بعهدہ بگیرد؟ و یا اینکه بیک راننده آگاه و کامل نیازمند است اگر کسی را این چنین تصویری باشد که تمامی فنون رانندگی از راه کامپیوتر در خود ماشین جاسازی می شود و بدینوسیله حرکت ماشین شروع شده و در مراحل خاص به نیازمندیها لازم پاسخ می دهد. در اینجا لازم است باین نکته توجه شود:

تمامی فعالیت ها و شیوه های رانندگی و دادن آگاهی های لازم باید توسط انسانی به حافظه کامپیوتر داده شود خود ماشین هرچند تکمیل باشد و سیستم های دقیق کامپیوتری در او نصب شده باشد نمی تواند مسئولیت راننده گی و یا هرکار لازم را بعهدہ گیرد چون مسئله خلاقیت بدست انسان است و او باید حافظه ها را بکار گیرد و شیوه راننده گی و ... را با آموزش داده تا در موقع لازم مورد استفاده قرار گیرد.

دین اسلام در مسیر طولی ادیان الهی قرار گرفته و کاملترین دین الهی است و به تمامی نیازهای مردم جهان پاسخ مناسب می دهد و در عبارتی دین اسلام دین جهانی است.

حالا نکته مهم این است وقتی که دین اسلام بطور کامل می تواند احتیاجات و نیازمندیهای مردم را در هر صورت که باشند برطرف کند و زمینه های آسایش و آرامش و امتیّت روح و جسم آنها را تاءمین نماید چگونه و در چه شرائطی دین آثار گرانقدر خود را

می تواند پیاده کند؟

وقتی که معنای کمال دین مطرح می شود باید درباره آن مطالعه کرد مراد از کمال چیست؟ آیا توجه دین به تمام موارد زندگی را کمال می گویند؟ یا مسئله کمال دین با مجری آن محقق می شود؟

اسلام مرکب از روح و جسم است وقتی که آئین اسلام بصورت یک دین جهانی مطرح می شود و به تمام نیازمندیهای مردم پاسخ مناسب می دهد و آسایش و آرامش و امتیث آنها را تأمین می کند در صورتی است که با این ترکیب بوده باشد همانطور جسم بی روح متعفن خواهد بود اسلام بعنوان یک شریعت آسمانی اگر بدون روح باشد نفرت آور خواهد بود قانون زمانی می تواند به تمامی خواسته های مردم پاسخ لازم را بدهد که روحش از جسمش جدا نشود و قرآن کمال دین را با امامت در روز غدیر خم بر همگان تعریف کرد.

لیکن پس از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله جان و جسم اسلام از یک دیگر مفارقت جست ظاهر اسلام بجای ماند و این تن جوان و نارس بحیات طبیعی خود ادامه داد و چون شرائط برای رشد هر جسم جوانی آماده است نمو کرد ولی چگونه و در کدام جهت؟ آئین اسلام در هر زمان نیازمند یک روح سالم است که بتواند آن را بطرز صحیح پیاده کند چه اگر بدون آن باشد نمی تواند مطلوبیت خود را ابراز نماید روح اسلام امامت است یعنی بوسیله امامت دین اسلام تکمیل می شود.

حضرت رضا علیه السلام می فرماید: ((إِنَّ الْأِمَامَ زِمَامُ الدِّينِ وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَ صَلَاحُ الدُّنْيَا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ)). (۶۶)

امام زمام و عنان دین است و نظام مسلمین و صالح دنیا و عزت مؤمنین به آن وابسته است.

امام مسیر حرکت دین را هدایت می کند و آن را به همان مقصدی که خدا می خواهد متوجه می سازد با اینکه دین اسلام یک آئین جهانی است لیکن هسته مرکزی آن امامت است و تمامی خیر و صلاحی که نصیب جامعه اسلامی می شود و مؤمنین را عزت و افتخار می دهد به برکت وجود امام است. اگر مجموعه قوانین الهی را که قرآن است در متن زندگی قرار دهیم چه نقشی را می تواند به تنهایی ایفاء کند، جلد و خطوط آن مشکل را حل نمی کند آنچه بزندگی صفا می دهد و انسانها را به سمت آسایش و آرامش سوق می دهد پیاده شدن معانی قرآن است.

و معنی قرآن همان امامت است که اطاعت از آن سعادت هر دو جهان را تضمین می کند چنانکه در حدیث شریف ثقلین اشاره شده است. (۶۷)

آشنائی با قرآن

در اینجا لازم است مقداری با قرآن آشنا شویم و آن اینکه همه را عقیده بر این است قرآن یک کتاب آسمانی است که بتوسط پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در اختیار جامعه انسانی قرار گرفته است و تمامی دستورات و قوانین و یا فرمولهائی که در سعادت دنیوی و اخروی بشر ضرورت دارد در آن کتاب آمده است و تمامی الفاظ و واژه هائی که در آن آمده است مشابه همان کلماتی است که عامه مردم از آن استفاده می کنند.

مسئله مهمی که توجه بر آن لازمه فهم مطالب قرآن است اینکه لسان قرآن معصوم است و هیچ خطا و لغزش و حرف زائدی در آن وجود ندارد هر چه هست همه اسرار یک زندگی توحیدی است شکافتن کلمات و آیات آن کار هر کس نیست بلکه فردی که مانند خود قرآن معصوم است می تواند از اسرار و رموزات آن خبر داده و با شکافتن و تفسیر آیات مغز شیرینش را در اختیار همگان قرار دهد مسئله دین همان مجموعه دستورات و فرامین الهی است پیاده شدن آن نیازمند، فرد معصوم است یعنی قانون معصوم توسط انسان معصوم می تواند پیاده شود زیرا افراد غیر معصوم نمی توانند زبان قرآن را با تمام رمز و اسراری که دارد بفهمند و آن را ترجمه کنند و معنی حُجِیت ظهور الفاظ که در علم اصول مطرح است گوشه ای از این حقیقت است یعنی ظهور الفاظی که در آیات و روایات آمده است مفید معنی می باشند لیکن این به آن معنی نیست که هر فرد بتواند باستناد ظهور لفظ بتمامی معانی که در بطون

آیات آمده است دست پیدا کند.

مثال: دریا و اقیانوس در اختیار همگان است و استفاده کردن از آن به مقدار درک آدمی وابسته است لیکن غواصی در آن کار هرکس نیست که بتواند به عمق اقیانوسها نفوذ کند و جواهرات پر قیمتی را بدست آورد کلام الهی آن بحر عمیقی است که هرکس را فهم اسرار آن نشاید بلکه کسانی که از ناحیه مقدسه مؤید واز لغزش و خطا معصوم هستند غواصان این اقیانوس عظیم الهی هستند و زمام و هدایت دین به عهده آنهاست اگر در کنار قرآن و دین اسلام امامت نباشد مردم مسئولیت و وظائف دینی و شیوه زندگی خودشان را از امامان معصوم علیه السلام یاد نگیرند و قرآن این کتاب آسمانی توسط آنها تفسیر و پیاده نشود هیچ وقت مسلمین را خیر و سعادت پیش نخواهد آمد چون دین الهی را کسی می تواند پیاده کند و با تمام وجودش آن را نشان دهد که با تمام جانش آن را تحویل گرفته باشد امامت بعد از رسالت دین الهی را با تمام وجود شان تفسیر کردند چون زمام دین بدست آنهاست.

فصل سوم: امامت اساس اسلام است

امامت و اسلام

اسلام بعنوان یک دین آسمانی هدف خویش را تربیت و پرورش انسان معرفی می کند و برای تحقق آن، تمامی امکانات و اسباب لازم را بکار گرفته است البته این هدف منحصر بدین اسلام نیست بلکه از اول نظام خلقت دین یکی بیش نیست و آن تسلیم شدن در برابر خداست و قرآن در این زمینه می فرماید:

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ (۶۸ ...)

دین در پیشگاه خداوندی همان اسلام است.

و حضرت علی علیه السلام در تعریف اسلام می فرماید:

((لَا نُسَبِّحُ إِلَّا بِاسْمِهِ نَسْبَهُ لَمْ يَنْسِبْهَا أَحَدٌ قَبْلِي، الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ وَ التَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ، وَ الْيَقِينُ هُوَ التَّصَدِيقُ وَ التَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ، وَ الْإِقْرَارُ هُوَ الْإِدَاءُ وَالْإِدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ)). (۶۹)

ترجمه: اسلام را بگونه ای تعریف می کنم که احدی قبل از من چنین تعریفی برای اسلام نکرده است، اسلام همان تسلیم است تسلیم همان یقین، و یقین همان تصدیق، و تصدیق همان اقرار و اقرار هم بمعنی اداء و اداء هم به معنی عمل کردن است.

بنابراین اسلام صفت تمام ادیان الهی است و هدف دین الهی از تربیت و پرورش نوع بشر این است که او را در مقام بنده گی خداوندی قرار دهد و آخرین دین الهی که بصورت کامل در اختیار جامعه انسانی قرار گرفت بدین اسلام شهرت یافته است که توسط خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و کتاب آسمانی قرآن، و دوازده امام معصوم علیهم السلام شکل پیدا می کند یعنی دین اسلام یک مجموعه است که براین پایه ها استوار می باشد همانطور که برای برپا کردن خیمه یا چادری به ریسمان و پایه هائی در اطراف آن نیاز است تا خیمه شکل بگیرد لیکن یک پایه که در وسط خیمه و چادر واقع می شود و اساس وجود چادر بر آن وابسته است چون اگر همان پایه برداشته شود خیمه می خوابد.

در آئین اسلام پایه هائی وجود دارد که اسلام بر آنها قائم است لیکن اساسی ترین پایه ای که سنگینی اسلام را بردوش کشیده و همگان را در سایه و آرامشهای آن جای داده است امامت است این بار سنگین که بردوش امام معصوم علیه السلام گذاشته شده اصلی ترین پایه خیمه را می ماند که سنگینی چادر را بردوش گرفته است.

حضرت رضا علیه السلام می فرماید: إِنَّ الْأَمَامَةَ أَسَّ الْأِسْلَامِ الثَّامِي وَفِرْعَةُ السَّامِي. (۷۰)

ترجمه: امام ریشه و اساس اسلام و شاخه سربلند آن است.

همانطور که ساختمان در روی پایه ای که قرار داده شده است شکل می گیرد این دین جهانی که به تمام نیازمندیهای عالم بشریت پاسخ می دهد و در بهترین شرائط رشد و تکامل آنها را فراهم می کند و بزندگی روح سالمی می دهد همان دینی است که برپایه امامت استوار باشد.

اسلام با وجود امام تجسم پیدا می کند و تمامی دستورات الهی از کوچک و بزرگ در سیمای زندگی او متبلور است هر موردی در اسلام مد نظر قرار بگیرد الگو و معیارش امام است بجهت اینکه حد و مرز قوانین الهی بوسیله آنها مشخص می شود و اگر کسی در پناه اسلام قرار بگیرد ولی نسبت به امام زمانش جاهل باشد در حقیقت به اسلام جاهل است و در این زمینه احادیث زیادی وجود دارد که اختصارا به بخشی از آنها اشاره می شود.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ فَمَيِّتُهُ مَيِّتَةُ جَاهِلِيَّةٍ:

هر کس بدون شناخت امام معصوم بمیرد مردنش مثل مردگان دوران جاهلیت است.

از حضرت صادق علیه السلام در مورد حدیث فوق سؤال شد اینکه اگر کسی امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلی از دنیا رفته است این جاهلیت همان نادانی است یا جاهلیتی که شناخت امام ندارد؟

حضرت فرمود: مراد از آن جاهلیت کفر و نفاق و گمراهی است. (۷۱)

اگر در متن اعتقاد انسان جایگاه امامت خاموش باشد و تمام دوران عمرش را بدون شناخت امام معصوم علیه السلام سپری کرده باشد به معنای این است که تمام عمر خویش را در جهالت کفر و نفاق پایان رسانده است به جهت اینکه مقام امام اصلی ترین پایه اسلام است و بی توجهی به آن آدمی را به بی توجهی بخدای متعال سوق می دهد.

قال الصادق عليه السلام: ((أَمَّا لَوْنُ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَ صَامَ نَهَارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَلَمْ يَعْرِفْ وَلايَةَ وَلِيِّ اللَّهِ فَيُؤَالِيهِ وَيَكُونُ جَمِيعَ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ، مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ وَلَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ)). (۷۲)

هرگاه انسانی شبها را به نماز و روزها را به روزه بپا دارد و تمام اموال خود را صدقه بدهد و تمامی عمر خویش را در حج قرار دهد اگر به ولایت ولی خدا جاهل باشد و این اعمال که انجام داده به راهنمایی او نباشد در پیشگاه خدا هیچ حق ثوابی پیدا نمی کند و از گروه مؤمنین نخواهد بود.

در این زمینه احادیث بیشماری وجود دارد که از روایات عامه و خاصه نقل شده است مهمترین مسئله در بیان این گونه احادیث این است که طبع بشر باغرائز و احساساتی که دارد اغلب جانب منکرات را مایل است و تمامی کار و اعمالش با زیان و خسران مواجه می شود اما اگر احساسات و غرائز وی تعدیل شود و از مسیر درستی که خدای سبحان برایش معین نموده عبور کند پیوسته خود را از خسران نجات می دهد تنها مسیری که تمام علائق و غرائز و احساسات آدمی را تعدیل می نماید و او را از تمایل به افراط و تفریط باز می دارد ایمان است یعنی یگانه عامل و یادآوری شفافبخش برای تنظیم امیال انسان و نگهداری او از انحراف این است که برکل وجودش اعم از روح و روان، و جسم ایمان حکومت کند و جز آن هیچ راهی برای مهار کردن و تعدیل نمودن غرائز وجود ندارد و این بیان قرآن است که می فرماید:

((وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ)). (۷۳)

((قسم به عصر [عصر خروج امام زمان علیه السلام] ... که انسان هرآن و هر لحظه در زیان کاری بسر می برد مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال نیک و خدا پسند انجام داده و بر توصیه بحق و صبر در خود و دیگران اسرار ورزند))

شخصی بنام مفصل بن عمر که از راویان حدیث است از حضرت صادق علیه السلام تفسیر سوره شریفه را مسئلت نمود حضرت پاسخ داد: که مراد از عصر، ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است و مراد از [لفی خسر] غاصبین حق ما می باشند که گرفتار خسران همیشگی هستند و ایمان آورنده گان در آیه همان شیعیان هستند که با ایمان و معرفت به امامت و ولایت حضرت علی علیه

السلام و یازده فرزند معصومش (علیه السلام) از تمامی خسران و ضررها نجات یافته و در کنار همین ایمان به اعمال نیک و خدا پسندانه، مانند ارشاد و هدایت و مهر و محبت به برادران دینی و هم چنین سفارش بر خانواده و دوستان و دیگران اقدام کردند که حقانیت امامت و در کنار این معرفت و اعتقاد، صبر و تحمل را پیشه خود نمایند چون جانب حق را گرفتن و بر آزار و اذیت آن صبر کردن، از عترت پیامبر صلی الله علیه و آله بما رسیده است. (۷۴)

بنابراین یگانه عامل برای کنترل غرائز و امیال بشر ایمان است که او را بحق وادار می کند و در حمایت از حق صبر و تحمل وی را زیاد کرده تا بتواند خود را در مقابل کششهای مسیر باطل که در ظاهر شیرین و دلچسب هستند نگهداری کند.

در اینجا سئوالی برای همگان وجود دارد و آن اینکه ما چه وقت و در چه شرائطی می توانیم به مؤمن بودن خودمان یقین پیدا کنیم؟ آیا ایمان همان بینش توحیدی است که در دل آدمی رخنه می کند یا مراد از ایمان صرفاً یک سری عبادات و اطاعات است در چه شرائطی و کیفیتی باشد مورد بحث نیست؟

جواب: اگر مقداری در مورد ایمان با کلام الهی آشنائی پیدا کنیم بهتر می توانیم معنای مؤمن بودن را درک نمائیم در آیات قرآن کلمه ایمان بصورت [آمَنُوا و آمَنُوا] بیشتر از پنجاه مورد آمده است و بعد از آنها به عمل صالح اشاره شده در این صورت معنای ایمان یعنی داشتن یک بصیرت و بینش توحیدی و عبارت دیگر ایمان، فعل و یا عمل روح انسان است تا در روح و روان بشر چنین حرکتی ایجاد نشود اعمال ظاهری او پسندیده نخواهد شد و این نیکی و صلاحیت بر عمل انسان از بینش و ایمان و حرکت روحانی او اشراق می کند تا در درون کسی چنین تحولی ایجاد نشود هیچ عمل از وی پسندیده نخواهد بود هر چند تمام عمرش را در جهاد و حج و خیرات مصرف کند آنکه از آموزشهای قرآن بدست می آید توجه به کیفیت کار است نه کمیت، و همیشه کیفیت هر عملی با روح و درون آدمی ارتباط دارد لیکن کمیت همیشه با اعضاء و جوارح صورت می گیرد کسی یک عمل حج بجا می آورد اما در بهترین کیفیت و کسی هم پنجاه بار عمل حج انجام می دهد در بدترین کیفیت.

خدای سبحان همیشه کیفیت بهتر را از انسان مد نظر دارد و می فرماید:

هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَتَّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا. (۷۵)

ترجمه: اوست [یعنی خدای متعال] که مرگ و زندگی را آفریده تا شما [انسان] را آزمایش کند کدامیک بهترین عمل را انجام می دهید.

توجه به کیفیت عمل بشر در چند آیه دیگر: [هود ۷/، کهف ۷/ و ۳۰] آمده است.

آنچه مطلوب خدای سبحان است کیفیت عمل می باشد و توجه به ایمان که در اکثر آیات آمده است همین مورد را تاءید می کند یعنی هر عمل شایستگی خود را از ایمان و بینش توحیدی می گیرد اگر چراغ دل که ایمان است خاموش باشد هیچ حرکتی از بشر در پیش خداوند عزوجل مطلوب نخواهد بود حتی در سوره والعصر هم نجات انسان از زیانکاری را بوسیله ایمان بیان می کند. به استثنای مؤمنان همه در خسارت و زیانکاری خواهند بود.

س: چه ارتباطی در میان ایمان و امامت وجود دارد؟

ج: وقتی که مسئله ایمان یگانه عامل برای تعدیل کننده غرائز و امیال انسانی مطرح می شود و در مقام تکلیف الهی و اداء وظیفه نشان دهنده ارزش اعمال و عبادات اوست و هم چنین بهشت و آسایش و آرامش های وی در دنیا و آخرت بدان وابسته است با چه الگو و معیاری می توان به این حقیقت دست پیدا نمود؟ تا این نکته برای انسان مشخص نشود رابطه ایمان و امامت هم معلوم نخواهد شد ما در آیات قرآن به نکات ظریفی برخورد می کنیم و آن اینکه هر عملی که از انسان صادر می شود باید با الگو و معیارهای الهی مطابقت پیدا کند و در غیر این صورت هر چند صورت و ظاهر عمل عبادت است لکن مقبول درگاه احدیت نخواهد شد.

در عصر و زمان نبی اکرم صلی الله علیه و آله گروهی مدعی شدند که ما خدا را دوست داریم و به او علاقمند هستیم لیکن تو را

نمی‌پذیریم و از گفتار و سیره تو تبعیت نمی‌نمائیم در این حال جبرئیل علیه السلام آمد خدمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آیه ذیل را قرائت کرد:

((قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ)). (۷۶)

ترجمه: بگو: اگر خدا را دوست می‌داریم از من پیروی کنید تا خدا (هم) شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد و خدا آمرزنده مهربان است.

در آیه شریفه چند نکته ظریف بچشم می‌خورد:

۱ اینکه ایمان و اطاعت و محبت انسان بخدا الگویی لازم دارد چه اگر فردی یک عمر در کارهای خیر و عبادت باشد ولی به مقام نبی اکرم صلی الله علیه و آله بی اعتنائی نشان دهد به هیچ پاداشی نخواهد رسید بجهت اینکه در اینجا دو مقام وجود ندارد که یکی مقام خداوندی و دیگری مقام پیامبر، بلکه هر مقام و منزلت یا ولایتی که در وجود ایشان است همان مقام و ولایت الهی است که در شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله متبلور گشته است و در آیات زیادی همین موضوع عنوان شده است که اطاعت نبی اکرم صلی الله علیه و آله از اطاعت خدا جدا نیست و می‌فرماید:

((مَنْ يَطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اطاع الله)) (۷۷) هر کس از رسول خدا اطاعت کند در حقیقت از خدا اطاعت نموده است.

در این زمینه به فهرست آیات اشاره می‌شود که مطلب فوق را تایید می‌کنند:

نساء / ۱۳ و ۸۰ و ۶۹ نور / ۵۲، احزاب / ۷۱، فتح / ۱۷ توبه / ۷۱ آل عمران / ۳۲ و ۱۳۲، و انفال / ۲۰ و ۴۶ و طه / ۹۰، محمد صلی الله علیه و آله ۳۳ مجادله / ۱۳ شعراء / ۱۶۳/۱۷۹/۱۲۶، حجرات / ۴۹...

در همه این آیات شریفه اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله با اطاعت خدا یکی معرفی شده است و هیچ احدی نمی‌تواند بدون توجه به مقام رسالت معنی ایمان را درک کند بلکه از گروه کفار و معاندین می‌باشد که در آیه بعدی می‌فرماید:

((قُلْ اطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ)). (۷۸)

ترجمه: بگو اطاعت خدا و اطاعت فرستاده (او) کنید و اگر عصیان و سرپیچی کنند خداوند کافران را دوست نمی‌دارد.

تا اینجا معلوم شد که در میان رسالت و نبوت و ایمان بخدا فاصله ای وجود ندارد بلکه در تفکر و اندیشه جاهلان دو چیزند لیکن در باطن و حقیقت یکی بیش نیست و آن اطاعت خداست چون پیام آوران الهی الگو و معیارهای توحید هستند هر کس که می‌خواهد از این مسیر حرکت کند باید به تابلوهای کنار خیابان و آئین نامه رانندگی جهان معنوی توجه کند.

۲ محبت یکی از اسرار بزرگ دین است که اساس دین هم بر مبنای محبت قرار داده شده که حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: ((هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ)) (۷۹) آیا دین جز محبت چیز دیگری است؟ و سپس آیه شریفه را تلاوت فرمود، یعنی روح و حقیقت دین، همان ایمان و عشق بخداست ایمان و عشقی که شعاع آن، تمام وجود انسان را روشن می‌کند و همه اعضا و دستگاههای تن، تحت تاءثیر آن قرار می‌گیرند و اثر بارز آن پیروی از فرمان خداست.

اگر در قلب انسان محبتی برای خالق متعال باشد یقیناً حوزه فعالیت های خود را در یک شرائطی که مطلوب محبوب است انجام می‌دهد و در اطاعت از الگو و معیارهای توحیدی عناد و لجاجت نخواهد کرد.

تذکر مهم

در اجتماع بشری یکسری حقایق وجود دارد که هر انسانی بدون اعتراض بلکه با تمام عشق و علاقه از آن تبعیت می‌کند مثلاً کسی می‌خواهد در ساختن ساختمان و کارهای معماری خودش یک فرد آگاه و هنرمند را بکار گیرد و برای بنای این ساختمان و رسیدن به هدف مورد علاقه خویش، با تمام وجودش از او اطاعت می‌کند و در این مورد کوچکترین شکایت و گلایه ویا افسرده گی ندارد

بلکه در هنگام فشار کار و هزینه و سایر موارد، احساس شیرینی و لذت می‌کند بخاطر اینکه: به آگاهی و هنرمندی معمار یقین دارد که او هر کاری را در جای خودش قرار می‌دهد ثانیاً تمامی سفارشات او به سود من تمام می‌شود و چون مالک ساختمان و استفاده کننده آن من هستم در هیچ مشکلی و یا فشاری مضطرب و پریشان نخواهم بود.

و در هر کاری چنین مسئله وجود دارد و انسان از آن اطاعت می‌کند مریض بعشق عافیت از پزشک اطاعت می‌کند و... کسی که می‌خواهد به خواسته‌ها قلبی خویش نائل شود باید معیار والگوهای لازم را مدنظر قرار دهد یک فردی که می‌خواهد بمقام اجتهاد یا استادی در تمام علوم و هنرها دست پیدا کند باید از مجتهدین و اساتید فن آموزشهای لازم را با اطاعت کردنش فراگیرد. ایمان و معرفت بخدای سبحان برای هر انسان بدون پیروی و اطاعت از آموزگاران و معلمان واقعی محقق نخواهد شد چون توان و قدرت انسان در رسیدن به چنین حقیقت خیلی ضعیف بلکه بر طبق آیات و روایات محال است و این حقیقت بطور روشن در میان عقلاء ثابت و مبرهن است.

چنانکه قبلاً در بحث امامت اشاره شد مبنی براینکه مقام نبوت از مقام امامت جدا نیست و خدای سبحان مقام امامت را در ردیف رسالت و نبوت به بعضی از انبیاء اولوالعزم عنایت فرموده و تعدادی از آنها را بعد از مقام رسول و نبی امام قرار داده است و در آیاتی بآنها اشاره فرموده است:

۱ قال اُنّی جاعلک للنّاس اماما (... ۸۰)

ترجمه: فرمود من تو را [ابراهیم] برای مردم امام قرار دادم.

امامت علت مبقیه

در نتیجه روشن می‌شود که مقام امامت علت مبقیه، تمامی احکام و دستورات خداوندی است که بتوسط شخصی نبی اکرم صلی الله علیه و آله بما رسیده است بلکه در جای خودش ثابت شد که مقام امامت از نبوت عامّه بالاتر است و تنها نبوت خاصّه رسول خدا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله استثناء می‌شود بجهت اینکه یقین و کمالات روحی فردی که متصدی مقامات الهیه است ملاک مقام و منزلت اوست و بهمین جهت انبیاء عظام را هدف واحدی بود لیکن رتبه و درجات آنها به ایمان و یقین و کمالاتشان وابسته بود. مثال: شخصی در خدمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از کارهای مهمّ بعضی از یاران حضرت عیسی علیه السلام نقل می‌کرد از جمله گفت که او با یاد خدا از روی آب راه می‌رفتند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر یقین وی از این مرحله بالاتر بود می‌توانست در روی هوا هم راه رود. (۸۱)

وقتی به مراحل کمالات و یقین و عرفان حضرت علی و سایر امامان معصوم علیهم السلام توجه می‌کنیم با اینکه از حوزه درک و تصور ما خارج است لیکن در مقایسه با مقام انبیاء بالاترین مرحله و رتبه را بخود اختصاص داده اند چنانکه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمود: ((هر چه را من می‌بینم یا می‌شنوم توهم آن را می‌بینی و می‌شنوی)). نتیجه پاسخ سؤال:

اینکه مقام امامت تکمیل کننده مسیر نبوت است و در رتبه و درجات مقام امام از تمامی انبیاء جز نبی اکرم صلی الله علیه و آله بالاتر است همانطوری که اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله همان اطاعت خداست و هیچ فرقی در میان آنها نیست امامتی که مکمل و علت بقاء دین و احکام الهی است مانند نبوت مقام و عهد الهی است همانطور که اطاعت پیامبر اطاعت خداست اطاعت امام هم همان اطاعت خداست و هیچ تفاوتی در میان طاعات وجود ندارد یعنی کسی که از امام معصوم علیه السلام اطاعت و پیروی می‌کند و در هر شرائط به اولویت او ایمان دارد مانند این است که بخدای ایمان آورده و از دستورات او اطاعت می‌کند در نتیجه ارتباط در میان امامت و ایمان یک رابطه حقیقی است یعنی داشتن معرفت به مقام امام همان ایمان است و معنی ایمان هم شناخت امام است. در

اینکه آیا این معرفت تنها لفظ است یا باعمل باید اثبات شود روایات زیادی در هر دو زمینه وجود دارد آنکه از مجموع احادیث بدست می‌آید این است که خود معرفت و شناخت امام و مقام و منزلت او مطلوبیتی دارد بلکه اساس اسلام همین است که اگر در کنار اعتقادات و خیرات و عبادات کسی، معرفت به امام معصوم علیه السلام نباشد هیچ پاداشی را کسب نخواهد کرد.

مثال: اگر نامه ای با بهترین خط و مضامین و کاغذ و پاکت و ... نوشته شود لیکن در مقام ارسال تمبر پستی نداشته باشد نامه رسان وقتی که بعد از باز کردن درب صندوق، با چنین نامه ای روبرو می‌شود از ارسال آن دست بر می‌دارد چون مجوز قانونی برای ارسال آن وجود ندارد اما اگر نامه ای هر چند بدخط و در یک کاغذ و پاکت کاهی و کهنه نوشته شده باشد با داشتن تمبر پستی به آدرس مربوطه ارسال می‌شود نامه رسان بدون هیچ مشکلی آن را منتقل می‌کند مقام امامت و معرفت به آن تمبر پستی اعمال بشر است هر عملی هر چند زیبا و در راه خدا و ... باشد چون شناخت به امامت ندارد هیچ ملکی حق ندارد آن را به عرش اعلیٰ صعود دهد اما اگر عمل ضعیف باشد لیکن در متن آن نور ولایت می‌درخشد ملائک نامه رسان اعمال بشر، وظیفه دارد آن را به عرش اعلیٰ ببرند چون مجوز صعود به پیشگاه الهی را واجد است.

تا اینجا معلوم گشت که امامت اساس و ریشه اسلام است و ایمان از آن جدا نیست بلکه معرفت امام و شناخت مقام و منزلت آنها خود، ایمان است و تا کسی را در عقیده اش شناختی از امامان معصوم علیه السلام نباشد و آنها را بعنوان الگو و معیارهای خداوندی در تمام زمینه های زندگی نپذیرد به هیچ مقام و ارزشی در پیشگاه خداوندی نائل نخواهد شد.

فصل چهارم: امامت مُتَمِّم و مُکَمِّل جمیع عبادات است

اشاره

در دیدگاه یک فرد مسلمان، هر انسانی را وظائف و تعهداتی وجود دارد و او از هنگام بلوغ، و در صورت دارا بودن شرائط تکلیف، موظف است ارتباط خویش را با خدای متعال از راه انجام دادن فرامین و دستورات او حفظ کند و در هیچ شرائطی نمی‌تواند از اوامر الهی سرپیچی نماید همانطور که قبلاً اشاره شد عبادت در فرهنگ اسلام یک معنای وسیعی دارد و در نماز و روزه خلاصه نمی‌شود و آن اینکه: هر عملی که از انسان در مقام بندگی صادر شود عبادت است.

در این صورت واژه عبادت بر نماز و خیرات و احسانات و یا زکاة و حج و سایر دستورات دینی شامل می‌شود نصیحت یک مسلمان و نجات آن از مسیر انحراف عبادت بزرگی است آن که در تمامی اعمال اعم از نماز و روزه یا نهی از منکر و امر به معروف و حج و جهاد و ... باید مدنظر قرار بگیرد مسئله عبادت بودن آنهاست وقتی که عملی را در هنگام انجام دادنش با عنوان عبادت می‌پذیریم برخورد و معاشرت ویژه ای را مورد استفاده قرار می‌دهیم بجهت اینکه عمل عبادی باید رنگ عبادت داشته باشد به صرف عمل نمی‌توان تعریف عبادت را شامل کرد چون نظیر همان اعمال و یا حرکات در کسان دیگر وجود دارد و هیچ ارزشی عبادی را دربر ندارد و کلمه عبد و عبادی در آیات قرآن با مفاهیم خیلی ظریف و لطیف آمده است و این به آن معناست که بشر با حرکت عبادی خویش شخصیت ویژه ای پیدا می‌کند و بایک رنگ مخصوصی در میان خلائق هویدا می‌شود.

بنابراین مسئله عبادت به تمامی اعمال و گفتاری که در جهت تقرب بخدا و رضای او شکل گیرد صادق است چون انسان عبد بودن خویش را در مقابل خدای عزوجل با عبادت ثابت می‌کند وقتی که در عبادت بشر مفهوم عبدیت مصداق پیدا نماید که او را در برابر او امر و نواهی الهی تسلیم کرده و در مسیر رضا و خوشنودی او حرکت دهد در این حال وی را رنگ مخصوصی و نام ویژه ای خواهد بود که در آیات الهی از آنها عبادی عبادی عبدنا ... یاد شده است.

مقام عبادی بشر

لازم بذکر است تحقق معنای عبد برای انسان تاج افتخار است اگر خدای سبحان او را با عبدی یا عبادی یاد کند درحقیقت بالاترین امتیاز و ارزش را به او داده است و در آیات قرآن شخص نبی اکرم صلی الله علیه و آله را در چند مورد با کلمه [عبدی و عبدنا] یاد نموده است: ((ان کُنتُمْ فِی رِیْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلٰی عَبْدِنا)) (۸۲) در آیه دیگر ((... و ما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان)) (۸۳) در آیات دیگر: ((واذکر عبدنا داود، واذکر عبدنا ایوب)) دو مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که اولین بنده شایسته خداست با [عبدنا] یاد شده وحتی نسبت به سایر انبیاء هم از این واژه استفاده شده است.

و در بخشی از آیات تمام امتیازات و ارزشها را به بندگان خاص خود نسبت می دهد و با کلمه [عبادی] از آنها یاد می کند.

مثلا: ۱ اذا سَأَلَکَ عِبَادٰی (۸۴ ...) ۲ اِنَّ عِبَادٰی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطٰن. (۸۵)

۳ اِنَّ الْاَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِی الصّٰلِحُوْنَ. (۸۶) ۴ فادْخُلِ فِیْ عِبَادٰی (۸۷ ...)

س ممکن است چنین توهم شود بشر چه بداند یا نداند عبد خداست و در قبضه قدرت اوست و این واژهها بر همگان صدق دارد چگونه و با چه دلایلی می توان ظهور اختصاصی را فهمید؟

جواب: اینکه تمام مخلوقات در قبضه قدرت اوست شکی وجود ندارد لیکن اعتراف باین حقیقت خودش مسئله دیگر است چون که با اعتراف رنگ بشر عوض می شود واز قلب وروان او زمینه های کبر و خود پسندی کنار زده می شود و درمقام انجام فرائض و عبادات از همین مسیر عبور می کند و اعتراف قلبی وقتی به اعتراف عملی کشانده می شود نتیجه مطلوبی را باخود در شخصیت انسان ایجاد می کند و دلیل آن این است که قرآن می فرماید: مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِعِبَادُوْنَ. (۸۸)

ترجمه: انس و جن را نیافریدم مگر اینکه مرا عبادت کنند.

گروهی از مفسرین در ذیل آیه بااستناد احادیث [الایعبدون] را لیعرفون تفسیر نموده اند چون معرفت سرمایه عبادت است وهر عبادتی از انسان زمانی ارزش دارد که از معرفت قلبی وی مایه بگیرد ولام غایت نکته روشنی را بیان می کند که هدف از خلقت انسان و جن عبادت و بندگی کردن برای خداست زیرا افعال الهی معلل بغرض وهدفست بنابراین عبد بودن تعریف روشن از تسلیم انسان در برابر پروردگارش می باشد و لذا شامل کسانی می شود که این حقیقت را در خود بوجود آورده اند.

س: عبادت انسان به سود چه کسی تمام می شود آیا خداوند به عبادت او نیازمند است و یا اینکه نفس عبادت به سود خود انسان است؟

جواب: عنوان عبادت به معنای وسیع کلمه حرکتی است که از انسان صادر می شود و هر حرکتی بدنبال خود آثاری دارد و این آثار در رفع نیازمندیها ضرورت دارد در اینکه عبادت انسان بسود چه کسی تمام می شود باید گفت بسود خود انسان است زیرا خالق متعال غنی بالذات است و هیچ احتیاجی به مخلوقاتش ندارد و در قرآن می فرماید: یا اَیُّهَا النَّاسُ اَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ اِلٰی اللّٰهِ وَ اللّٰهُ هُوَ الْغَنّٰی الْحَمِید. (۸۹)

ترجمه: ای مردم شما نیازمندان بخدا هستید تنها خداوند است که بی نیاز و شایسته هرگونه ستایش و حمد است.

هر موجودی که لباس خلقت بر اندامش پوشانده شده نیازمند و محتاج است زیرا معلول نمی تواند قائم بخود باشد و در بقای خویش به علت محتاج است و این علت هم باید بیک علتی برسد که هیچ نیازی به علل دیگر نداشته باشد و آن خدای سبحان است که در اصطلاح فلاسفه از آن به واجب الوجود یا علّه العلل یاد می شود.

حضرت علی علیه السلام در این زمینه می فرماید:

فَاِنَّ اللّٰهَ شَیْخَانَهُ وَ تَعَالٰی خَلَقَ الْخَلْقَ حِیْنَ خَلَقَهُمْ غَیْثًا عَنْ طَاعَتِهِمْ اَمِنًا مِنْ مَعْصِیَتِهِمْ، لِاَنَّهُ لَا تَضُرُّهُ مَعْصِیَةُ مَنْ عَصَاهُ، وَ لَا تَنْفَعُهُ طَاعَةُ مَنْ اَطَاعَهُ (۹۰ ...)

ترجمه: خدای سبحان مخلوقات را آفرید که از طاعات آنها بی نیاز بود واز عصیان و نافرمانی آنها در امان بود بجهت اینکه معصیت

گناهکار او را ضرر و زیان نمی‌رساند و طاعت اطاعت کنندگان به او سودی نمی‌رساند.

نفع و فایده عبادت بخود انسان بر می‌گردد زیرا او خودش نیازمند و فقیر است و با رحمت الهی که از طریق عبادات بدست می‌آورد کمبودهای خود را جبران می‌کند گناه و نافرمانی وی هم برای خودش زیان دارد بجهت اینکه انسان بیمار اگر به سفارشات پزشک اهمیت ندهد و از داروهای او استفاده نکند و پرهیز غذایی را مراعات ننماید بخود ضرر رسانده است و برای پزشک هیچ زبانی از نافرمانی او نمی‌رسد.

تا اینجا روشن شد عبادت به معنای وسیع کلمه به هر عملی که محض خوشنودی خدا صورت گرفته باشد شامل می‌شود مصادیق بارز آن نماز و روزه و زکاة و حج و ... است لکن حقیقت عبادت همان ثبوت بندگی است و انسان بوسیله تمامی عبادات می‌خواهد مقام عبدیت و بندگی خویش را احراز کند وقتی که بدین جایگاه ارزشمند قدم نهاد نام یا رنگ مخصوصی پیدا می‌کند که با تمام اعضاء و جوارحش تسلیم فرمان خدا است وقتی که عبادت چنین امتیازی را برای انسان می‌رساند که او را در پیشگاه الهی با کلمات [عبادی عبدنا عبدی] ... مورد خطاب قرار می‌دهند در حقیقت اساسی ترین نیاز بشر را روشن می‌سازد و آن رشد و کمال اوست زیرا عمده ترین احتیاج بشر نداشتن کمال است وقتی که با عبد خدا بودن این مهم تحقق پیدا می‌کند دیگر مشکلی برای او متصور نیست. و هر عبادتی که از انسان صورت می‌گیرد احتیاجات او را بر طرف می‌کند چون خدای متعال غنی مطلق است و هیچ احتیاجی به عبادت بندگانش ندارد پزشک حاذق وقتی که داروهای لازم را در اختیار مریض قرار می‌دهد استفاده کردن و یا نکردن بیمار سود و زیانی بحال دکتر ندارد و چنین تصویری غیر معقول است بشر هر مقدار به دستورات الهی پردازد باز هم نمی‌تواند حقوق او را اداء کند زیرا افعال مخلوقی که عاجز و فقیر است نمی‌تواند در سطحی قرار بگیرد که بتواند حق بندگی را اداء نماید لیکن بر همین عبادات ناقص اگر فضل و رحمت الهی ضمیمه شود در آن صورت می‌تواند ارزش و امتیازی را متوجه انسان بنماید چون پذیرفته شدن عمل اساس بحث است صرف قیام و قعود و صیام و ... نمی‌تواند ملاک ارزش باشد زیرا تا عملی مورد قبول واقع نشود هیچ مزیتی با خود نخواهد داشت.

حضرت زین العابدین علیه السلام می‌فرماید: اللَّهُمَّ اِنْ أَحَدًا لَا يُبْلَغُ مِنْ شُكْرِكَ غَايَةً ... فَاشْكُرْ عَبْدَكَ عَاجِزٌ عَنْ شُكْرِكَ وَاعْبُدْهُمْ مُقَصِّرٌ عَنْ طَاعَتِكَ. (۹۱)

خدایا هیچ کس نمی‌تواند نهایت شکر تو را بجای آورد و شکر گزارترین بندگانت از شکر تو عاجزند و عابدترین آنها از کمال طاعت تو مقصّر هستند.

شرط قبولی اعمال چیست؟

شرط قبولی اعمال

اعمالی که انسان انجام می‌دهد در چه شرائطی می‌تواند موجب پاداش از ناحیه خدای سبحان باشد آیا نفس عمل بدنبال خود یقیناً و جزماً اثری دارد یا اینکه تاءثیر آن به یک شرط دیگری منوط است؟ هرگاه عملی در ظاهر بصورت مطلوب انجام داده شود لیکن شرط مهمی که در پذیرفته شدن آن لازم است و باید مورد توجه قرار گیرد نداشته باشد آیا قبول نخواهد شد؟ مثلاً مسلمانی در بهترین شرائط فرائض خود را بجا می‌آورد و همیشه خود را مقید کرده تا در زمان مناسب، عبادات، خویش را انجام دهد اگر کسی در بهترین مکان و زمان با طمأنینه های کافی، نماز یا هر عمل واجبی را انجام دهد در چنین صورت قبولی آن به چه شرطی نیازمند است؟

و سؤال دیگر: این شرط در خود عمل باید رعایت شود یا در شخص عامل.

بعبارت دیگر: این نقصی که متوجه اعمال است و از قبول شدن آنها مانع می شود آیا در خود عمل است یا در فردی که این را بجا می آورد؟ در هر صورت لازم است به این نکته بطور دقیق و روشن رسیدگی کرده تا حق مطلب اداء شود.

جواب: قبولی اعمال انسان در پیشگاه خدای سبحان یک کار ظریف و دقیق است و نمی توان به خود عبادت و اعمال خیر تکیه کرد مبنی بر اینکه من تمامی اعمال عبادی خویش را بجا آورده ام و باید مورد پذیرش قرار بگیرد و هیچ شکی در قبول شدن آن ندارد چنین برداشت از نفس اعمال در پذیرفته شدن آنها دلیل درستی نمی تواند داشته باشد بجهت اینکه او می تواند مدعی انجام فرائض الهی باشد و بگوید من نماز خود را ترک نکرده ام ولی نمی داند اعمال دیگری از او چه در ظاهر و یا در باطن که مانع قبولی نمازش می باشد از او صادر شده است.

اگر در مقام قضاوت مقداری با انصاف حرکت کنیم به هیچ عنوان نمی توان نفس عمل را بطور یقین مقبول در گاه خدا معرفی کرد حضرت سجاد علیه السلام می فرماید: *و لا تُقَاصِنِي بِمَا اجْتَرَحْتُ، و لا تُنَاقِشْنِي بِمَا اكْتَسَبْتُ و لا تُبْرِزْ مَكْتُومِي، و لا تَكْشِفْ مَسْتُورِي، و لا تَحْمِلْ عَلَيَّ مِيزَانَ الْاِنْصَافِ عَمَلِي* (۹۲ ...)

ترجمه: ای خدا، مرا در مقابل [گناهانم] مورد مجازات قرار مده [خیر و عنایت خود را بوسیله اعمال زشتی از من باز مدار] به آنچه انجام داده ام مناقشه و خرده گیری مکن [اگر به خرده و ریزهای اعمالم رسیدگی کنی دیگر مرا نجاتی نخواهد بود]. راز و اسرارم را آشکار نکن، و آنچه از اعمال و رفتار و سوء نیت که پنهانش کرده ام هویدا مفرما، [اعمالی در قلب و باطن است یا اعمالی که بوسیله اعضاء و جوارح در ظاهر عملی شده لیکن پرده کشی یا کتمان نموده و هیچ احدی از آنها مطلع نمی باشد مگر خدای متعال].

و با انصاف خویش به اعمال من رسیدگی مفرما [مراد از میزان ابزار سنجش اعمال بشر است] اگر با عدل و انصاف به اعمال بشر رسیدگی شود هیچ عملی از او نمی تواند نمره قبولی را داشته باشد چونکه در مقام انصاف از کوچکترین عمل آدمی محاکمه شروع می شود اما تنها راه نجات انسان این است که به فضل و رحمت الهی تکیه کند و نگوید اعمال من قادر است در هر شرائط بداد من برسد چونکه قابلیت اعمال از قابلیت انسان ریشه می گیرد جز پیشوایان معصوم علیه السلام چه کسی می تواند مدعی قابلیت بندگی خدا بکند با این وصف انبیاء و امامان معصوم علیهم السلام هم در موارد زیادی از عجز و ناتوانی خود بحث کرده اند باین معنی تنها کمال مطلق خدای سبحان است و هر انسانی هر چند معصوم هم باشد باز مخلوق است و به رحمت و فضل بی پایان الهی نیازمند می باشد.

وقتی که قبولی و پذیرفته شدن عمل، اساسی ترین خواسته انسان است و هر کسی با پذیرفته شدن یک عمل کوچکش به فوائد و نتایج گرانبهائی دست پیدا می کند در این حال برای هر انسانی فراهم کردن زمینه های قبولی از فراهم کردن زمینه های عمل ضروری تر است یعنی ابتداء باید به چگونگی قبول اعمال توجه کرد و سپس به اقدامات عملی دست زد چه اگر عمل انسان هر چند بزرگ باشد مورد پذیرش الهی واقع نشود چه ارزشی دارد؟

فرمولهائی که در قبولی اعمال از ناحیه خدای سبحان در قالب آیات و روایات به ما رسیده باید با تمام دقت مورد استفاده قرار گیرد قبولی عمل دست خود بشر نیست و این خداست که اعمال بندگانش را مورد پذیرش قرار می دهد یعنی نقشه ساختمان از ناحیه خدا بدست انسان می رسد و او باید مطابق آن نقشه دست بکار شود تا بتواند در نواقصات اعمالش مشمول فضل و رحمت الهی واقع گردد.

مثال: اگر صاحب کار نقشه ای را در اختیار کسی قرار دهد که مطابق آن برایش ساختمانی بنا کند این فرد مسئولیت دارد کارهایش را مطابق نقشه ای تحویل که گرفته انجام دهد تا بتواند در آخر کارش مزد و اجرت بدست آورد در چنین موردی چون ساختمان موجود طبق نقشه صاحب کار پی ریزی شده اگر در مواردی عیب و اشکالاتی هم داشته باشد مشمول عفو و گذشت وی خواهد

بود.

اعمال بشر اگر مطابق نقشه و طرحهائی که خداوند توسط پیامبران به آنها عنایت فرموده واقع شود در جایگاه قبولی قرار می گیرد اگر چه انسان نمی تواند با نهایت دقت مطابق نقشه الهی برنامه های تکلیفی خود را پیاده کند اگر پی ریزی اعمالش بطور کامل مطابق نقشه خدا بوده و در مواردی با عیب و نواقصات مواجه است، در این صورت رحمت و فضل الهی شامل وی می شود و کمبودهایش را جبران می کند.

بنابراین نفس عمل هیچ دخالتی در قبولی ندارد مگر اینکه شرط لازم و قطعی آن از ابتدای کار مورد توجه واقع شود و عمل مطابق با آن نقشه و طرح شروع شده باشد.

مطلب دیگر: اینکه نفس عمل به تنهایی معنای پیدا نمی کند مگر اینکه عامل با معرفت و توجه خویش به ارزشهای معنوی صفائی پیدا کند تا تمامی حرکاتش جلوه مطلوبی داشته باشند و هدف از دستورات دینی ساخته شدن انسان مطابق نقشه الهی است و این انجام دهنده است که قابلیت خود را به یک سطح خیلی عالی می رساند تا همیشه توجه اش به نقشه های الهی بوده و از آن تخلف نکند.

نقشه خداوند برای قبولی اعمال

وقتی که در این زمینه با آیات و احادیث آشنا می شویم می بینیم یک حقیقت مانند آفتاب در میان احکام الهی می درخشد و آن امامت است اگر ساختمان دینی انسان مطابق نقشه الهی شروع شود و با ایمان و معرفت به مقام امامت پی ریزی گردد می تواند اعمال خود را در جایگاه قبولی قرار دهد چون امامت اساس و ریشه اسلام است و هر عملی بوسیله امامت مورد قبول واقع می شود برای اینکه از الگوهای لازم استفاده کنیم لازم است ابتداء با بیان وحی مطالب را روشن سازیم.

۱ قال رسول الله صلى الله عليه و آله: ((وَالَّذِي نَفْسِي مَحَمَّدٌ بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ عَبْدًا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِعَمَلٍ سَبْعِينَ نَبِيًّا، مَأْقَبِلَ اللَّهُذَلِكَ مِنْهُ حَتَّى يَلْقَاهُ بِوَلَايَتِي وَوَلَايَةِ أَهْلِ بَيْتِي)). (۹۳)

ترجمه: قسم به آن کسی که جان محمد صلی الله علیه و آله در اختیار و قدرت اوست هرگاه بنده ای در روز قیامت به اندازه هفتاد نفر از انبیاء عملی داشته باشد مورد قبول خدای متعال نخواهد بود مگر اینکه خدا را بوسیله ولایت من و اهل بیتم ملاقات کند.

یعنی ملاک قبولی عمل انسان ولایت پیامبر و اهل بیت اوست اگر کسی به اندازه هفتاد نفر از پیامبران الهی اعمالی داشته باشد لیکن به امامت اعتقادی نداشته باشد چنین عملی مورد قبول خدای سبحان واقع نخواهد شد.

۲ قال الرضا عليه السلام: ((بالامام تمام الصلوة والزكاة والصيام والحج والجهاد وتوفير الفيئ و الصدقات وامضاء الحدود والاحكام ومنع الثغور والاطراف)) (۹۴)

امام متمام و مکمل نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد، مایه زیادی خیر و احسان، و صدقات، و اجرای حدود و احکام و استحکام مرزها و سرحدات است.

اگر اعمال انسان مانند نماز روزه و حج و جهاد و ... بدون امامت باشند یعنی آن کسی که اینها را انجام می دهد به امامت حضرت امیر و یازده فرزند معصومش [صلوات الله علیهم اجمعین] معتقد نباشد مورد قبول حضرت حق جلّت عظمته واقع نخواهد شد برای اینکه این گونه اعمال با نقشه الهی مطابقت ندارد چونکه طرحی که از ناحیه خدای ذوالجلال مدنظر قرار گرفته این است که تمامی اعمال با پی ریزی امامت باید شروع شود در غیر این صورت هیچ عملی مورد قبول واقع نخواهد شد.

۳ قال رسول الله صلى الله عليه و آله: ((الزُّمُّوا مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنَّهُ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَهُوَ يَوْمُ دَنَا دَخَلَ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِنَا، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَنْفَعُ عَبْدًا عَمَلَهُ إِلَّا بِمُعْرِفَةِ حَقِّنَا)). (۹۵)

به مودت و دوستی ما اهل بیت پایبند باشید برای اینکه هر کس خدای عزوجل را ملاقات کند در حالی که قلبش به مودت و دوستی ما مزین است بوسیله شفاعت ما وارد بهشت می شود قسم به آن کسی که جانم در قدرت اوست هیچ بنده ای نمی تواند از عمل خویش فایده ای ببرد مگر بوسیله معرفت به حق ما.

از این چند حدیث شریف روشن شد که نقشه ساختمان شخصیت انسان باید بر پی ریزی امامت استوار شود و هر اعتقادی که بر این مبنا نباشد و در کنار تمامی اعمال خوب و نیکش ایمان و معرفت به مقام امامت معصوم علیه السلام که همان مقام الهی است نداشته باشد هیچ پاداشی را بدست نخواهد آورد بجهت اینکه برنامه هایش با نقشه خداوندی از ریشه مخالفت دارد چنانکه در مباحث قبلی بیان گردید مبنی بر اینکه عمل صالح و نیک، صلاحیت و نیکی خود را از ایمان شخص می گیرد اگر انجام دهنده را در کنار عمل صالحش، ایمانی نباشد هیچ ارزشی چه دنیوی و یا اخروی از آن اعمال بدست نخواهد آورد و عبارت بدیگر:

چنین اعمال را نمی شود به عمل صالح تعریف نمود زیرا اساس آن که ایمان شخص است و بدان صلاحیت می دهد خراب و متزلزل است در آیات الهی باین حقیقت اشاره شده که می فرماید:

((مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)). (۹۶)

ترجمه: هر کس مرد یا زن اگر عمل نیکی را انجام دهد در حالی که مؤمن است به او حیات و زندگی پاکیزه می بخشیم و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که انجام داده اند خواهیم داد.

آیه شریفه مضمون احادیث را بطور کامل تایید می کند و آن اینکه هر نقشه و طرحی مقبول الهی نخواهد بود بلکه تنها راهی که بشر را به نتایج و فوائد بزرگ از اعمال کوچکش می رساند این است که مطابق دستورات الهی حرکت کند زیرا خداوند به عمل بشر نیازمند نیست و ثابا عمل بشر هر اندازه صالح هم باشد باز هم ناقص است برای رسیدن به نتیجه و جبران کمبودها و رفع عیوب باید مطابق نقشه الهی برنامه را شروع کرد.

نقشه خدای سبحان در قبولی اعمال بندگان داشتن ایمان و معرفت به محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله است و این اخترا تاناک آسمان ولایت که به چهارده معصوم شهرت دارند رحمت موصوله و مخزن کرامت الهی هستند و علت وجود جهان هستی و اسرار نظام ملکوتی می باشند و هر عملی زمانی نیک و صالح است که انسان را چنین معرفتی بحقوق اهل بیت عصمت علیه السلام حاصل شود و اگر به آخر آیه شریفه دقت شود دو اثر پر بار ایمان را مشخص می کند ۱ زندگی پاک ۲ پاداش فراوان.

اگر نقشه زندگی انسان با ایمان بولایت اهل بیت علیه السلام آغاز شود آرامش روحی را در او بوجود می آورد بجهت اینکه چنین ایمان باو بینش توحیدی می دهد و جهان هستی را که در قدرت خداست برایش توضیح می دهد و برای رسیدن بخواسته های راههای گناه و معصیت را که عامل اصلی نگرانی و اضطرابهای بشر می باشد بر روی او می بندد و از راه توسل و توکل مشکلات زندگی را برایش حل می کند و اگر معرفت و ایمان به مقام امامت به روح و روان انسان وارد می شود تمامی راههای خطرناک را مانند حسد توهین کبر خودپسندی غیبت ظلم و ... از جلو چشم او کنار می زند وقتی که بشر از اینگونه اعمال خلاص شود حیات طیبه را درک خواهد کرد.

۲ فزونی پاداش

بشر هر اندازه هم دقیق باشد در برابر خدای متعال اعمالش بی نقص و عیب نخواهد بود لیکن چون با ایمان بخدا دست بکار شده تمامی عیوب و نواقصاتش مورد شفاعت قرار می گیرد در این آیه هم فزونی پاداش به کیفیت عمل مربوط می شود اگر اعمال انسان مطابق نقشه الهی یعنی ایمان و معرفت بخدا و اولیاء او شروع شود اجر و پاداش فراوانی بوی از سوی خداوند خواهد رسید چون امامت وسیله های الهی است و بشر برای رسیدن به خواسته های قلبی خود وسیله ای لازم دارد و باید خود را با همان وسیله ای که خدا معین فرموده آشنا کند تا بتواند به مقام قرب الهی نائل شود.

در قرآن مجید کلمه [وسیله] دوبار آمده است:

((یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیله وجاهدوا فی سبیلہ لعلکم تفلحون)) (۹۷)

ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا پرهیزید و وسیله ای برای تقرب بخدا انتخاب نمائید و در راه اوجهاد کنید امید است که رستگار شوید.

و آیه دیگر در سوره اسراء ۵۷/ است می فرماید: ((یتغون الی ربهم الوسیله)) ... آنها کسانی هستند که خودشان وسیله ای برای تقرب بخدا می طلبند.

کلمه ((وسیله)) به چیزی که باعث تقرب بدیگری از روی علاقه و رغبت باشد گفته می شود و این کلمه در آیه شریفه معنای خیلی وسیعی دارد که مهم ترین معنای آن در حضرت محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیه السلام مصداق پیدا می کند چون در لسان حدیث و دعا، این بزرگواران بعنوان وسیله رحمت الهی یاد شده اند وقتی که بشر تشنه تقرب است و می خواهد خود را در دنیا و آخرت به رحمت و فضل الهی نزدیک سازد باید به محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله توسل کند.

خدای متعال با صراحت امامت را به عنوان وسیله تقرب و کمال بشر معرفی می کند و التفات باین حقیقت را بصورت یک امر واجب و لازم برای هر انسان در پذیرفته شدن اعمالش مورد توجه قرار می دهد.

گروهی از دانشمندان وقتی که با این احادیث مواجه می شوند به توجیهات نامتناسب دست می زنند که با ظهور احادیث هیچ الفتی ندارد وقتی که در کلام الهی صراحت وجود دارد مبنی اینکه بدون امامت هیچ عملی مورد قبول ذات اقدس تعالی نخواهد شد و این شرط اصلی برای پذیرفته شدن اعمال بندگان است چگونه با توجیهات نسنجیده می توان این گروه از احادیث و ادعیه را کنار گذاشت؟

ممکن است گروهی در عدم اطلاع اشخاص از این شرط، وارد چنین توجیهات بشوند که اغلب مردم از این شرط بعلمی غافل بوده لیکن بتمامی دستورات الهی مقید هستند در این صورت احادیث ولایت به اینگونه اعمال خط بطلان می کشد آیا در عدل الهی چنین قضاوتی متصور است؟

در این زمینه به اختصار می توان گفت که هر انسانی در کنار تکلیفش باید با معرفت حرکت کند و منقولات یا جوسازیها و ... نباید سد درک حقائق باشد اگر وجود چنین موانع پذیرفته شود عنوان [استضعاف] بمیان می آید که این قبیل افراد نتوانسته اند به آن شرط اصلی خدای تبارک و تعالی آگاه شوند در این زمینه هم روایات زیادی است که خداوند مستضعفان را در روز قیامت امتحان خواهد کرد تا نسبت به این حقیقت ابراز عقیده کنند علامه مجلسی رحمه الله در بحار الانوار ج ۶۹/ ص ۱۵۷ بابی در این مورد آورده است که وضعیت افراد مستضعف و تکالیف آنها را بیان می کند.

امامت شرط قبولی اعمال است

مهم ترین مسئله این است که حق مطلب پذیرفته شود و آن اینکه: امامت شرط قبولی اعمال است لیکن عدم آگاهی و استضعاف و ... هیچ صدمه ای به تحقق آن شرط نمی زند چون عملی صورت گرفته ولی مطلوب در گاه الهی نیست همانطور که در حدیث شریف ثقلین رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: من دو امانت سنگین در میان شما گذاشتم: کتاب خدا و عترت و اهل بیت من و این دو از هم جدا نمی شوند و اگر شما امت اسلامی از این دو امانت الهی تبعیت کنید [لَنْ تَضَلُّوا ابدا]

((در دوران عمرتان اصلا گمراه نخواهید شد)) در غیر این صورت گمراهی و ضلالت است.

وقتی که اعمال بشر بدون امامت باشد به معنی این است که او در گمراهی و ضلالت بوده و عمل انسان گمراه بدرد نمی خورد.

و آنچه در لسان ادعیه آمده خود موید این واقعیت است که می فرماید:

۱ ((وَالْحَقُّ مَعَكُمْ وَفِيكُمْ وَالْيَكُمُ)) (۹۸) حق با شما اهل بیت و امامان معصوم علیه السلام است هم مبدأش و هم مرجعش بسوی شماست.

۲ ((وَبِمَوَالِيكُمْ تُقْبَلُ الطَّاعَةُ الْمُفْتَرَضَةُ وَ لَكُمْ الْمَوَدَّةُ الْوَاجِبَةُ)). (۹۹ ...)

ترجمه: بوسیله دوستی و پیروی شما [امامان معصوم علیه السلام] عبادات واجب الهی مورد قبول واقع می شود و برانسانها واجب است که از صمیم قلب به شما مودت و محبت داشته باشند.

اگر در اطراف این شرط مقداری مطالعه شود نقش امامت در ساختن یک شخصیت اسلامی مشخص خواهد شد مبنی بر اینکه اطاعت از امام و عصیان و نافرمانی در تمام شئون زندگی به اطاعت و عصیان الهی بر می گردد آن عبادتی که بدون معرفت به امام علیه السلام صورت بگیرد مفهوم طاعت را ندارد و در این زمینه احادیث زیادی وارد شده است و هم چنین در ادعیه نیز آمده است که می فرماید:

مَنْ أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَ مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ (۱۰۰ ...)

ترجمه: هر کس از شما [امامان معصوم علیه السلام] اطاعت و پیروی کند خدا را اطاعت نموده و هر کس به شما عصیان ورزد خدا را نافرمانی کرده و هر کس به شما محبت و علاقه نشان دهد بخدا علاقه و محبت نشان داده است.

فصل پنجم: امام یگانه پاسدار دین خداست

پاسدار دین

قوانین و دستورات الهی وقتی که در جهت تربیت و پرورش نوع بشر واقع است در این حال عمده ترین مسئله انسان تشخیص دادن حد و مرز حلال و حرام الهی است زیرا رعایت نکردن مرز قوانین، به معنای نابود کردن مفاهیم و ارزش های زندگی است اگر انسان طالب ارزشهای معنوی است باید در رسیدن به این علاقه، مقداری حدود و حریم قوانین الهی را بشناسد برای اینکه تربیت و پرورش یافتن یک انسان از شناختن حد و مرز حلال و حرام الهی مایه می گیرد.

اگر در محیط زندگی معنای تربیت و پرورش مطرح شود کاندیدای این طرح انسان است با اینکه در این زمینه روی حیوانات هم کار کرده اند و بعد از زحمت های طاقت فرسا، موفق شده اند حیواناتی را با حد و مرزها آشنا کنند لیکن مهم این است که انسان مرز حلال و حرام را درست تشخیص دهد و بعد از آن، به پرورش و تربیتهای لازمی که، وی را به عدم تجاوز از حریم قانون الهی مقید می سازد مجهز و مسلح شود.

در این حال باید به چند مورد اهمیت داشته شود.

۱ چگونه و توسط چه کسی انسان می تواند حدود و مرز حلال و حرام الهی را بشناسد؟

۲ مربیان امور تربیت و پرورشی نوع بشر چه ویژه گیهای باید داشته باشند؟

در پاسخ به سؤال یا موضوع اول باید گفت:

زمینه اطلاعات انسان از شناختن حریم قوانین الهی خیلی ضعیف است و او نمی تواند به استناد افکار و اندیشه خود صاحب موفقیت های در این زمینه بشود که بتواند حلال و حرام الهی را درست بشناسد بلکه با در دست داشتن یک تخصیص فوق العاده، که با لسان وحی ارتباط نزدیک داشته باشد می تواند در این مورد کار کند اگر در ذهن گروهی تنها وجود کتاب های آسمانی مانند قرآن می تواند این مشکل را حل کند سخت در اشتباه هستند برای اینکه:

قرآن این کلام الهی هر چند از حروف آلفبای موجود در دست بشر تشکیل یافته است لیکن غواصی در آن اقیانوس عظیم الهی کار

هرکس نیست بلکه افرادی که با آن عالم معجون شده و خود از اسرار عظیم توحیدی هستند و در یک کلام منبع فیاض آن بحر کبیر می‌باشند قادرند حریم حلال و حرام الهی را مشخص کنند. (۱۰۱)

قرآن مانند یک دستگاه خیلی پیچیده و ظریفی است که در تمام زمینه‌ها می‌تواند اطلاعات لازم را در اختیار بشر قرار دهد لیکن روشن کردن و دریافت اطلاعات از آن، به خبر ویت نیاز دارد آن کسی که می‌تواند تمامی معلومات را قبل از روشن کردن دستگاه مو به مو، توضیح دهد و از شکافتن آیات، مغز شیرین ولذیذ و لطیف آن را در اختیار جامعه انسانی قرار دهد باید دست بکار شود در غیر این صورت تمامی فعالیت‌ها با دستگاه موجود آدمی را در پرتگاه سقوط قرار می‌دهد و به نابودی و هلاکت بشر کشانده می‌شود به هر حال قرآن قیم می‌خواهد و با تواتر احادیث و اجماع اصحاب فرقه ناجیه امامیه ثابت گردیده که امامت قیم قرآن است.

از بعثت تا امامت

در یک نگاه منصفانه و دقیق به تاریخ اسلام، اسرار و حقایقی را پیدا می‌کنیم که هر شنونده را مبهور و حیران می‌کند وقتی که احادیث و آیات الهی به عظمت امامت اشاره می‌کنند و آن را اساس اسلام و مکمل و متمم تمامی عبادات معرفی کرده و قبولی اعمال بندگان خدا هم به آن وابسته است در یک مطالعه دقیق به تاریخ بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تا دوران امامت، این حقیقت عظمت خویش را ثابت می‌کند.

تاریخ اسلام از ابتدای بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله حرکت خود را شروع کرد و در مدت بیست و سه سال تحوّل عظیمی در جامعه آن زمان توسط پیام آور اسلام صلی الله علیه و آله تحقق پیدا کرده و تمامی معیارهای غلط و ضد انسانی را برچید و معیارهای دینی را در احیاء ارزشهای انسانی، برای مردم تعلیم داد برای اینکه طبق نقل مورخان قبل از ورود پیام اسلام به سرزمین عربستان، آن محیط به برنامه های عجیبی و خلاف شؤن اجتماعی و یا فردی انسانی گرفتار بود تاجائی که زنده بگور کردن فرزندان دختر، خرید و فروش زن، بصورت یک کالا، و جنگ و جدال، و کشت و کشتار عمده ترین حوادث آن زمان بود با اینکه گروهی از مورخان یا تحلیل گران تمدن و ترقیاتی برای اعراب ثبت کرده اند و نویسنده کتاب [تمدن اسلام و عرب] از بررسی های خود، در باره اوضاع عرب جاهلی، نتیجه گرفته است که اعراب قرن‌ها صاحب تمدن بودند و (۱۰۲ ...)

اعراب قبل از اسلام و اشتباه متشرقین

توضیح

این گونه مؤلفان در بررسیهای خودشان مبنای درستی ندارد تا بتوانند حرف حق را مورد توجه قرار دهند و همیشه اطلاعات خود را از کتابهای بی اعتباری مانند: تاریخ طبری یا مقدمه بر تاریخ ابن خلدون و ... استفاده می‌کنند که از کانال وحی فاصله های دارند و زمینه های توجیهی بر ظالمان عصر و روزگار فراهم می‌کنند در هر صورت اگر [گوستاولبون] در کتاب خویش به این مسائل و مشابه آن اشاره می‌کند در حقیقت مطالبی را ترجمه کرده است که واقعیات نداشته و با کلام الهی مخالفت دارد قرآن مجید به وضع نابسامان آن روزگار اشاره می‌کند و می‌فرماید:

((وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا)). (۱۰۳)

ترجمه: ای جمعیت عرب شما قبل از گرویدن به اسلام برب پرتگاه آتش بودید، سپس بوسیله اسلام نجات پیدا کردید. برنامه های دوران جاهلیت در میان اعراب قابل پوشش نیست که بتوان آن را مخفی کرد و اگر تمدنی هم در میان اعراب مطرح بشود به زمان های خیلی بعید باید نسبت داد چون کلام الهی قبل از اسلام را برای قوم عرب یک دوران نابودی و اضمحلال معرفی می‌کند

و در فرمایشات مولای متقیان حضرت علی علیه السلام مطالب فراوانی در این زمینه آمده است که می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ وَآمِينَا عَلَى التَّنْزِيلِ وَءَاتَيْنَاهُم مَّعَشَرَ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ، وَفِي شَرِّ دَارٍ مُنِيخُونَ بَيْنَ حِجَارَةٍ خُشْنٍ وَحَيَاتٍ صُمٍّ (۱۰۴)

خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله را بیم دهنده جهانیان، و امین وحی و کتاب خود، مبعوث کرد و شما گروه عرب در بدترین عقیده و آئین و در بدترین جا و مکانها به سر می‌بردید، در میان سنگ لاختها، و مارهای کر [که از هیچ صدائی نمی‌رمیدند] اقامت داشتید آب های لجن و متعفن را می‌آشامیدید و غذاهای خشن [که در شائن انسان نبود] می‌خوردید و در ریختن خون یک دیگر، و قطع ارتباط از قوم و خویشان، همواره فعال بودید و بت‌ها در میان شما مطرح بود که آنها را ستایش می‌کردید و از گناهان اجتناب نمی‌کردید.

و در نهج البلاغه که مجموعه از فرمایشات حضرت امیر علیه السلام است به این نکات اشاره زیادی شده است از جمله: خطبه ۳۳/ ص ۷۷ و خطبه ۸۹/ ص ۱۲۱ و در خطبه ۹۵/ ص ۱۴۰: بَعَثَهُوَالنَّاسُ ضَلَالًا فِي حَيْرَةٍ...

خداوند او را [پیامبر صلی الله علیه و آله] مبعوث کرد درحالیکه مردم دریک گمراهی و سرگردانی وسیعی قرار گرفته بودند.

در خطبه ۱۹۱/ ص ۲۸۳: وَالنَّاسُ يَضْرِبُونَ فِي غَمْرَةٍ وَيُمُوجُونَ فِي حَيْرَةٍ.

مردم در گودال هلاکت و در میان سرگردانی غوطه ور بودند.

در خطبه ۱۹۴/ ص ۳۰۸ و ۲۱۳ ص ۳۳۰ باین موضع اشاره شده است.

در اینجا به استناد قرآن و فرمایشات حضرت علی علیه السلام چهره دنیای عرب بطور کامل مشخص گردیده که یک دوران کاملاً جاهلی و حشیکری و دور از روش های انسانی بوده و در کیفیت ناگواری زندگی می‌کردند.

اشخاصی که در این زمینه اظهار نظر نموده و کتابهای قطور با تحلیل های نادرست را منتشر ساخته بطور کامل از واقعیات موجود فاصله گرفته اند و حق مطلب همان است که قرآن و مولای متقیان علی علیه السلام بدان اشاره فرموده اند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصلاح جامعه

در چنین عصر و زمانی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله معیارهای الهی را برای تربیت و پرورش نوع بشر به مدت بیست و سه سال، در اختیار آنها قرار داد و در این زمینه از هیچ کوششی دریغ نکرد و در برابر تمامی مشکلات موجود صبر و تحمیل نمود تا اینکه توانست آئین اسلام را بطور کامل برای مردم تحویل دهد عمده ترین معیاری که تمامی برنامه های غلط و ضد انسانی را از میان آنها بر چید تقوا و پرهیزکاری بود و در این زمینه آیه شریفه می‌فرماید:

((يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ)). (۱۰۵)

ای مردم ما شما را از یک مرد وزن آفریدیم و بصورت قبیله‌ها و شعبه‌ها قرار دادیم تا آنکه یک دیگر را از این راه بشناسید و عزیزترین شما در پیشگاه الهی پرهیزکارترین شماست و خدا بر همه چیز عالم و خبیر است.

معیار الهی در امتیاز انسان

در نزد خدای متعال هیچ مزیتی در میان انسانها وجود ندارد یعنی از راه قبیله و طایفه یا رنگ پوست یا بوسیله زبان اعم از عرب و عجم و ... نمی‌شود از دیگران امتیازی پیدا کرد بلکه امتیاز به تقواست هرکسی خود را در شعاع تقوای الهی قرار دهد و از گناه و معصیت پرهیز داشته باشد عزیزترین فرد جامعه است.

در مدت بیست و سه سال رسول خدا صلی الله علیه و آله این معیار را مورد توجه قرار داد و همگان را به آن آشنا ساخت تاجائیکه نزدیک ترین فرد از خویشان خود را باهمین معیار سنجش می‌کرد و می‌فرمود تقرب و امتیاز با تقوای انسانهاست اگر فردی گمنام

در میان ما قرار گیرد بوسیله پرهیز کارش عزیز است.

حضرت سجاد علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: (۱۰۶) وَ أَقْصَى الْأَدِينِ عَلَى حُجُودِهِمْ وَ قَرَبَ الْأَقْصَى عَلَى إِسْتِجَابَتِهِمْ لَكَ ((از نزدیک ترین اقوامش فاصله گرفت چون انکار حق می‌کردند و دورترین افراد را مورد تقرب قرار داد چون بدستورات تو [خدای متعال] اطاعت داشتند)) ملائک تقرب و امتیاز پرهیز کاری و اطاعت انسان از خدا است و تحت همین عنوان صلاحیت‌ها و امتیازات مورد ارزیابی قرار می‌گرفت و غیر از عنوان تقوا هیچ عنوانی، اعم از عرب و عجم و ... و حتی سن هم مورد ملائک، ارزش قرار نمی‌گرفت که باوجود افراد کهن سال، افراد جوان را به مسئولیت یا فرمانده بر می‌گزیدند مانند داستان اُسامه که یک جوان بیست ساله بود بر همه صحابه امارت پیدا کرد و از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به متخلفین، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ جِيشِ الْأَسَامَةِ (۱۰۷) ((خدا لعنت کند کسی را که از لشکر اُسامه عقب بماند و در آن شرکت نکند)).

یا در باره حضرت سلمان رحمه الله می‌فرمود: ((الْإِسْلَامُ نَمْنًا أَهْلًا لَيْتَ)). (۱۰۸)

سلمان در اثر رعایت تقوای الهی به کمالاتی نائل شده که با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هم اسرار شده است و از گروه آنان به شمار می‌رود.

نظر بر اینکه سلمان یک فرد عجم بود لیکن تمامی فاصله‌ها را کنار زد و از صمیم دل به آئین اسلام مقید شد.

این چند نمونه نشان می‌دهد معیارهای واقعی در دوران بیست و سه سال خدمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چقدر دقیق و ظریف پیاده می‌شد و احدی نمی‌توانست بر خلاف آن رفتار کند یا مدعی حقی باشد اما وقتی که آفتاب نبوت از صحنه گیتی فاصله گرفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمودند صحنه عوض شد و بازیکنان این دور از زمان، حرکت جدیدی را در مخالفت با برنامه های پیامبر صلی الله علیه و آله بنام اسلام شروع کردند و تمامی معیارها عوض شد و ارزش‌ها بضد ارزش مبدل گردید و تمامی اعمال و رفتار و سفارشات برای از بین بردن آئین مقدس اسلام، متوجه بود: بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمود خدمات بیست و سه ساله آن بزرگوار که حاوی الگو و معیارهای واقعی، در جهت تربیت سالم انسان‌ها بود کنار گذاشته شد و فصل جدیدی بنام اسلام گشوده شد و نزدیک به بیست و پنج سال ادامه پیدا کرد آنچه خیلی اهمیت دارد تطبیق و مقایسه بین این دو حرکت است.

تفاوت دو حرکت

حرکتی را که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مدت زمان بیست و سه سال تحویل تاریخ بشریت داده است نشان دهنده ارزشهاست و با معیار تقوا و پرهیز کاری صلاحیت افراد را مورد ارزیابی قرار می‌دهد.

برنامه حرکت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله چهره ویژه ای داشت و آن اینکه در ظاهر هدف و شعار اسلام بود لیکن با خود اسلام، اسلام را نابود می‌کردند یکی از مهمترین مورد در نابود کردن حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که تقوا و پرهیز کاری را از معیار بودن در تشخیص صلاحیت‌ها، از کار انداختند و بجای آن کسی که در جهت مخالفت تقوا حرکت می‌کند و هیچ محدودیتی در معصیت بخود نمی‌بیند مورد پذیرش قرار می‌گرفت و در یک کلام:

اشخاصی که به معیارهای دینی پایبند و تمامی دستورات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مقید بودن به عنوان مخالف تلقی می‌شدند بدعت‌ها وارد دین خدا نمودند و اصحاب بزرگوار را مانند ابوذر و ابن مسعود و ... اذیت کرده و به محل‌های ناگوار تبعید می‌نمودند و از افراد فاسقی مانند ولید حمایت کرده و و حدود الهی را در مقابل اعمال کفرآمیز آنها تعطیل می‌نمودند (۱۰۹ ...)

حرکتی که بعد از رحلت جانگداز پیام آور اسلام صلی الله علیه و آله شروع شد یک حرکت کاملاً مخالف بود یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدت زمان نبوت که بیست و سه سال بود تاریخ جدیدی با سرنوشت تازه، برای جامعه انسانی، خصوصاً

اعراب جاهلی، مرحمت فرمود لیکن بعد از وفات آن حضرت، حرکتی درعکس آن بمدت بیست و پنج سال ادامه یافت و خدمت بیست و سه سال در میان تاریخ مانند آفتاب می درخشید لیکن ابرهای غلیظ جهل و نادانی، جلونور آفتاب را گرفت و غلظت ابرها و طوفانها بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله دریک سطحی بود که روز روشن، برای مردم شب ظلمانی گشت بجز چند ستاره، در آسمان تاریخ اسلام روشنائی امید بخش چیزی دیگری وجود نداشت بلکه جامعه آن روز خود را بدوران جاهلیت رسانده و دوسال هم، از جاهلیت و توخش آن عصر، عقب تر حرکت کردند دستورات دینی را، با جرئت تمام از بین می بردند و انسانهای مشرک و نادان را، بعنوان والی و رئیس و یا فرمانده تعیین می کردند و تمامی اطلاعات و گزارشها را، از فاسدترین افراد می گرفتند بعد از این دوران تلخ و ناگوار بر جهان بشریت خصوصا مسلمانها، رحمت خدا از پشت ابرهای غلیظ هواپرستان و جانیان، و ظالمان تاریخ بشر مانند آفتاب درخشان بیرون آمد و همگان را در شعاع نور ولایت و عدالت الهی قرار داد تا جائیکه فرمود در مدت بیست و پنج سال بر هر کسی ظلم شده و یا ظلم کرده و از حریم دستورات الهی تجاوز کرده است باید رسیدگی کنم.

((وَاللّٰهُ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِنَّ النَّسَاءَ وَ مَلَكَ بِهِنَّ الْاِمَاءَ لَرَدَدْتُهُ فَاِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً، وَ مَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ، فَالْجُورُ عَلَيْهِ اَضِيقُ)). (۱۱۰)

ترجمه: بخدا قسم اگر ببینم که با اموال مسلمین و [بیت المال] کسی ازدواج کرده و صداق او را از این مال پرداخت نمود یا از این راه مالک کنیزانی شده است تمامی اموال را به محل واقعی خودش بر می گردانم برای اینکه در عدل گسترده گی وجود دارد و کسی که عدالت را تحمّل نمی کند [تا خود و دیگران بتوانند براحته زندگی کنند] بنابراین ظلم بر او ناراحت کننده تر خواهد بود آثار جنایت بار بیست و پنج سال مولودی کثیف و غیر مسلمانی بنام معاویه بن ابو سفیان را بوجود آورده و آن را در برابر علی علیه السلام آن آفتاب رحمت و معدن علم الهی قرار داد تا جائیکه طلوع آفتاب ولایت بعد از بیست و پنج سال حرکت معکوس با حرکت رسول خدا صلی الله علیه و آله حدود پنج سال دوام پیدا کرد و در این مدت کوتاه، مانند یک باغبان دلسوز علفهای هرز و رشدهای نادرست جامعه اسلامی را اصلاح کرد لیکن دشمن در ادامه حرکت زمان جاهلی با سه قیافه، خود را آشکار ساخت که در لسان حدیث نبوی صلی الله علیه و آله به قاسطین و ناکثین و مارقین تعبیر یافته اند و آن حرکت سالم و درست اسلامی را، با موانعی مواجهه ساخته و در هر عصر و زمان با چهره های پلیدی ظاهر شدند و امامان معصوم علیه السلام را برای همیشه با سیّهای کشنده و ظالمانه خود مسموم کرده و جامعه بشری را به ضلالت و گمراهی کشاندند.

بیست و پنج سال بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله

حضرت علی علیه السلام در هدف نهائی آنها می فرماید:

حَاوَلُ الْقَوْمُ اِطْفَاءَ نُوْرِ اللّٰهِ مِنْ مِصْبَاحِهِ وَ سَدَّ فَوَارِهِ مِنْ يَتْبُوْعِهِ، وَ جَدَّحُوا بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ شَرْبًا وَ بَنِيَا (۱۱۱ ...)

قوم مخالف تصمیم گرفتند که نور خدا را از چراغش خاموش کنند و جریان پر فشار آب زلال اسلام را از سرچشمه اش قطع کنند و مخلوط کردند در میان من و آنها جرعه آبی که بیماری و با را بوجود می آورد.

نور خدا در جهان هستی خصوصا کره زمین حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و اهل بیت او هستند و جهان تمامی نور و روشنائی خودش را از آنها می گیرد حتی حیات و زندگی موجودات خصوصا انسان به این خاندان وابسته است و در حدیث معراج آمده است.

يَا مُحَمَّدُ اَنْتَ عَبْدِي وَ اَنَا رَبُّكَ، فَاِيَايَ فَاَعْبُدْ، وَ عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ، فَاِنَّكَ تُورِي فِي عِبَادِي وَ رَسُوْلِي اِلَى خَلْقِي (۱۱۲ ...)

ای محمد تو بنده منی و من پروردگار توام، مرا بندگی کن و بر من توکل و اعتماد کن، و تو خود نور منی در میان بندگانم، فرستاده منی بسوی آفریدگانم...

در زیارت شریف جامعه آمده است:

خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بَعْرَ شِهٍ مُحَدِّقِينَ، حَتَّى مَنَّ عَلَيْنَاكُمْ (۱۱۳...)

خداوند شما [اهل بیت] را نور آفرید و بر عرش خویش محیط قرار داد [تا اینکه بعد از مدتها و زمانها] بر ما [جامعه انسانی] مَنّت نهاد و شما را به میان ما فرستاد.

بیست و پنج سال بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند ابر غلیظ در مقابل آفتاب نبوت قرار گرفته و هدف این گروه خاموش کردن نور خدا بود و می خواستند جامعه آن روز را به قبل از اسلام برگردانده و خواسته های نادرست و غیر انسانی خودشان را بدست آورند اگر کسی بادقت و انصاف به این مدت از تاریخ مطالعه نماید نمی تواند آن را از دوران تاریخ اسلام حساب کند بلکه خواهد گفت که این مدت در جهت نابود کردن ارزشهای دینی و معنوی اسلام قرار گرفته بود با اینکه گروهی در اثر بی توجهی و عدم التفات به حقیقت اسلام، وبا مطالعه در کتابهای غیر معتبر، بر کرسی قضاوت نشست و در جریانات و حوادث تاریخ اسلام، اظهار نظر می کنند مبنی بر اینکه در بیست و پنج سال پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مورد توجه و احترام بود تنها مخالفت در باب امامت و ولایت حضرت علی علیه السلام است.

مخالفت چنانکه بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله آشکار گردید به شخص حضرت امیر علیه السلام متوجه نبود بلکه با اساس اسلام مخالف بودند تا جائیکه به شخصیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هتک حرمت نموده و با جعل احادیث دروغ شرائط خاصی را بوجود آوردند که افرادی مانند معاویه بزبان پیامبر اسلام، یکفرد صالح و مؤمن و ... تعریف می شد و همین معاویه در ادامه آن حرکت بیست و پنج سال عداوت و خصومت با اسلام، باصراحت می گفت هدف من از بین بردن اسلام است در این زمینه داستانی را مطالعه کنیم.

هدف آنها از بین بردن اسلام است

زبیر بن بکّار از مطرف فرزند مغیره بن شعبه نقل می کند:

من همراه پدرم مغیره به مسافرت شام رفته وبر معاویه وارد شدیم و مغیره در آن زمان فرماندار معاویه بود لیکن دوستی شان تا عصر جاهلیت قدمت داشته است.

پدرم هر شب به مجلس شبانه معاویه رفته ومدتی با او هم صحبت بود وبه شب نشینی می گذارند اوهر شب هنگامی که بخانه باز می گشت از کیاست و فراست معاویه نقل می کرد.

امایک شب که از نزد معاویه باز گشت از غذا خوردن امتناع ورزید ومن او را سخت پریشان دیدم بالاخره از پدرم سؤال کردم چرا در این شب این قدر ناراحتی؟

گفت: فرزند: من از نزد خبیث ترین و پلیدترین مردم باز گشته ام؟

گفتم برای چه؟

اوهمیشه جریان شب نشینی ها را بر ما تعریف می کرد و از کیاست معاویه سخن می گفت لیکن امشب می گوید: من از نزد خبیث ترین و کافرترین مردم آمده ام من علت را پرسیدم مگر چه شده است؟

گفت: مجلس معاویه خالی از اغیار بود من بدو اظهار کردم. ای امیرالمؤمنین تو به آرزوها و امالت رسیده ای حال اگر با این سن کهولت بعدل و داد دست زنی، وبا دیگران به مهربانی رفتار نمائی چقدر بجاست وبخویشاوندانت بنی هاشم نظر لطفی کنی وصله رحم بنمائی چه مانع در پیش است؟

معاویه در پاسخ گفت وای بر تو، این آرزوی سخت دور از دسترس وانجام ناشدنی است افرادی مانند ابوبکر وعمر وعثمان، خیلی زحمت کشیدند ولی با مردنشان نامشان هم مرد درحالی که نام این مرد [فرزند ابو کبشه] مقصود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است واین لقبی است که کفار قریش به طعنه به آن حضرت داده اند هر روز پنج بار در سراسر جهان اسلام بفریاد بانگ می زنند به

بزرگی یاد می کنند ((اشهد انَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللَّهِ)).

تو فکر می کنی چه عملی در چنین شرائطی باقی خواهد ماند؟ و چه نام نیکی پایدار است ای بی مادر؟ نه بخدای سوگند آرام نخواهم نشست مگر این که این نام را دفن کنم و این ذکر و یاد را بخاک بسپارم)). (۱۱۴)

مرز حلال و حرام الهی

امام در هر عصر و زمان پاسدار واقعی اسلامی است و حریم دستورات الهی را با قول و فعل و تقریراتش مشخص می کند و جامعه انسانی را در تنظیم برنامه های زندگیشان هدایت می کند اگر درباره حلال و حرام بطور دقیق مطالعه شود روشن است هر کس نمی تواند در این جهت اظهار نظر کند مگر آن انسانی که نسبت به آنها آگاهی کامل داشته باشد.

بعنوان مثال: جریان برق در برنامه های زندگی بکار گرفته می شود و انسان بدینوسیله در کارگاه ها یا در کارخانجات ویا در محیط خانه از آن استفاده می کند لیکن خطرهایی که ازهمین وسیله متوجه انسان می شود خیلی ناگوار است و قابل جبران نیست بهترین راه برای هر کس دراستفاده از این ابزار زندگی توجه به کیفیت استفاده است که توسط کارشناس برق مشخص می شود.

در برنامه های زندگی تشخیص حلال و حرام باید توسط افراد آگاه و متخصص به جامعه انسانی، تحویل داده شود تا خطرهای ناگوار اعمال گناه و اثرات مثبت اعمال نیک و حلال برای هر انسانی روشن شود.

امام معصوم علیه السلام در هر زمان مسئولیت دارد که به معرفی حلال و حرام الهی بپردازد و زمینه مبارزه باحرام و توجه به اعمال حلال را درانسانها ایجاد کند.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

الإمام يُحِلُّ حَلَالَ اللَّهِ وَيُحَرِّمُ حَرَامَ اللَّهِ وَ يَمُنُّ حُدُودَ اللَّهِ وَ يَذُبُّ عَنِ دِينِ اللَّهِ (... ۱۱۵)

امام است که حلال الهی را حلال و حرامش را حرام می کند حدود و قوانین خدا را پیاده می کند واز دین الهی دفاع می نماید.

تشخیص این مهم بوسیله فکر و اندیشه بشری میسر نخواهد بود بلکه با کسب فیض رحمت الهی می توان بدان دست پیدا کرد و کسب چنین فضیلتی مقام والائی را در انسان لازم دارد و امامان معصوم و انبیاء علیه السلام واجد آن بودند که مانند آفتاب در متن جامع می درخشیدند و در شعاع نور ولایت همواره و ناهمواریهای مسیر زندگی برای مردم مشخص می گردد.

اگر آفتابی در میان نباشد و بر جریان زندگی ظلمت شب غلبه کند هیچ فردی نمی تواند در طی این مسیر بدون اضطراب و نگرانی قدم برداشته و خود را از خطرهای جدی و ناگوار نجات دهد اما وقتی که چراغ فروزان الهی از میان طبقات ظلمانی شب، خود را آشکار می سازد تمامی اضطرابها و پریشانیها و دلهره های انسان، پایان می گیرد و او می تواند ببرکت نور آفتاب ولایت و امامت، موانع موجود را در مسیر زندگیش تشخیص دهد و خود را در جهت سالمی قرار دهد.

در ((زیارت جامعه آمده است (...)) السَّلامُ عَلَى أئِمَّةِ الْهُدَى وَ مَصَابِيحِ الدُّجَى (... ۱۱۶)

سلام بر امامان و پیشوایان هدایت و چراغهای فروزان تاریکی و ظلمت امت اسلامی باد.

حلال و حرام الهی بوسیله امام معصوم علیه السلام مشخص می شود برای اینکه مدار دستورات الهی اوست او امر و نواهی بر بندگان از ناحیه خدای متعال بوسیله امام آشکار می گردد.

وَالْمُظْهَرِينَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ ...

((آشکار کننده امر و نهی الهی شما هستید)).

فصل ششم: امام و ابزار هدایت

امام و ابزار هدایت

هر کار و عملی که شروع می شود باید نکات موفقیت آن را مدنظر قرار داد به این معنی: این کار چگونه و در چه شرائطی و با کدام ابزارها می تواند به نتیجه برسد؟

برای اینکه هر عملی که انسان شروع می کند متناسب با خود ابزاری لازم دارد و یک فرد موفق آن کس است که بتواند در جمع آوری وسایل لازم و مناسب کارش، خود را از مسیر درستی عبور دهد.

دعوت انسان بسوی خدای متعال یک حرکت خیلی دقیق و ظریف است و یک فرد زمانی می تواند در این بخش، کار و یا عملی را شروع کند که خود را به آگاهیهای لازم مُسلَّح و مجهَّز کرده باشد تا بتواند به عمق قلب مردم نفوذ کند زیرا بدون نفوذ به اعماق دل بشر، هیچ پیشرفتی صورت نمی گیرد و به عبارت دیگر: قلب انسان مانند یک حیوان وحشی که هر لحظه در فکر فرار کردن است رام کردن آن و ایجاد الفت اولین قدم در راه رسیدن به خواسته های خود می باشد تا کسی قلب او را تاءلیف نکند نمی تواند از آن بهره برداری نماید حضرت علی علیه السلام می فرماید: قُلُوبُ الرِّجَالِ وَحْشِيَّةٌ فَمَنْ تَاءَلَّفَهَا أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ. (۱۱۷)

قلبهای انسانها مضطرب هستند هر کس بتواند زمینه های اءلفت شان را فراهم کند به او روی می آورند. گروهی از انسانها در این مورد به نتایج درخشانی رسیده و افکار عامه مردم را مبهوت و حیران ساخته اند و در متن تاریخ اگر بطور دقیق مطالعه شود این حقیقت مانند آفتاب خودش را نشان می دهد.

این گروه بنام انبیاء و امامان معصوم علیه السلام معروف گشته اند که از میان خود انسانها برگزیده شده و مسئولیت دعوت و هدایت مردم را بسوی کمال مطلق بعهده گرفته اند.

اگر در زمینه حرکت و نفوذ آنها در اعماق قلب بشر بطور روشن مطالعه شود اسرار و حکمت آن ظاهر می گردد و برای هر انسانی که می خواهد در جانب حق قدم بردارد و ناآگاهان را به آن آگاه کند باید با امامت از نزدیک آشنا شود تا به شیوه های تسخیر و تاءلیف قلوب مردم مطلع شده و آنها را در محیط کار یا خانواده یا در مدارس و تبلیغات و ... بکار گیرد.

یکی از بزرگترین بلکه عمده ترین اشتباهات این است که در زمینه هدایت و تربیت و ... از امامت و سیره آنها استفاده نمی شود بلکه در این مورد بدنبال نظریه و کتابهای دانشمندان بزرگ رفته تا بتواند از کانال آنها راه نفوذ بر روح و روان مردم را پیدا کند. در صورتی که هیچ دانشمندی نمی تواند بآئکاء علم و دانش خود و کاربرد فکری بشری در این زمینه و یا در هر مورد دیگر، اطلاعاتی را در اختیار علاقمندان قرار دهد بلکه توفیق عالمان و مرئیان و دانش پژوهان در این است که بتوانند خود را با کانال وحی ارتباط دهند و تمامی بزرگان در هر رشته ای به این واقعیت اعتراف دارند.

انبیاء و امامان معصوم علیهم السلام در زمینه دعوت مردم از ابزار سالم استفاده می کردند و در مسیر هدایت آنها، به اعمال و رفتار محبت آمیز دست می زدند و از راه محبت و احترام، می توانستند در قلوب مردم جایگاهی ویژه ای پیدا کنند وقتی که آنتن های قلب انسان بسمت محبت و احترام متوجه می شود و به آن عشق می ورزد باید در رسیدن به این آرزو، از همین مسیر وارد شد.

شیوه موعظه

حضرت رضا علیه السلام می فرماید:

الامام ... و يدعو إلى سبيل ربِّه بالحكمة و الموعظة الحسنة و الحجَّة البالغة (۱۱۸ ...)

امام مردم را براه خدا با حکمت و نصیحت زیبا و دلیل رسا و روشن دعوت می کند.

برای حکمت، معانی، زیاد، از قبیل معرفت و شناخت اسرار جهان هستی، و آگاهی از حقایق قرآن و رسیدن به حق از نظر گفتار

و عمل و خلاصه ((معرفت و شناسائی خدا)) ذکر شده است لیکن وقتی که بعنوان وسیله در دعوت براه خدا مورد استفاده قرار می گیرد به معنای علم و دانش و منطق و استدلال است بهر حال نخستین گام در دعوت بسوی حق، استفاده از منطق صحیح و استدلالات حساب شده است و به عبارت دیگر: دست انداختن در درون فکر و اندیشه مردم و به حرکت در آوردن آن، و بیدار ساختن عقلهای خفته نخستین گام محسوب می شود.

دومین ابزار دعوت براه خدا، موعظه حسنه است یعنی استفاده از عواطف انسانها، چرا که موعظه، و اندرز بیشتر جنبه عاطفی دارد که با تحریک آن می توان توده های عظیم مردم را بطرف حق متوجه ساخت.

در حقیقت حکمت از بُعد عقلی وجود انسان استفاده می کند و موعظه حسنه از بُعد عاطفی.

و مقید کردن موعظه به ((حسنة)) شاید اشاره بر این است که اندرز و نصیحت در صورتی مؤثر می افتد که خالی از هرگونه خشونت، برتری جوئی، تحقیر طرف مقابل، تحریک حس لجباجت او و مانند آن بوده باشد چه بسیارند اندرزهایی که نتیجه معکوس می گذارند.

و در قرآن مجید وقتی که آیات بعثت مطرح می شود به این ابزار اشاره شده است که انبیاء در متن مسئولیت خود از آنها استفاده می کردند.

أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ. (۱۱۹)

ترجمه: با حکمت و اندرز نیکو بسوی راه پروردگارت دعوت نما، و با آنها به طریقی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن.

و در آیات زیادی به این مهم اشاره شده است و رمز موفقیت انبیاء هم در بکارگرفتن همین ابزار بوده است امامان معصوم علیه السلام اجراء کنندگان دستورات الهی، با دقت تمام به این مهم عنایت داشته و در سخت ترین شرائط از زمان و مکان و محیط بازهم، ابزار درست و سالم دعوت و معاشرت را فراموش نمی کردند و این حقیقت در سیره آن عزیزان خدا کاملاً مشاهده می شود.

حجۀ بالغۀ چیست؟

حجت در اصل از ماده حج به معنی قصد می باشد و به جاده و راه که مقصود و منظور انسان است ((مَحَجَّة)) گفته می شود گوینده می خواهد بوسیله آن مطلب خود را بر دیگران ثابت کند. و با توجّه به معنی بالغۀ روشن می شود که دلائل خداوند برای بشر از طریق عقل و نقل و بوسیله دانش و خرد و هم چنین فرستادن پیامبران، از هر نظر روشن و رسا است بطوری که هیچ جای تردید برای افراد باقی نمی ماند.

معنای بالغه یعنی رسا، دلیلی که شنونده را بخود متوجه کرده و تمامی زمینه های فهمیدن را در اختیار او قرار می دهد جائیکه هیچ شبهه ای در درک مطلب باقی نماند.

شیوه دعوت براه خدا

یکی از ویژگیهای پیشوایان معصوم علیه السلام سهل و ساده بودن بیان آنهاست یعنی هدف مربیان آئین توحیدی این بود که مطلب را برای شنونده قابل هضم قرار می دادند همانطور، مادر، دلسوز و مهربان، برای فرزندی که هنوز دندان، در نیاورده غذا را در دهان خود چنان خورد می کند تا برای نوزادش قابل هضم باشد در غیر این صورت ناراحتی هایی را بدنبال دارد آموزگاران تعلیم و تربیت یعنی انبیاء و امامان معصوم علیهم السلام تا این حدّ، مطالب را روشن می کردند تا مخاطب در هضم آن دچار هیچ مشکلی نشود و این الگوی دعوت براه خدا، توسط رهبران دینی برای تمام کسانی که می خواهند در این زمینه کار کنند می باشد بعبارت دیگر:

کسی که می خواهد در هدایت و ارشاد دیگران کار کند و آنها را با سخنرانی یا تألیف کتاب و یا به هر شیوه دیگر براه خدا دعوت

کند باید سخنان خویش را چنان رسا و روشن بیان کند تا شنونده را هیچ زمینه ای کج فهمی وجود نداشته باشد.

وقتی که انسان در سخن گفتنش یا تألیف کتابی با الفاظ بازی می کند با کلمات و جملات متشابه وارد بحث شود در این حال از اول بحث تا آخر آن هیچ امیدی برای مخاطب یا مطالعه کننده در درک مطلبی باقی نمی گذارد و چنین می پندارد که با این روش می تواند در افکار و اندیشه ها جای پائی برای خود باز کند ولی باید در این مورد تجدید نظر کرد زیرا فهم مطلب و فهماندن آن اگر هدف قرار بگیرد باید مانند یک مادر دلسوز در زیر دندانهای تفکر و اندیشه خود، مطلب را چنان سهل و ساده قرار داد تا بینندگان و شنوندگان، به مجرد تماس، هیچ مشکلی بین خود و فهم مطلب نداشته باشند.

با کمال تأسف قضیه برعکس است که گوینده یا مؤلفی نمی گوید اشکال فهمیدن مردم به من متوجه است که نتوانسته ام پوسته های درهم پیچیده شده را از سیمای مطلب کنار زده و مغز شیرین و لطیف آن را که به آسانی قابل هضم است در اختیار علاقمندان قرار دهم حتی اشتباه داستان بجائی رسیده که عدم درک مطلب نویسنده یا گوینده ای برای مردم از افتخارات و نشانه های فضل و علم و دانش او بشمار می رود و اگر دانشمندی بتواند در ساده ترین بیان بزرگترین مطالب علمی و فلسفی را بیان کند که از نبوغ و دانش او حکایت دارد مورد قبول واقع نمی شود و از او به عنوان فرد کم سواد یاد می کنند.

اگر شکافتن و ساده کردن مطلب علمی به اندازه فکر و اندیشه مردم، کم سواد تلقی شود باید گفت انبیاء و امامان معصوم علیه السلام کم سوادترین افراد جامعه بودند که می توانستند مطالب مهم و لازم را بازبان سهل و ساده به آنها یاد بدهند.

و اگر درست قضاوت کنیم: در مسیر دعوت براه خدا این همه اصطلاحات و الفاظی که در کتب فلاسفه یا در زبان متصوفین و عارفان تصنعی مطرح است به مشکلات فهم مطلب افزوده اند و چنان گرفتاری ایجاد کرده اند که اغلب مردم در الفاظی مانند: واجب الوجود و تعریف وجود و ماهیت و وحدت الوجود، می یار... به اتلاف اوقات شریف خود، مشغول هستند آیا در شیوه دعوت پیشوایان دینی علیه السلام چنین الفاظ و مطالبی وجود دارد؟ آیا گرفتار کردن افکار دانش پژوهان باین گونه مطالب، در پیشگاه خدای متعال مسئولیت ندارد؟

آیا وقت و زمان آن نرسیده همگی اعتراف کنیم مبنی بر اینکه مشکل در فهم مطالب به زبان و قلم نارسای ما متوجه است ولی اولیاء خدا با حجت و بیان رسا، توانستند به عمق وجود بشر نفوذ کرده و چراغهای خاموش دلشان را، با آموزشهای دینی روشن کنند و خدای سبحان قادر است با اجبار و الزام تمامی مردم جهان را هدایت کند لیکن در مقام ارزش، هدایت اجباری را مزیتی وجود ندارد بلکه بوسیله انبیاء و امامان معصوم علیهم السلام تا آخرین مرحله در جهت درک مطلب بندگان را یاری فرمود که با حجت بالغه، زمینه هدایت و کمال مردم را فراهم کنند و قرآن در این مورد می فرماید:

قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدِیْكُمْ أَجْمَعِينَ. (۱۲۰)

ترجمه: بگو برای خدا دلیل رسا [و قاطع] وجود دارد [بطوری که هیچ کس نمی تواند بهانه ای پیدا کند] اما اگر او بخواهد، همه شما را از [راه اجبار] هدایت می کند [لیکن چنین هدایتی را ارزش و مزیتی نخواهد بود].

دعوت به راه خدا یکی از مهمترین بلکه عمده ترین وظیفه رهبران دینی است و در این مسئولیت خیلی مهم، هدف تربیت نوع بشر می باشد و انسان تشنه بدنبال آب زلال است که رفع عطش کرده و خود را از هلاکت نجات دهد و هر کسی نمی تواند منبع و سرچشمه، آب زلال هدایت و کمال مردم، قرار گیرد لیکن انسانهایی که در اوج مقام بندگی قرار گرفته و در یک وابستگی کامل بخدای سبحان، بزندگی خود ادامه می دهند می توانند سرچشمه آب زلال هدایت واقع شوند و اگر در تعریف مقام و مسئولیت امام و رسول یا نبی، تعبیری داشته باشیم باید گفت: به بنده گان شایسته و مخلص خدا مقام، امامت و یا نبوت عطاء می شود و تا در کسی وابستگی کامل به کمال مطلق حاصل نشود هیچ وقت نمی تواند در دعوت مردم به راه خدا، از راه حکمت و موعظه حسنه یا حجت بالغه وارد شود انسان وابسته بدنیا هیچ وقت نمی تواند این سه اصل را با شکستن کبر و غرور و هواهای نفسانی خود رعایت کند و

پوست های زبر و خشن میوه را با آرامی و دقت بگند و مغز شیرین و لطیف آن را که بر همگان مطلوب است در اختیار مردم قرار دهد و بجای پرداختن به الفاظ بیگانه از فرهنگ قرآن و عترت، و اتلاف اوقات گرانمایه دانش پژوهان، غرور و علاقه های نفسانی خود را تعدیل کند و در فکر خود نباشد که از پند و نصیحت و یا تالیف کتاب و سخنرانی و تدریس و ... برایش افتخارات مادی و دنیوی نصیب شود بلکه در فکر اداء وظیفه بوده و سفره رنگین خود را با حرفهای سهل و ساده و دور از شبهه و وسوسه مطرح کند و از عنایت و توجه به خدا در تاءثیر کلام و کتاب و نصائح و پندش غفلت نرزد که هر مطلبی بدون اراده خدا نمی تواند در شنونده تأثیری ایجاد کند.

امامان معصوم علیه السلام مصداق بارز این حقیقت در هر شرائطی ب فکر اداء وظیفه بودند و در دوران عمر شریف شان این سه اصل را بطور کامل پیاده نموده و مردم را براه خدای متعال دعوت می کردند.

فصل هفتم: امام آفتاب رحمت خداست

اشاره

در یک نگاه به کائنات و جهان هستی، تابلوی زیبا که مزین به تمام دقت ها هندسی است و سرمایه های لازم یک زندگی معتدل و ارزشمند را با خود دارد در مقابل ما قرار گرفته و باما سخن می گوید مبنی براینکه: کره زمین با همسایگان خود در یک مدار مشخص و معین قرار گرفته و هر کدام با رعایت وضع خود مانند کاروانی در فضای پهناور جهان از جنوب بسوی شمال رهسپار است و سرعت این حرکت در هر ثانیه ۱۹ کیلومتر و نیم در یک سال در حدود ۶۱۵/۶ میلیون کیلومتر است. (۱۲۱)

زمین ماهم یکی از اعضاء این کاروان است و در این مسافرت با این کاروان با شکوه همراه است و اگر لحظه ای توقف کند از کاروان [منظومه شمسی] عقب می ماند و در نتیجه ظلمت و سردی مرگبار و وحشتناکی سطح زمین را فرا می گیرد و رشته حیات از هم گیسخته می شود دیگر از باد و باران و شب و روز و بهار و تابستان نه نامی و نه نشانی می ماند بالاخره نام زمین از طومار وجود محومی گردد.

و کلیه ستارگان کهکشان در مدارهای مختلف بر گرد مرکز آن می گردند خورشید نیز در هر ثانیه ۲۷۰ کیلومتر و در هر ساعتی ۹۷۲ هزار کیلومتر بدور این مرکز حرکت می کند و زمین نیز مانند سایر اعضاء منظومه شمسی در این حرکت با خورشید همراه است. خورشید کره بسیار بزرگی است و بعقیده ما بهترین راه بیان عظمت آن این است که آن را بازمین مقایسه کنیم: حجم خورشید یک میلیون و ۳۹۱ هزار برابر حجم کره زمین است.

یعنی اگر یک میلیون و سیصدونود و یک هزار کره زمین را روی هم بگذاریم به اندازه کره عظیم ((خورشید)) خواهد شد و هزاران کره زمین را می توان در شکم خورشید جاداد.

با در نظر گرفتن اینکه حجم کره زمین (۰۰۰/۰۰۰/۳۲۰/۰۸۳/۱/) یک هزار و هشتاد و سه میلیارد و سیصد و بیست میلیون کیلومتر مکعب است. (۱۲۲)

در این مقایسه عظمت این چراغ فروزان برای ما روشن می گردد.

و در عصر و زمانی که از علم و امکانات موجود خبری نبود قرآن مجید اسراری را از ستاره خورشید و یا سایر افلاک در اختیار ساکنان کره خاکی قرار داد.

وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ. (۱۲۳)

خورشید در مقرر و جایگاه خود حرکتی دارد که با تقدیر و اندازه گیری خدای دانا و توانا صورت می گیرد.

خورشید مانند کارخانه بزرگی است که در داخل آن فعل و انفعالات شدیدی صورت می گیرد و انرژیهای که توسط آن، ایجاد می شود در هر ثانیه چهار میلیون تن انرژی صادر می کند مانند مادر دلسوز و مهربان نیازمندیهای اعضای خانواده را بر طرف می کند. زمین سومین سیاره منظومه شمسی است با فاصله نسبتاً زیادی که از این منبع نور و حرارت دارد مقداری کمی از تشعشع خورشید را دریافت می کند و این بخاطر فاصله آن از کره زمین است که در ۱۴۹ میلیون و ۵۰۰ هزار کیلومتری زمین واقع گردیده. نقش خورشید در پرورش جانداران:

تشعشع جان بخش خورشید دانه ها را در دل خاک می رویند مواد غذایی موجودات زنده را فراهم می سازد ما برای تاءمین حیات خود از انواع محصولات و ماء کولات استفاده می کنیم ولی باید توجه داشته باشیم که همه این مواهب، پرورش یافته نوازش و تابش پر برکت خورشید است.

گیاهانی که مواد غذایی جانداران است بدون انرژی خورشید نمی توانند پا به عرصه وجود گذارند.

خورشید نه تنها روزها کانون زندگی ما را روشن می کند بلکه شبها نیز خانه ما را روشن می سازد درختان و شمع و چراغ و سایر وسایل که در روشن کردن مورد استفاده واقع می شوند همه به برکت اشعه آفتاب است که در آنها ذخیره شده، نفت و یا جریان ((الکتریسته)) و هر چیزی که در سوخت و ساز و یا روشنائی محیط زندگی و کارخانجات و ... همه از برکت خورشید است حتی گوشت، سبزی، میوه، کره، و نان و مانند آنها همه از نوازشهای گرم ((خورشید)) است.

و در تولید باد و تصفیه هوا و از بین بردن میکروب های خطرناک برای تمام جانداران خصوصاً انسان نقش بسزائی دارد و در دوران قدیم گرمایه ها بوسیله خورشید مورد استفاده قرار می گرفت. گرما به تاشکند:

اگر ذره بین های کوچکی را در مقابل آفتاب قرار دهیم این وسیله کوچک با متمرکز ساختن اشعه خورشید حرارت در یک نقطه ایجاد می کند و روی همین اصل هم اکنون برای گرم کردن گرمابه های عمومی در تاشکند دستگاهی که دارای ((آینه مقعر)) بسیار بزرگ نصب کرده و در کانون آن دیگ های بخار قرار داده اند و باین وسیله آب و هوای گرمابه را کاملاً گرم می کنند و مورد بهره برداری قرار می دهند. (۱۲۴)

با اختصار تمام به فوائد و نقش آفتاب در پروراندن موجودات اشاره شد و اینکه اگر خورشید فروزان دست بخاموشی بزند و چهره نورانی خود را بپوشاند تمام موجودات کره زمین بلکه منظومه شمسی از هم گیسخته و به نابودی کشانده می شوند زیرا هر ماده حیاتی، حیات و زندگی خود را از خورشید می گیرد دانه ها را در دل خاک ماهیها را در زیر دریا، و ... پرورش می دهد و به مسیر رشد هدایت می کند از هنگام طلوع ب فکر پیدا کردن موجودات اعم از گیاهان و حیوانات و جمادات [که در ظاهر جامداند (۱۲۵)] می باشد و با کمال احتیاط و آرامی اشعه خود را در جهت آنها قرار می دهد و بتدریج موجودات از استراحت شبانه دست برداشته و از نور آفتاب انرژی گرفته و هر کس به برنامه های روزانه خودش ادامه می دهد خورشید مانند یک مادر مهربان همیشه در کنار فرزندانش نشسته به خواسته های آنها پاسخ می دهد واز هیچ کوششی در پیشرفت و سعادت آنها دریغ نمی کند و در هنگام غروب زمینه های لازم را در استراحت آنها فراهم می کند و بصورت تدریجی آنها را در جهت خواب و استراحت نوازش می کند تا آنها استراحت کنند و بدینوسیله خود را برای فردای زندگی آماده کنند لیکن مادر همیشه بیدار است و دست از نوازش و تربیت بر نمی دارد و این حرکت پرورشی آفتاب به کره زمین منحصر نیست بلکه سیارات زیادی با ستاره گان دیگر از اطعام پربرکت آن بهره مند می شوند.

چند مطلب را از نقش آفتاب در پرورش موجودات آموختیم:

۱ خورشید تمامی امکانات رشد و حیات را در اختیار موجودات و مخلوقات قرار می دهد.

۲ چون مادر مهربان و دلسوز همیشه بفکر تربیت و پرورش است.

۳ تمامی موجودات را انرژی داده و در هر موردی قابل استفاده خواهند بود.

۴ موادّ غذائی مانند نان، کره، سبزی همه و همه به برکت خورشید شکل می گیرند.

این آیت الهی را هزاران فوائد دیگری هست که عقل بشر توان درک همه آنها را ندارد.

امام هم چون خورشید است

از آنجائی که بشر به حواسّ پنجگانه مسلّح است و بوسیله آنها از مسائل موجود در اطراف خویش، باخبر می شود نمی تواند در بالاتر از آن مطالعه کرده و از حواسّ دیگری بنام ((حسّ ششم)) (۱۲۶) که در وجودش آفریده شده است استفاده کند و لذا در شعاع حواسّ پنجگانه خود که با کاربرد محدود، می تواند اطلاعاتی را در اختیار انسان قرار دهد حرکت می کند و از مسائل جهان هستی و عوامل خوشبختی و سعادت چندان آگاهی در دست ندارد و با این ابزار برای خود فرمولهای زندگی تهیه کرده و خود را برای خودش در تمام زمینه های زندگی بعنوان تکیه گاه معرّفی می کند.

باین معنی: هیچ موجودی غیر از خود انسان در زندگی او نقشی ندارد تمامی خیر و برکتها و امکانات زندگی اعم از کوه و دشت و بیابان های سر سبز و درختان سایه دار و میوه دهنده و دفع حوادث تلخ و ناگوار آفات آسمان و زمین از زندگی وی به چه جهت بوده و چرا این همه نعمت در خدمت اویند مورد توجه او قرار نمی گیرد؟ و از خود سؤال نمی کند باعث این همه نعمت و خیر و برکت چیست؟ اگر از حواس پنجگانه سؤال شود خواهند گفت که هر مزدی در مقابل خدمات است که بشر انجام می دهد لیکن این همه مزد و پاداش برای او در برابر کدام خدمت ارزنده اوست؟

اگر بخواهیم در این زمینه وارد بحث شویم باید حقیقت وجود امام را که مانند خورشید ضامن بقاء زندگی موجودات است بپذیریم زیرا وجود این همه نعمت در اختیار بشر دلیل می خواهد و علت تمامی خیر و برکتها و دفع بلاهای ناگوار از صحنه زندگی در کره زمین وجود مقدس ((امام معصوم است)).

همانطوری که وجود خورشید در رشد و هدایت نباتات و گیاهان و موجودات دیگر نقش کلیدی دارد که اگر لحظه ی نقاب بر چهره اندازد هیچ موجودی نمی تواند صاحب حیات و زندگی باشد عبارت دیگر: حیات وزندگی وابسته به وجود خورشید است و هر موجودی در حیات خویش بدان نیازمند است وجود امام معصوم علیه السلام در صحنه گیتی مانند وجود آفتاب است که دوام و بقای جهان هستی عموماً و موجودات کره زمین خصوصاً به برکت وجود اوست چه اگر کره زمین از وجود امام معصوم علیه السلام خالی بماند دیگر امیدی برای زندگی موجودات نخواهد بود بلکه کره زمین ساکنانی را به کام خود می کشد و آنها را برای همیشه به نیستی تبدیل می کند همانطوری که وجود آفتاب علت بقاء و حیات موجودات است وجود امام معصوم علیه السلام هم علت بقاء جهان هستی و موجودات عالم است و در این زمینه با احادیثی آشنا شویم:

۱ عن محمد بن الفضل عن ابی الحسن الرضا علیه السلام ((قَالَ قُلْتُ لَهُ يَكُونُ الْأَرْضُ بِلاَ إِمَامٍ فِيهَا قَالَ لَا إِذَا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا)). (۱۲۷)
محمد بن فضیل از امام رضا علیه السلام سؤال کرد آیا ممکن است زمین بدون امام معصوم باشد؟ فرمود: نه، در آن صورت زمین ساکنانش را به کام خویش می کشد، و هشت حدیث در همین آدرس با این مضمون وجود دارد.

۲ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ((أَتَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ قَالَ: لَوْ بَقِيََتِ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ لَسَاخَتْ)). (۱۲۸)
ترجمه: راوی از حضرت صادق علیه السلام پرسید آیا کره زمین بدون امام معصوم می تواند باقی بماند؟ فرمود: هرگاه زمین بدون امام باشد نابود خواهد شد.

و در این مضمون سیزده حدیث در همین باب از اصول کافی وجود دارد و در حدیث دیگر آمده است اگر تنها دو نفر در کره

زمین باشد مطمئناً یکی از آن دو نفر امام معصوم خواهد بود چون بقاء کره زمین به برکت وجود امام معصوم علیه السلام وابسته است)) (۱۲۹)

خورشید در اطاعت امام علیه السلام است

وقتی که بطور مختصر به فوائد مهم و پرورشی خورشید آگاه شدیم چه اگر لحظه ای پرده بر رخسار کشد تمام فعل و انفعالات از کار مانده و هیچ موجودی قادر به رشد و حرکت نخواهد بود همین آفتابی که منبع تمامی برکات و خیرات است در مالکیت مطلق امام علیه السلام است یعنی امام معصوم می تواند با ولایت تکوینی خود، که خالق سبحان در اختیارش قرار داده است خورشید یا هر ستاره و سیاره ای را مورد امر و نهی قرار دهد و این منبع حیات بخش مانند یک بنده دست و پا بسته، تسلیم دستورات اوست. و برطبق روایات عامه و خاصه در دو مورد خورشید با دعای حضرت علی علیه السلام و بخاطر او از محل غروبش به جایگاه ظهر برگشت حال به شرح آن پردازیم تا مشخص شود مقام امام معصوم علیه السلام نشان دهنده ولایت و قدرت الهی است که تمامی موجودات و مخلوقات اعم از زمین و آسمان تحت فرمان او هستند با اینکه جو مسموم، بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله افکار مردم را از مقام و منزلت امامت به یک سطح ساده تنزل داده که حضرت علی علیه السلام می فرمود: اللَّهُمَّ أَنْزِلْنِي حَتَّى يُقَالَ عَلِيٌّ وَمَعَاوِيَةُ (... ۱۳۰) روزگار مرا چنان پائین آورد که در زبانها گفته می شود علی و معاویه یعنی مرا در ردیف معاویه قرار می دادند. اما وقتی که به مقام آن بزرگوار در پیشگاه خدا و رسولش توجه می شود به تمام ارزش و عظمت و کمال و معرفت و پاسدار قوانین و اجراء کننده فرامین الهی را مصداق است.

خورشید از علی علیه السلام اطاعت می کند

اسماء بنت عمیش می گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله با اهل بیت نماز ظهر را اقامه کرد سپس حضرت علی علیه السلام را بدنبال کاری فرستاد و ایشان وقتی برگشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله نماز عصر را تمام کرده بود و آن حضرت سر مبارک بر زانوی علی علیه السلام نهاد و بخواب رفت حضرت امیر علیه السلام هیچ تکانی نخورد تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله بیدار شد و خورشید غروب کرده بود و چون حضرت علی علیه السلام نماز عصر خویش را اقامه نکرده بود در این حال رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشت.

اللَّهُمَّ إِنَّ عَبْدَكَ عَلِيًّا احْتَبَسَ بِنَفْسِهِ عَلَى نَبِيِّكَ فَزِدْ عَلَيْهِ الشَّمْسَ قَالَتْ أَسْمَاءُ: فَطَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ حَتَّى عَلَى الْجِبَالِ وَ عَلَى الْاَرْضِ وَقَامَ عَلِيٌّ فَنَوَّضَاءَ وَ صَلَّى الْعَصْرَ ثُمَّ غَابَتِ الشَّمْسُ (... ۱۳۱)

الهی بنده تو علی بخاطر پیامبرت سکوت کرد و موجبات استراحت او را فراهم نمود [و نسبت به نماز عصر نتوانست قیام کند] پس بخاطر او آفتاب را برگردان [تا او بتواند بموقع نماز عصرش را بجای آورد] اسماء گوید: در این هنگام آفتاب طلوع کرد و کوهها و زمین را روشن ساخت و حضرت علی علیه السلام وضو گرفت و نماز عصرش را بجا آورد و بعد از آن دوباره آفتاب غروب کرد. و حادثه دوم ردّ شمس در زمان خود آن حضرت اتفاق افتاد.

حضرت باقر علیه السلام از پدرش و او از امام حسین علیه السلام نقل می کند وقتی که پدرم از جنگ نهروان بر می گشت از منطقه بابل گذر می کردند که با وقت نماز ظهر و عصر مصادف شد و گروهی از لشکر توانستند نماز را با امام اقامه کنند ولی تعدادی نتوانستند از این فیض الهی بهره مند شوند اما وقتی که به منطقه بابل رسیدند خورشید غروب کرده بود از عدم درک فیض نماز به امامت آن عزیز خدا ناراحت بودیم و غروب آفتاب هم به ناراحتی ما می افزود در این حال حضرت فرمود: مقداری آب برایم بیاورید و سپس وضو ساخت و فرمود: یا جویریة آماده شوید برای اقامه نماز عصر، عرض کردم: چگونه نماز عصر را اقامه کنیم در حالی که خورشید غروب کرده است حضرت فرمود بلند شو برای نماز.

می گوید من در حال ذکر اقامه نماز بودم که لبهای مبارکش حرکت کرد بدون تاءخیر خورشید طلوع کرد و ما در پشت سرش نماز خواندیم و بعد از اقامه نماز، دو باره آفتاب غروب نمود و ستارگان در آسمان مشاهده شدند و روبمن کرد و فرمود: برای نماز مغرب آماده شو ای کسی که یقینش ضعیف است. (۱۳۲) [يَا ضَعِيفَ الْيَقِينِ]

و در کتب روائی موضوع برگشت آفتاب به دعای حضرت علی علیه السلام با صراحت کامل نقل شده است و هیچ تردیدی در آن وجود ندارد لیکن برای کسانی که از خاندان نبی اکرم صلی الله علیه و آله فاصله گرفته و در چنگال حواس پنجگانه خود مسائل روزگار را می سنجد پذیرفتن و درک این موضوع، مشکل است زیرا در تصوّر وی آفتاب با آن قدرت انرژی و نور در یک مدار ویژه ای بحرکت خویش ادامه می دهد و با کمترین بی نظمی او منظومه شمسی را دچار مشکل می سازد.

اما اگر در سر سفره معنویت آل پیامبر صلی الله علیه و آله قرار بگیرد بینش کاملتری به جهان هستی و موجودات آن پیدا می کند مبنی بر اینکه خورشید با خانواده خودش و یا سایر کهکشانهائی که با این امکانات وسیع علم و صنعت از آمار و اسرار موجود شان خبری درست در اختیار نیست همگی در تحت قدرت خالق یکتا بوده و هر لحظه می تواند در کمیت و کیفیت آنها تصرّف کند امامت یک عهد و یا مقام و مسئولیت الهی است که در اختیار خاندان معصوم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و خود ایشان قرار گرفته است.

بعبارت دیگر: ولایت خداوندی بر تمام مخلوقات جهان هستی با اذن پروردگار متعال در چهارده معصوم علیه السلام یعنی حضرت محمّد و علی و فاطمه و یازده فرزندان معصومشان (صلوات الله علیهم اجمعین) تبلور یافت و در این صورت آفتاب عالمتاب مانند ذره ای که در تصرف کامل انسان است در اختیار ائمه هدی علیه السلام می باشد و کسی که آفتاب را از هنگام غروبش بوقت عصر بر می گرداند قادر است از بی نظمی آنها هم جلوگیری کند در هر حال نقص در بینش ماست که حقیقت امام را همچون آفتاب نمی توانیم بینیم.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

الامام كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ الْمُجَلَّلَةِ بِنُورِهَا لِلْعَالَمِ وَ هِيَ بِالْأَفْقِ بَحِثٌ لَا تَنَالُهَا الْآيْدَى (۱۳۳) والابصار.

امام مانند خورشید فروزان است که بنورش عالم روشن است و او در یک گوشه از جهان قرار گرفته که دیدگان قادر بدیدنش نیستند دست و قدرت بشر هم بوی نخواهد رسید [و نمی تواند آن را درک کند]

وقتی که حیات ورشد و سلامتی موجودات بوجود خورشید وابسته است و بانور و حرارتش تمامی جنبندگان را پرورش می دهد اگر انسان یا نبات یا هر موجود زنده ای دیگر در یک محیط بسته و بدون نفوذ نور آفتاب زندگی کند به یک سری کمبودهای جسمانی مبتلا می شود در نتیجه پژمرده گی در قیافه اش هویدا می شود.

امام در نور ولایت و امامت خود، تمامی موجودات خصوصا انسان را رشد می دهد و برای زندگی سالم آنها، میکروبهای خطرناک را از مسیر هدایت آنها دفع می کند و در حدیث شریف کساء خالق عالم می فرماید:

...وَعَزَّتِي وَجَلَالِي إِنِّي مَا خَلَقْتُ سِجَاءً مَبْنِيَّةً وَلَا أَرْضًا مِدْحِيَّةً وَلَا قَمَرًا مُنِيرًا وَلَا شَمْسًا مُضِيئَةً وَلَا فَلَكَامَا يَدُورُ وَلَا بَحْرًا يَجْرِي وَلَا فَلَكَامَا يَسْرِي إِلَّا لِجَلِّكَمَ وَمُحِبَّتِكُمْ (۱۳۴ ...)

بعزت و جلال خودم قسم، این آسمان موجود و زمین کشیده شده و ماه نورانی و خورشید روشنی دهنده و فلک حرکت کننده و دریای روان و کشتی سیار را نیافریده ام مگر برای بخاطر شما و دوستی شما پیامبر و اهل بیت (صلوات الله علیهم).

بنابراین جهان هستی تحت قدرت و ولایت اشیاء حسنی خداوند تبارک و تعالی یعنی حضرت محمّد بن عبدالله و صدیق طاهره (سلام الله علیها) و حضرت علی علیه السلام و یازده فرزندان معصومش (صلوات الله علیهم اجمعین) می باشد.

وجود پر برکت امام علیه السلام در عمق وجود بشر دانه های ایمان را پرورش می دهد و از میان خروارها خواسته های قلبی و غرائز

نفسانی برنامه های رشد و هدایت و تکامل وی را فراهم می سازد از آنجائی که انسان خود را در قالب محیط زمان و مکان و عالم ماده می بیند و اسباب توفیق خود را در رسیدن به کمالات و ارزشهای زندگی از همین راه انتظار می کشد و در مورد ماوراء ماده و جهان غیب و نقش آن در موفقیت های بشر، هیچ مطالعه ای ندارد و در باره خدای سبحان و عدالت و قدرت او اطلاعاتی دارد لیکن علم و آگاهی وی به باور و قبول قلبی مبدل نمی شود و در آنجا هم به جهت مادی می اندیشد.

غافل از اینکه جهان مادی و تمامی موجودات آن، از عالم غیب هدایت می شوند و اساسی ترین امیدها در روح و روان بشر از آن عالم ریشه می گیرد.

خورشید تمامی موجودات را پرورش می دهد و از ماده حیات بخش خود به آنها می دهد دانه ای که در زیر خروارها خاک دفن شده به برکت آفتاب جان می گیرد و از زیر خاک سر بر افراشته و به کمال خویش ادامه می دهد لیکن دانه را وظیفه ایست و آن اینکه تمامی این کمالات را که در خود می بیند از برکات خورشید بداند با اینکه اعتراف دانه به این واقعیت هیچ تاءثیری در برکت نور خورشید ندارد ولی قبول آن به امتیازهایش می افزاید.

وجود امام علیه السلام با نورانیت معنوی جهان هستی را در زیر پوشش خود قرار داده است و وجود این همه امکانات و نعمت ها در مسیر رشد و هدایت و تکامل بشر به آن آفتاب رحمت الهی وابسته است دوست و دشمن در زیر سایه رحمتش زندگی می کنند و در یک مقام و منزلت بلندی قرار گرفته است که بر همه عالم اشراف دارد و آنها را زیر نظر گرفته است هر کسی در هر گوشه ای از جهان نمی تواند خود را از دید ظریف و دقیق آن خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام مخفی کند بلکه به اعماق قلبها نفوذ داشته و از نیت ها خبر می دهند.

وانسان نمی تواند آن مقام و مسئولیت الهی را که در اختیار امامان معصوم علیه السلام قرار گرفته است درک کند همانطوری که دیدن آفتاب در ظرفیت چشمان بشر نمی باشد و او نمی تواند بطور مستقیم به خورشید تماشا کند نور ولایت و امامت هم از ظرفیت و توان درک انسان بالاتر است و او نمی تواند به یک عمل کوچک امام علیه السلام بنگرد و آن را تفسیر نماید بلکه به مجرد دیدن و یا شنیدن آن دچار عجز می شود و حضرت رضا علیه السلام می فرماید:

((وَهُوَ بِالْأُفُقِ حَيْثُ لَا تَنَالُهُ الْأَبْصَارُ وَلَا الْإِنْدَى)). (۱۳۵)

امام در یک جایگاه مخصوصی قرار گرفته که چشمان بشر قادر بدرکش نیستند و دست قدرتشان هم نمی تواند بدان راه پیدا کند.

فصل هشتم: امام چراغ نور افکن خداست

اشاره

در شب تاریک و ظلمانی، مطالعات انسان متر جدیدی را بکار می گیرد و اجسام نوری را می تواند درک کند یعنی آن اجسامی که دارای شعاع نوری هستند قابل شناسائی و تشخیص می باشند در این صورت دیدگان بشر از اطراف خود دست کشید و به بالای سر خود نگاه می کند ستاره گانی را در قیافه های کوچک و یا بزرگ با چشمک های نوری، می بیند بعد بیک نور بزرگی در اواسط هرمه قمری برخورد می کند که در مقابل حس بینائی وی بایک حجم بزرگ و شعاع نور زیاد قرار گرفته است و این کره ماه است که از همسایگان کره خاکی و از خانواده منظومه شمسی بشمار می رود. ماه ضمن اینکه فضای خود را روشنائی می دهد به همسایگان نزدیکش دست بخشش دارد و در برابر آنها احساس مسئولیت می کند و شب هنگام که زنجیرهای تاریکی شب کره زمین را به اسارت می کشد بفریاد او می رسد و آنچه در توان دارد در حق همسایه مضایقه نمی کند و این یک درس آموز بزرگی است حال به ماه که از آیات و نشانه های الهی است توجه کنیم پروردگار عالم چه اسراری را در آن آفریده است چون بعد از

خورشید دوّمین ستاره یا سیّاره ای که در میان اجرام کیهانی موقعیت خاصی داشته و افکار بشر را مجذوب خود ساخته است کره ماه است.

کره ماه یا همسایه دیوار به دیوار زمین

در تمام ایام سی روز وقتی که به آسمان نگاه می‌کنیم قیافه‌های متفاوتی از کره ماه در هر شب آشکار می‌شود و در وسط سی روز قرص و دایره کامل آن هویدا می‌شود که در اصطلاح حدیث به آن شب ((لیلۃ البدر)) گویند نور ماه هر چند در همین شب ۰۰۰/۴۶۰/ مرتبه کمتر از نور آفتاب است ولی در عین حال چراغی است که شبها سطح زمین را با نور ملایم و کمرنگ خود روشن می‌کند و از زمانهای قدیم در خدمت همگان بوده است.

با اینکه نیروی برق در حال حاضر از شدت احتیاج بشر باین چراغ فروزان الهی تا حدودی کاسته است اما اکثر روستائیان و دریانوردان و جهانگردان از نور آن کاملاً استفاده می‌کنند.

آیا نور موجود در کره ماه اکتسابی است؟

ج ماه نور خود را از خورشید می‌گیرد مانند آئینه ایست که در مقابل آفتاب قرار گرفته است آئینه نوری از خود ندارد لیکن قابلیت دریافت نور را دارد و با هر اشعه ای که تماس بگیرد فوراً در فضای دیگر آن را پخش می‌کند و این درس بزرگی است برای جهان بشریت، که دنبال احتکار نباشند و هر فیضی را که دریافت نمودند در اختیار دیگران قرار بدهند.

و در قرآن مجید خدای متعال به خورشید و ماه قسم می‌خورد و به چگونگی نورانیت آنها اشاره می‌کند و می‌فرماید:

وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا وَالْقَمَرُ إِذَا تَلٰیهَا (۱۳۶ ...)

قسم به خورشید و روشنائی آن و قسم به ماه وقتی که بدنبال آفتاب طلوع می‌کند، مفسرین گفته‌اند که اشاره به ماه در موقع بدر کامل یعنی شب چهارده است زیرا ماه در آن شب مقارن غروب آفتاب سر از افق مشرق بر می‌دارد. دو کلمه همیشه در آیات قرآن و روایات آمده است.

۱ نور.

۲ ضیاء گاهی آفتاب به کلمه نور و گاهی به ضیاء متّصف است و در آفتاب هم از کلمه نور استفاده می‌شود.

و در حدیث است که مراد از خورشید نبی اکرم صلی الله علیه و آله و مراد از ماه حضرت علی علیه السلام است و این دو بزرگوار اسرار جهان هستی می‌باشند و تشبیه کردن آفتاب و ماه و یاستارگان درخشان، به ایشان، از جهت این است که مردم اعم از باسواد و بیسواد بفوائد و منافع و آثار پر بار ماه و خورشید، هرچند اجمالاً آگاهی دارند و می‌دانند اگر خورشید نقاب بر سر کشد هیچ موجود زنده ای نمی‌تواند به حیات خویش ادامه دهد نقش وجودی رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت علی و یازده فرزندان معصومش (صلوات الله علیهم اجمعین) در حیات و رشد و تکامل مخلوقات الهی خصوصاً انسان، همانند خورشید و ماه است.

امام اختر راهنما

در یک شب ظلمانی اگر کسی بخواهد در مسیری حرکت کند نیاز قطعی بوجود چراغ‌های پر قدرت و نور افکن‌ها قوی دارد چون حسّ بینائی انسان در شعاع نور می‌تواند او را هدایت کند در غیر این صورت چشم را معنائی نخواهد بود زیرا چشم مانند دوربینی است که در کنار شعاع نور قادر به عکس برداری است.

وقتی که خورشید از فضای کره زمین غروب کرد تاریکی شب از راه می‌رسد موجودات تمامی کار و کوششها و فعالیتها را تعطیل کرده و در لانه و آشیانه خود به استراحت مشغول می‌شوند اما وقتی که ماه در جایگاه خورشید قرار می‌گیرد با نور خود به رفع

مشکلات موجودات قیام می‌کند و آنها را در برنامه های شبانه یاری می‌کند.

حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید:

الامام البدر المُنیر: (۱۳۷) امام مانند ماه شب چهاردهم است [که با غروب آفتاب هویدا می‌شود].

وَالسَّراجُ الزَّاهِرُ وَالنُّورُ السَّاطِعُ وَالنَّجْمُ الْهَادِي فِي غِيَابِ الدُّجَى. (۱۳۸)

امام چراغ فروزان، و نور طلوع کننده، و اختر راهنما در اعماق تیرگی هاست.

وَالدَّلِيلُ عَلَى الْهُدَى وَالْمُنْجَى مِنَ الزَّوْجِ. (۱۳۹)

امام راهنمای هدایت و نجات دهنده از هلاکت و بدبختی است.

نور ماه وستارگان و نور افکن‌ها در ظلمت شب مشکلات موجودات خصوصاً انسان را حل می‌کنند و فراز و نشیب های مسیر

زندگی را نشان داده تا وی را از گرفتار شدن به بدبختیها نجات دهند.

وجود مقدس امام علیه السلام مانند آفتاب و ستارگان راهنماست که در تاریکی ابرهای غلیظ جهالت و نادانی، افکار و اندیشه

جامعه انسانی را از گزند حوادث کبر و غرور و شرک نجات می‌دهد.

امام مانند نور افکن پر قدرت در یک فضای خیلی وسیع، قرآن مجید را زیر نظر گرفته واز دست بُرد ظالمان و هوا پرستان نجات

می‌دهد.

امام همان نور هدایت کننده الهی است که در مدت چندین قرن با وجود این همه اوضاع خطرناک و سردمداران کفر و نفاق

و شرک بر علیه قوانین آسمانی توانست سُنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله را با عظمت تمام نگهداری کرده واز نفوذ شیاطین انس و

جنّ برای تحریف واز بین بردن آن، جلوگیری کند.

امام احیاء کننده ارزشهای معنوی است و با آموزشها و پرورشهای ظاهری و باطنی خویش زمینه های خیر و سعادت و خوشبختی

جامعه انسانی را فراهم می‌کند.

بررسی مختصر از اوضاع بیست و پنج ساله

در یک نگاه به جوّ خطرناک، و تاریکی زمان، بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله این نکات در مورد امام، تحقق پیدا

می‌کند برای اینکه وضع مسلمین در یک شرائطی بود که دیگر برای نابودی اسلام جز مسلمانها دشمن دیگری مطرح نبود تمامی هوا

پرستان و یادگاران دوران جاهلی که در ظاهر لباس مسلمانی پوشیده ولی در باطن به همان عقیده و افکار وحشی گری وابسته بودند

و اسلام را وسیله ای برای تحقق خواستها و امیال نفسانی خود انتخاب کرده بودند واین حقیقت در کتب تاریخ و روایی از عامّه و

خاصّه آمده است ما به چند نمونه از اوضاع خطرناک آن زمان اشاره می‌کنیم تا روشن شود که بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و

آله اگر امامت نبود هیچ اثری از آئین الهی در دست نمی‌ماند واینکه خدای متعال می‌فرماید ما حافظ قرآن و شریعت هستیم یعنی

بوسیله امام در هر عصر و زمان قوانین الهی و سُنّت پیامبر صلی الله علیه و آله پاسداری می‌شود.

ابوبکر کاندید خلافت

عمر بن خطاب بیعت ابوبکر را بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله چنین تعریف می‌کند.

كَانَتْ بَيْعَةُ أَبِي بَكْرٍ فَلْتَةً وَقَى اللَّهُ الْمُسْلِمِينَ شَرَّهَا فَمَنْ عَادَ مَثَلَهَا فَاقْتُلُوهُ (... ۱۴۰)

بیعت ابوبکر یک کار نسنجیده و جنایت بار بود خداوند جامعه اسلامی را از شرّ آن نگهدارد بعد از این هر کسی به چنین عملی

دست بزند او را بکشید.

فَلْتَةُ: آن عملی را گویند که هیچ طرق معقولی در آن بکار گرفته نشده وقتی که عمر بن خطاب چنین تعریفی از بیعت ابوبکر دارد و

برای تکرارش حکم قتل صادر می‌کند نشان می‌دهد که در بیست و سه سال خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آسمان جهان اسلام بانور ولایت چنان روشن بود که هیچ احدی احساس ظلمت نمی‌کرد ولی به مجرد رحلت ایشان، دود غلیظ هوای نفس روز روشن را به شب تبدیل کرد.

اعمال ابوبکر ظلم و گناه و تجاوز وی را نشان می‌دهد و برای دیگران زمینه های ظلم و گناه و انحراف را فراهم می‌کند. دائماً می‌گفت که من در این مقام خلافت شک دارم که آیا برای من سزاوار بود بدینکار دست بزنم یا نه؟ (۱۴۱) و درجائی دیگر آمده است می‌گفت:

أَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَعَلَيَّ فَيْكُم. (۱۴۲)

مرا واگذارید که من بهترین شما مردم مسلمان نیستم جائی که علی علیه السلام در میان شماست.

۲ حضرت فاطمه (سلام الله علیها) را از ارث پدری و حق واقعی خودش محروم کرد فدک یک مکان بزرگ بازمین های زراعی در حال حیات پیامبر صلی الله علیه و آله به دخترش خانم فاطمه (سلام الله علیها) بادستور خداوند واگذار شد ولی ابوبکر از اولین روز خلافت پایه و اساس ظلم و تجاوز را بنیان نهاد ((و در هنگام مرگش می‌گفت ای کاش به چنین عملی در حق فاطمه (سلام الله علیها) دست نمی‌زد. (۱۴۳)

۳ شهادت اولیاء خدا و یگانه شخصیت اسلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله را نپذیرفت و گفت یا علی نمی‌توانم گواهی تو را در حق فاطمه (سلام الله علیها) قبول کنم در حالی که حضرت علی و فاطمه (سلام الله علیهما) معصوم و عزیزان درگاه خداوند که خداوند به خشم و غضب فاطمه (سلام الله علیها) ناراحت می‌شود.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لَغَضْبِكَ وَيَرْضَى بِرِضَاكِ. (۱۴۴)

و آیه تطهیر بیان کننده عصمت اهل بیت علیه السلام است.

۴ دستور داد خانه علی علیه السلام را آتش زدند که عمر بن خطاب می‌گفت یا باید با ابوبکر بیعت کنید و یا بخانه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله آتش زده و همگان را در آن می‌سوزانم. (۱۴۵)

۵ جنایتکارانی را مانند خالد بن ولید که مسلمانی را بدون علت بقتل رساند و در همان شب با زن وی زنا کرد مورد عفو و تشویق قرار داد.

و اما عمر بن خطاب

۱ در حین وفات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به او توهین و جسارت کرد وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود کاغذ و قلم و دوات برایم آماده کنید تا برای شما مطلبی را یادداشت کنم که بعد از من دچار اختلاف نشوید در این حال عمر برخاست و از آوردن قلم و دوات و کاغذ مانع شد و گفت: ((إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ)) این مرد [پیامبر] هذیان یا سخن لغو می‌گوید. (۱۴۶)

۲ بیعت ابوبکر را برای همه مردم واجب و لازم قرار داد و همگان را مجبور کرد تا با وی بیعت نمایند و آتش زدن خانه حضرت علی علیه السلام و با دسته تازیانه به سینه و شکم فاطمه (سلام الله علیها) زد که منجر به سقط جنین شد و ... نشان دهنده اوج تحمیل و اجبار و ظلم او بود. (۱۴۷)

۳ فوت پیامبر صلی الله علیه و آله را انکار کرد و سپس با تذکر ابوبکر پذیرفت و از این مطلب چه هدفی داشت تا باین روز مشخص نشده است. (۱۴۸)

۴ بیت المال را هر طور دلش می‌خواست مصرف می‌کرد برای عائشه و دخترش حفصه در هر سال ده هزار درهم می‌داد لیکن برای اهل بیت علیه السلام خمس را تحریم نمود.

برای خودش هشتاد هزار درهم از بیت المال بر می‌داشت ولی حق قطعی و مُسَلَّم حضرت فاطمه (سلام الله علیها) را تصرف کرد.

(۱۴۹)

۵ مغیره بن شعبه را که زنا کرده و با ادله شرعی باثبات رسیده بود مورد عفو قرار داد. (۱۵۰)

۶ با حکم خدا ازدواج موقت مخالفت کرد و آن را تحریم نمود. (۱۵۱)

۷ بدعت‌هایی که وارد دین مبین اسلام کرد یکی دوتا نیست به آدرس داده شده مراجعه شود. (۱۵۲)

و اما عثمان بن عفان

۱ هر نوع فسق و فجور را در جامعه رواج داد و اشخاصی مانند ولید بن عقبه شرابخوار و دروغگو را بر طبق آیات ۱۸، از سوره سجده و ۶، حجرات که مسلم بود به پست و ریاستی منصوب کرد. و او در حال مستی اقامه نماز می کرد و می گفت ای مردم، اگر شما علاقمند هستید من حالم خوب است به تعداد رکعات نمازهای یومیّه اضافه کنیم. (۱۵۳)

۲ سعید بن عاص را در کوفه مسئولیت داد و او به فسادهای ناگوار دست می زد که مناسب گفتن نیست. (۱۵۴)

۳ عبدالله بن سعد را والی مصر نمود مردم هر اندازه به عثمان از فساد وی شکایت می کردند او بطور مخفی وی را تشویق می کرد. (۱۵۵)

۴ حکم بن العاصی که از ناحیه رسول خدا صلی الله علیه و آله بخاطر اعمال زشت و کفر آمیزش از مدینه تبعید شده بود توسط وی به مدینه بازگشت بدون آنکه به اعمالش توبیخی کرده باشد. (۱۵۶)

۵ به خویشان خود بذل و بخشش‌هایی هنگفتی می کرد:

۱ بدخترانش چهار صد دینار ۲ بمروان صد هزار دینار ۳ به حکم بن العاص صدقات را که به سیصد هزار دینار بالغ بود بخشید و و (۱۵۷...)

۶ صحابه مورد احترام رسول خدا صلی الله علیه و آله را به ضرب و زندان و تبعید محکوم کرد مانند، عبدالله بن مسعود عمار یاسر، ابوذر غفاری، و... با اینکه صداقت و ایمان و جهاد و فداکاریها آنها از ناحیه خدا و رسولش صلی الله علیه و آله مورد احترام و پذیرش قرار گرفته بود. (۱۵۸)

۷ در چندین موارد از افراد فاسق مجازات و حدود الهی را تعطیل کرد. (۱۵۹)

۸ شریعت الهی را مورد استهزاء قرار داد. (۱۶۰)

اما معاویه ابی سفیان

۱ تحریف حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله در قتل عمار یاسر (رحمه الله). (۱۶۱)

۲ در تمامی سخنرانیها فحش و پرخاش بر حضرت علی علیه السلام را لازم و واجب قرار داد با اینکه آیات فراوان و احادیث زیادی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق امیرالمؤمنین علیه السلام بود مبنی بر اینکه ایشان، نفس پیامبر صلی الله علیه و آله و خلیفه و حجت خدا، و معیار شناخت مؤمن از منافق هستند. (۱۶۲)

۳ حضرت امام حسن مجتبی را مسموم کرد و فرزندش یزید (ملعون) حضرت امام حسین علیه السلام را شهید و حریمهای رسول خدا صلی الله علیه و آله اسیر و در شهرها برای تماشای مردم و اظهار قدرت خود می گردانید. (۱۶۳)

۴ در حدود چهل هزار نفر از مهاجر و انصار و فرزندانشان را بقتل رساند. (۱۶۴)

۵ و گروه زیادی از صحابه را در راه رسیدن خود به آرزوهای نفسانی خویش از راه اعطاء مال و ثروت و مقام و تهدید استخدام می کرد تا بتواند با ایجاد جوّنا سالم نورانیت آفتاب را در زیر ابر غلیظ نادانی و جهالت خود قرار دهد.

معاویه در یک سفر حج بعد از تسلط کامل بر مردم وقتی که به مدینه وارد شد دستور داد تا در کوچه و بازار با صدای بلند بگویند از عهد و امان معاویه بیرون است کسی که در مناقب علی و فضیلت اهل بیت علیهم السلام حدیثی روایت کند لعن و نفرین را برای آنها

به خطباء بصورت منشور قرار داد وقتی که به شام برگشت به تشیید قواعد پادشاهی خویش و تمهید تباهی شیعه امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه و آله) پرداخت و در نسخه واحده در تمام بلاد به جانب حکام و عمال منتشر کرد که نام دوستان علی و مُحَبِّین او را از دیوان عطایا محو کنند و ایشان را به قتل برسانند و هر کس را بدوستی آن حضرت متهم سازند اگر چه استوار نباشد به همان تهمت او را بکشند و سر از تنش جدا کنند و با انتشار این پیام در تمام شهرها عمال وی دست به جنایات بزرگی می زدند و هیچ کس جرأت نداشت که از حضرت علی علیه السلام حدیثی نقل کند و این برنامه ها ادامه پیدا کرد تا جائی که گروهی از قُرّاء ریاکار و فقهاء دنیا پرست احادیث زیادی در فضیلت بنی امیه جعل کردند و حضرت علی و اهل بیت علیه السلام او را هدف بهتان و تهمت ساختند و در اثر اعمال و رفتارشان اشخاص چاپلوس و دین فروش و منحرف به صحنه آمده و تمامی ارزشهای دینی را به باد استهزاء گرفتند (۱۶۵ ...)

ملاحظه و قضاوت

بعد از رحلت جانگداز نبی اکرم صلی الله علیه و آله هوا تاریک و ظلمانی شد موجودات موزی و زهر دار از زیر لانه های کینه و عداوت بیرون آمدند و برای گرفتن انتقام از روزهای روشن، بیست و سه سال خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله که در جهت معالجه و مداوا نمودن بیماران علیل و ذلیل و در بند لذت های مادی و حیوانی، پا به میدان نهاده و از هیچ کوششی دریغ نکرده بودند پیا خواستند و از ملاحظه چند صفحه، که تمام آنها از کتابهای معتبر اهل سنت نقل شده است این واقعیت بر هر صاحب وجدانی روشن می شود که بعد از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله اشخاصی روی کار آمدند و خود را قیم قرآن معرفی نمودند که به بیماری سخت و عمیق جهل و نادانی مبتلا بودند و هر لحظه توسط آنها میکروبهای فساد و انحراف تقویت می شد و جامعه اسلامی در یک موقعیت خیلی خطرناک قرار گرفته بود که یاد و نام اهل بیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یک گناه نابخشودنی بود و حتی نقل حدیث برای چندین سال ممنوع گردید و احادیث موجود را که در سنگ و پوستین نوشته شده بود جمع آوری کرده و یک جا در برابر چشمان مردم آتش زدند امامت آن آفتاب نورانی و رحمت الهی است که از میان این آتش سوزیها نظاره گر قرآن و سنت نبوی صلی الله علیه و آله بود و با این بسیج عمومی که بر علیه اسلام و قرآن، آغاز شده بود سرسختانه مبارزه می کرد و حضرت رضا علیه السلام می فرماید: امام بدر منیر و چراغ روشن و نور طالع و ستاره هادی در شب های ظلمانی و تاریک، و راهنمای هدایت و نجات دهنده از پستی و زشتیهاست.

فصل نهم: امام راهنمای گمشدگان و گرسنگان معرفت است

وقتی که نعمت های خداوندی مطرح می شود انسان به ناتوانی خود در شمارش و پی بردن به فوائد و آثار پربرکت آن، اعتراف می کند زیرا افکار و اندیشه وی را گنجایش درک این مهم نباشد و در آیات و احادیث هم به این نکته اشاره شده است که نعمت های الهی بی شمارند و هیچ حسابگری قادر نخواهد بود که نعم خداوندی را در شمارش محدود و معین کند حضرت علی علیه السلام می فرماید:

وَلَا يُحْصِي نِعْمَاتُهُ الْعَادُّونَ (۱۶۶ ...)

حسابگران و شمارش کنندگان نمی توانند نعمتهای او را [خدا] در اعدادی معین کنند.

ابزاری که در این رابطه مورد استفاده بشر قرار می گیرد تنها بظاهر و به یک بُعد قضیه می نگرد و فراتر از آن را نمی تواند ملاحظه و درک نماید و از این جهت زمینه های خطا و لغزش برای وی فراهم می شود و نمی تواند از آثار و فوائد پربرکت نعمت ها بهره مند شود زیرا هر نوع فائده از نعمت های خداوندی وابسته به شناخت انسان از اوست تا معرفتی برای وی حاصل نشود و موقعیت آن

نعمت گرانقدر را در سعادت و خوشبختی خود تشخیص ندهد هیچ توفیقی نصیب وی نخواهد شد.

مثال: عالم و دانشمندی که از صمیم دل بخدای متعال وابسته است و زهد خود را در آیه شریفه [لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ] خلاصه نماید یعنی بر چیزی که از دستش رفته تأسف نخورد و بر آنچه بدست آورده شادمان نباشد و در یک کلام به مسائل دنیوی خود وابسته نباشد.

وجود عالم یکی از بزرگترین نعمتهای الهی می باشد و در برکات وجودش بر اهل بلاد و منطقه، احادیث فراوانی وجود دارد که فعلاً متعرض آن نمی شویم.

اگر چنین نعمتی در یک شهر و یا روستائی وجود داشته و مردم از حقیقت زهد و تقوا و علم و دانش وی بی خبر باشند در این صورت چگونه بفکر این خواهند بود که در هر زمینه ای از او استفاده کنند اما اگر مردم را معرفتی از حقائق و اسرار وی بوده باشد در هر لحظه بدان توجه کرده و فائده های لازم را بدست می آورند و این نوع بی توجهی در اغلب موارد زندگی وجود دارد که انسان در متن نعمتهای الهی غرق می شود چون هر لحظه در اختیار وی از علماء و دانشمندان و یا سایر نعمتها هست لیکن کمبود معرفت به گوهر گرانقدر خسارتهائی را بدنبال دارد بنابراین برکت و فوائد هر چیزی وابسته بر این است که انسان چقدر بدان و آثار خیرش شناخت دارد.

آتش با خود برکاتی دارد از جمله نعمتهای خداوندی که در اختیار بشر قرار گرفته است و در موارد گوناگون از آن استفاده می کند وجود آتش است.

آتش ضمن اینکه یک وسیله اساسی برای فراهم کردن خواسته های انسان مطرح است و با حرارت خود در پخت و پز غذاهای لذیذ و با ایجاد فضای گرم در زمستان سرد، آسایش و استراحت او را تأمین می کند و در شبانگاهان راهنمایی گمشدگان، و هدایت به مقصد واقعی آنها را به عهده می گیرد در دوران قدیم، زندگی مردم وضع ویژه ای داشت از آن جمله در میان اعراب رسم بر این بود که در بیابانها از برای راهنمایی و دعوت گمشدگان و گرسنگان و سرمازده گان، بالای تپه ها و بلندی ها آتش روشن می کردند و هر کس متناسب با نیاز و احتیاج خویش، از آن استفاده می نمودند.

حضرت امام رضا علیه السلام در مقام و منزلت امام معصوم می فرماید:

الامام النَّارُ عَلَى الْإِفَاعِ، الْحَاظِلُ مِنْ أَصْطَلَى بِهِ، وَ الدَّلِيلُ فِي الْمَهَالِكِ مَنْ فَارَقَهُ فَهَالِكٌ. (۱۶۷)
اَلْإِفَاعُ: بالای تپه و محلی که از سطح زمین ارتفاع بیشتری دارد.
اَصْطَلَى: گرما و حرارت خواستن.

ترجمه: وجود مقدس امام معصوم علیه السلام مانند آن آتشی است که در بالای تپه ای قرار گرفته است و بر کسانی که نیازمند گرما و حرارت هستند گرما می دهد و بر افراد گمشده راهنما و هادی است هر کس در دوران زندگیش اگر از او جدا شود خودش رانابود کرده است.

در این جهان هستی مقام و منزلت امام معصوم علیه السلام از یک موقعیت خاصی برخوردار است و در صحرای بی یار و یاور، به گمشدگان مسیر کمال و معرفت و تشنگان آب زلال ایمان و یقین، یار و یاور و راهنما و سیر آب کننده می باشد همانطوری که آتش موجود در یک بلندی، به کاروان شب رو، امید و اطمینان می دهد و تمامی نگرانیها و یأس و دلهره های مسافران با دیدن شعله های آتش پایان می پذیرد و آنها را برای رسیدن به هدف و مقصود خودشان از مسیرهای درست و منظمی هدایت می کند وجود مقدس امام علیه السلام در میان جامعه انسانی، به تمامی دلهره و نگرانی و یأسها و انحرافها و لغزشها پایان می دهد و قلب های مضطرب و پریشان را امیدوار می کند و با برکت خود انسان را در کنار سرچشمه آب زلال ایمان و یقین به پروردگار عالم قرار می دهد و با سخنان معصومانه خویش قطرات آب حیات را در قلب او می ریزد تا تخم سعادت و خوشبختی و آسایش دنیا و آخرت در

آن جایگاه جوانه زند.

در دنیائی که علم و دانش و صنعت این همه سرگردانی و سردرگمی ایجاد کرده و فضای زندگی را چنان مسموم و خطرناک نموده که همگان به یک حیرت و بهت عجیبی گرفتار شده اند و روزگار برای همه مردم خصوصا جوانان، بیک شب تاریک و ظلمانی تبدیل شده است و جز یأس و نومیدی و حزن اندوه و نگرانی ... چیز دیگری در دست آنها نیست.

اما اگر مسیر علم و دانش و صنعت و ... در این روزگار تاریک و ظلمانی به آن نور ولایت و امامت جهت پیدا کند در این صورت ناراحتی های روحی و روانی مردم پایان می گیرد و همگان در یک امتیت و آسایش کامل بزندگی خود ادامه می دهند زیرا امام علیه السلام در میان مردم به تمامی احتیاجات و نیازمندیهای روحی و جسمی پاسخ مناسب می دهد و هر کس برای هر نوع نیازمندی خود، بدان روی آورد دست خالی نخواهد بود چون امام معدن و مخزن علم الهی است و با یک تماس هر چند کوچک و از راه دور نتیجه درخشانی نصیب انسان می شود.

وقتی که حضرت امام رضا علیه السلام در ادامه حدیث می فرماید: مَنْ فَارَقَهُ فَهَالِكٌ.

هر کسی از امام جدا شود و در افکار و اندیشه و برنامه های زندگیش راه جداگانه ای انتخاب کند با دست خود نابودی و هلاکت خویش را فراهم نموده است زیرا تمدن و پیشرفت جامعه انسان به این وابسته است که برای خود در تمام زمینه ها، الگو و معیارهای کامل انتخاب نماید تا برای هر لحظه از شرائط زندگی، سرگردانی و حیرت زدگی پیدا نکند.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

فَأَنَّهُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ (۱۶۸ ...)

امامان معصوم زنده کننده و حیات دهنده علم و دانش و معرفت، و نابود کننده جهل و نادانی هستند.

علم و دانش زمانی می تواند یک وسیله سالم، و تاءمین کننده آسایش و آرامش جامعه انسانی باشد که ارزشهای واقعی را احیاء کند و این در صورتی محقق می شود که افراد آگاه و کارشناس به ارزشهای انسانی، در متن زندگی قرار گیرند اگر بخواهیم به اسرار آیات الهی در تمام زمینه ها خصوصا در کلام الله مجید واقف شویم و از رنگ و خط و مرکب که کلمات را نشان می دهد پا را فراتر نهیم به وجود امام علیه السلام نیازمند می شویم زیرا او می تواند حقایقی را از بطون آیات الهی بخواند و آنها را چنان مُجَسِّم کند که با قرائت هر آیه قدرت و عظمت پروردگار عالم تجلی پیدا کند.

حضرت امیر علیه السلام در این مورد می فرماید:

فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانُهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ بِمَا أَرَاهُمْ مِنْ قُدْرَتِهِ (۱۶۹ ...)

خدای سبحان در کتابش برای بندگان خود تجلی و آشکار گردید و این تجلی به معنای رؤیت بینائی نیست بلکه قدرت و عظمت خدا در آن آشکار شد درک تجلی عظمت باری تعالی در قرآن مجید برای هر کس میسر نیست و این امام است که آن را درک و به بندگان خدای سبحان منتقل کند.

اساسی ترین عامل سرگردانی و بدبختیهای بشر جهل و نادانی او است و هر چند به علم و دانش و یا سایر امکانات مجهز باشد چون با سَمّ کشنده جهل مسموم است نمی تواند از علم و دانش برای آسایش و کمال خود یا جامعه استفاده کند امام نابود کننده جهل و نادانی است در بارگاه ارجمندهش هیچ موردی از جهالت وجود ندارد و همیشه زمینه های رشد را فراهم می کنند تا از جهل و نادانی مردم کاسته شود و این حقیقت کاملا مبرهن است اشخاصی که از این سر چشمه زلال معرفت رفع عطش نموده اند در هر موقعیتی قرار می گرفتند کوچکترین انحراف و غفلت نداشتند.

اگر جامعه انسانی در این قرن طوفانی و بلاخیز بتواند از هدایت و راهنماییهای امامت استفاده درستی انجام دهد بتدریج از خواب غفلت بیدار شده و به نادانی و جهالتهایش پایان می دهد این نهایت جهل و غفلت جامعه انسانی است که تمامی امکانات خود را

برای نابود کردن انسان و شخصیت او، و یا رواج دادن دروغ و فساد و ایجاد اضطراب و نگرانی در قلب هم نوعان از راه توهین و جسارت و هتک حرمت و ... بکار گیرد و تنها راه نجات در این روزگار تاریک و ظلمانی جهت یافتن به سمت روشنائی امامت اهل بیت پیامبر (صلوات الله علیهم اجمعین) می باشد.

فصل دهم: امام باران بیای رحمت خداست

امام باران رحمت خدا

در رشد و ترقی هر چیزی علل گوناگون دست بدست هم می دهند و زمینه رشد و تکامل او را فراهم می کنند و این علل در ذات خودشان معنای وسیعی دارند لیکن در تنهایی توان ایجاد اثر یا معلولی را ندارند اما وقتی که چند عامل و یا علت در کنار هم قرار گرفتند و هر یکی متناسب با خودش اثری را ایجاد کرده و آن را پرورش می دهد در مواردی علت ها در عرض هم قرار می گیرند و در این صورت از خود استقلال نشان می دهد.

مثال: در روئیدن گیاهی علل گوناگونی وجود دارد آب خاک خورشید اکسیژن و ...

اگر آب بدون خاک و یا خورشید بدون آب باشد هیچ وقت گیاهی بوجود نمی آید چون این علتها در عرض هم می باشند و هر کدام بصورت مستقل در علت وجود آن گیاه مطرح هستند با اینکه بیکدیگر نیازمندند لیکن در کنار آب خاک مستقلا مطرح است و هکذا ... در مواردی سلسله علتها طولی هستند یعنی در همان حالی که علت است معلول هم است.

مثال: باران از ابر و آن از بخار و آن از تابش آفتاب و ... ایجاد می شود هیچکدام استقلالی از خود ندارد.

وجود والدین در ایجاد فرزند بصورت علت مطرح است یعنی فرزند معلول وجود والدین است و آنها علت هستند در همان حال که بفرزندانشان علت هستند بوالدین خودشان معلول هستند.

لازم بذکر است:

که تمامی علل اعم از عرضی و طولی استقلالشان نسبی است نسبت به معلول استقلال دارند اما نسبت بعلت خودش استقلالی ندارد جهان هستی با تمام مخلوقات و موجودات معلول است و علت وجودشان رحمت خالق یکتا است و هر علتی هر چند بطور تسلسل، وقتی که به علت العلل یعنی خدای متعال واصل شود هیچ اراده و استقلالی از خود ندارد.

مثلا: علت هائی مانند ابر و باد و بخار و حرارت آفتاب و ... دست بدست هم می دهند و بعد از مدتی ابر غلیظی با رعد و برقه های پی در پی خودش را نشان می دهد در اینجا تمامی علت ها وجود دارند و معلولشان که وجود ابر بارانی است بطور کامل در آسمان مشاهده می شود آیا غیر از این علل، علت دیگری هم در ایجاد باران مؤثر است که اگر او نباشد تمامی این علتها هیچ تاءثیر قطعی از خود نخواهند داشت؟

ج: اساسی ترین علتی که تمامی علل ناقصه را کامل می کند و به اجتماع آنها حیات می دهد اراده و مشیت الهی است.

بعبارت دیگر: تحقق معلول زمانی است که علت تامه در کنارش باشد و تا علت ناقص است هیچ اثری یا معلولی محقق نخواهد شد ابر و باد و ماه و خورشید و ... همگی علل ناقصه هستند اما وقتی که اراده خداوند به این علتها پیوست در این صورت علت تامه محقق شد و معلول آن هر چه باشد تحقق می یابد و این توحید افعالی است و هر مسلمانی اگر چنین عقیده نداشته باشد از مفهوم ایمان بخدای متعال چیزی درک نکرده است.

اثر باران در حیات بشر:

وقتی ابر و باران در ذهن انسان مطرح می شود همگان را شناخت ویژه ای از آن وجود دارد و آن عبارت است از اینکه:

باران با قطرات پاک و زلالش تمامی کوه و دشت و بیابان را زیر نظر می گیرد و به نیازهای موجودات اعم از گیاه و حیوان می پردازد و در دامنه کوهها، گل و لاله و چمن سر سبز می رویاند.

ابرها مانند مادر دلسوز به سراغ فرزندان می رود و با تمام وجودش آنها را در رشد و تکامل یاری می کند و موجبات خوشحالی و شادابی و آسایششان را فراهم می سازد.

و با رعد و برقهایش سمومات مهلک و بیمار کننده موجودات را نابود می کند و هوای موجود را برای زیست سالم آماده می سازد.

امام ابر رحمت و باران پی در پی است

وقتی که انسان را در میان موجودات و مخلوقات الهی می یابیم می بینیم او هم مثل سایر مخلوقات برای رشد و ترقی و پیدا نمودن آسایش و آرامش های زندگی، نیازمند امکانات و وسایل رشد دهنده می باشد زیرا اگر اسباب پیشرفت و تکامل نباشد سرعت پژمرده می شود.

وجود مقدس امام معصوم علیه السلام، ابرهای رحمت خداوندی است که با قطرات پاک و زلال دستورات الهی بسراغ انسانها می آید و آنها را در هر گوشه و کنار از این جهان پیدا می کند و در سایه رحمتش قرار می دهد و مانند یک مادر مهربان قطرات آب زلال و حیات بخش را به دهان فرزندش می ریزد و آسایش های او را، از راه معرفت و کمال فراهم می کند و امیدهایش را زنده کرده و مانند ابری در بالای سرش قرار گرفته و از او پاسداری و حمایت می کند و با نهی از اعمال منکر، سُمومات مهلک را از فضای زندگی دفع نموده تا در مسیر تکامل وی مانعی وجود نداشته باشد و در این مورد احادیثی وجود دارد.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

الإمام السَّحَابُ الماطر، والغيثُ الهاطل، والشمسُ المضيئة والسَّماءُ الظَّليَّة، والأرضُ البسيطة، والعَيْنُ الغَزيزة، والغديرُ والرَّوضَةُ. (۱۷۰)

امام ابر بارنده و باران پیاپی، و آسمان سایه افکن، و زمین گسترده و چشمه جوشان، پر آب و گلزار است.

الغزيرة: پر آب یا ناقه پر شیر، چشم آشکبار.

الغدير: آبگیر، جای جمع شدن آب باران در بیابان.

الرَّوضه: باغ گلستان، گلزار، سبزه زار.

در جهان امروز وجود الگو در هر موردی، از امتیاز و ارزش بیشتری برخوردار است زیرا تمدن و یا پیشرفتهای بدان وابسته است و از آنجائی که فکر بشر قادر به ساختن الگو نیست و نمی تواند با افکار و اندیشه خود به چنین کاری دست بزند و این خدای تبارک و تعالی است که مخلوقات خود را اعم از، زمین و آسمان، حیوانات بنابات و ... بدون نقشه های قبلی آفرید و از هیچ کسی در آفرینش مخلوقات و سیما و شکل آنها کمک نگرفت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

انشاء الخلق انشاء و ابتداء ابتداء، بلا روية اجالها و لا تعجربة استفادها ... (۱۷۱)

پروردگار عالم، مخلوقات را آفرید و ایجاد آنها از یک ابتداء خاصی آغاز گردید [یعنی قبل از آنها چنین نقشه و یا طرحی نبود] و بدون اینکه از یک طرز و روش یا تجربه ای استفاده کند مخلوقات را ایجاد فرمود.

اما انسان وقتی که می خواهد بکاری دست بزند ابتداء نیازمند نقشه و طرح است و بعبارتی: اگر الگو و معیاری نداشته باشد نمی تواند چیزی را ایجاد کند.

مثال: علم و تکنولوژی طرح ساختمانی و شیوه پرواز هواپیماها را از پرنده گان دریافت می کنند یا کار آئی را دارها را از خفاش و زنبور عسل و ... استفاده می کنند و در این زمینه مطالب زیاد است و علاقمندان می توانند به کتابهایی در این رابطه مطالعه کنند.

اما در مورد کمال و پیشرفت خود انسان

در هر زمینه ای الگوئی ضرورت دارد و بوسیله کمال الگو، فکر انسان هم می تواند چیزهای قابل توجهی تهیه کند در مورد اینکه انسان با کدام الگو می تواند الفت پیدا کرده و خود را از جهان محسوس، بیک جهان معقول منتقل سازد باید مقداری مطالعه شود تا از راه فکر سالم بتوان بیک نکته روشنی دست پیدا کرد اگر معیار کمال بشر امام علیه السلام است یک انسانی که در میان جامعه بشری حیات معقول را چنان تقویت نموده است که بعنوان آیت عظمای الهی در میان خلایق مطرح است و انسان اگر در رسیدن به سعادت و کمال، طرح و نقشه یا الگوئی را ملاک خویش قرار دهد باید از پیشوایان معصوم علیه السلام پیروی کند.

انسان هنگامی که در مسیر الگوهای الهی قرار می گیرد بیک معماری بزرگی با همین نقشه و طرح موجود دست می زند و از موجود خاکی حقیقتی می سازد که همیشه در اندیشه رسیدن به حیات معقول است و برنامه های زندگی را در چهارچوب همین معنی، پیاده می کند.

وقتی که حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید: امام ابر بارنده و باران پی در پی و آسمان سایه افکن و زمین گسترده و چشمه پر آب و جوشان ... است معنای وسیعی از یک الگو و معیار کامل را بیان می کند و هر انسانی در یک زندگی معقول وقتی قرار می گیرد صاحب آثار نیک می شود و با تفکر و اندیشه و اعمال خیر و مثبت و نیکش، سعادت خود و دیگران را فراهم می سازد.

در دست داشتن چنین معیار و الگو برای جامعه انسانی، بزرگترین لطف و رحمت الهی است بشر نمی تواند قوانین و برنامه های کاملاً ایده آل وضع کند و آنها را برای رسیدن به خیر و سعادت بکار گیرد چون که وی در حیات محسوس چنان غرق شده است که نمی تواند از حیات و جهان معقول احساسی داشته و مطابقش وضع قانون نماید.

لیکن پروردگار متعال با وجود امام و پیشوایان معصوم علیه السلام جامعه انسانی را از چنین گرفتاری نجات داد چون پیامبر و امام عقل کل است و هیچ کس را شبهه ای زیان و خطر در دستورات و قوانین و برنامه های آنها وجود ندارد زیرا کمال معرفت و صداقت و شخصیت و عقل آنها از ناحیه خداوندی مورد تائید قرار گرفته است چنانکه در فصول گذشته متذکر شدیم و وجدانهای پاک انسانهای تاریخ هم، با سیره و سخنان آنان وقتی که آشنا می شود بامیل و علاقه و رغبت تمام، تبعیت و اطاعت از دستورات آنها را برخورد واجب و لازم می داند بنابراین وجود امام علیه السلام بعنوان الگو و معیار بزرگترین لطف و عنایت خدای سبحان برای جامعه انسانی است و در این مورد یکی از دانشمندان بنام [ژان ژاک روسو] می گوید: برای کشف بهترین قوانین که به درد ملل بخورد یک عقل کل لازم است که تمامی شهوات انسانی را ببیند ولی خود هیچ حس نکند با طبیعت هیچ رابطه ای نداشته باشد ولی آن را کاملاً بشناسد، سعادت او به ما مربوط نباشد ولی حاضر شود به سعادت ما کمک کند در یک قرن خدمت کند و در قرون دیگر نتیجه بگیرد بنابر آنچه گفته شد فقط خدایان می توانند چنان که شاید و باید برای مردم قانون بیاورند. (۱۷۲)

و چون ایشان مسیحی هستند تعابیر خدایان و مشابه را در مطلب آورده اند، وقتی که انسان در یک عرفان و معرفتی قرار گرفت که تمامی وابستگیها را کنار زد و خود را در هر حال شب و روز و در هر زمینه ای وابسته خدا کرد و رنگ خدائی بخود گرفت شکی وجود ندارد که پیروی و تبعیت از او، راه امید و نجات انسان را در بهترین شرائط تأمین می کند.

برای اینکه انسان از راه وابستگی بخدای متعال و عرفان حقیقی بدان، مجموع علتها را در خود جمع می کند و در کنار هر معلولی نقش علت تامه را ایفاء می کند وقتی که برای ایجاد باران علل گوناگون دست بدست هم می دهند و با اراده و مشیت الهی که علت تامه در ایجاد هر چیزی است ممزوج می شوند تا قطرات باران شروع به باریدن می کند.

در مورد انسانی که می خواهد حرکتی را شروع کند اثرات درخشانی از خود نشان دهد باید بدین موضوع توجه شود که او یک علت ناقصه است و برای ایجاد اثری علت تامه ضرورت دارد و هیچ انسانی به تنهایی نمی تواند چنین اثری را ایجاد نماید اما وقتی

که همین انسان در یک وابستگی عمیق بخدای متعال واقع شود تا جائیکه تمام لذّات زبرایش در مناجات و عبادات و اطاعات معنی پیدا نمایند می تواند در کنار تمام معالیل، بعنوان علت تامّه قرار گیرد.

فصل یازدهم: امام پناهگاه بندگان خداست

امام پناهگاه بندگان خدا

تمدن و پیشرفت جامعه انسانی وقتی که مورد بررسی قرار می گیرد معانی متفاوتی بذهن آدمی خطور می کند مبنی براینکه: تمدن چیست؟ و چگونه بدست می آید؟ آیا تمدن یک انسان در پیشرفتهای مادی وی خلاصه می شود چه اگر فردی بتواند از طرق گوناگون بدان دست پیدا کند متمدن است؟ یا اینکه مراد از تمدن پیدا کردن اسباب و طرق لازم، به جهان معقول است؟ و در یک کلام: آیا پیشرفتهای بشر درجهان معقول، متمدن بودن وی را معنا می دهد یا اینکه معنای تمدن او، این است که در جهان مادی و احساس پیشرفتی حاصل کند؟

در هر حال پاسخ این همه سئوالات وابسته براین است که انسان خودش را بشناسد چون از راه خود شناسی می فهمد کسی و در چه شرائطی متمدن خواهد بود در یک قدم بسوی خود شناسی وضعیّت انسان تغییر پیدا می کند زیرا بینش وی بجهان موجود و حقائق آن عوض می شود و در چهار چوب همین معرفت و شناخت برنامه ریزی ها را شروع می کند تا اینکه بتواند با رسیدن به حیات معقول تمدنی حاصل کند و در این صورت معنای تمدن، در تکامل روحی او خلاصه می شود زیرا انسان با یک سرمایه خیلی کامل پابمیدان زندگی نهاده است و آن عبارت از [نفخت من روحی] ... می باشد که در هیچ مخلوقی جز انسان وجود ندارد برای بکار گرفتن این سرمایه عظیم و ظریف، که تمدن بشر بدان وابسته است برنامه ریزیهای خیلی دقیق و منظمی لازم است و به همین جهت است که در اصیل ترین عبادت و ارتباط با خدا، حداقل روزی ده مرتبه باید گفته شود [اهدنا الصراط المستقیم] چون بشر هر لحظه در پرتگاه سقوط قرار گرفته مانند جسم سنگین که در فضا قرار گرفته است اگر پایه و نگهدارنده آن برداشته شود به سرعت سقوط می کند و قرآن می فرماید: اِنَّ الْاِنْسَانَ لَفِيْ خُسْرٍ اَلَّذِيْنَ اَمْتَوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ. (۱۷۳) انسان هر لحظه با خسران و ضرر مواجه است مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال شایسته انجام دهند.

اگر انسان را رها کنند همیشه رو به پائین و جنبه مادی می رود و تاریخ هم این را ثابت کرده و دلیلی ندارد که ما در باره انسان مبالغه کنیم بلکه باید انسان را آنچنان که هست، بپذیریم ولی بدانیم سرمایه بزرگی دارد که باید به فعلیّت برسد اگر به فعلیّت برسد معنای تمدن وی حاصل می شود.

معنای تمدن و ابزارش

توضیح

تمدن انسان معنای ویژه ای دارد زیرا خود انسان در میان تمام مخلوقات الهی ویژه گی دارد چون موجودی که از خاک آفریده شود و در مدّت زمانی بتواند خود را به مقام خلیفه الهی نائل کند یک مخلوق ویژه ای هست که به بزرگترین و لطیف ترین سرمایه ها مجهّز و مُسلّح است و معنای تمدن برایش عبارت است از اینکه او بتواند این مقام رفیع و عظیم را کسب کند در غیر این صورت تمدنی برایش وجود ندارد و از همین مسیر باید وارد جامعه شد و افراد متمدن و مّرتّقی را شناسائی کرد زیرا پیشرفتهای که از علم و دانش و صنعت وارد محیط زندگی بشر می شود و انسانهایی که در این راستا، به اختراع و اکتشافاتی دست زده اند با کدام متد و روشی این گونه مسائل را برای جامعه انسانی ترقی و تمدن معنی می کنند زیرا این گونه برنامه ها درجهان بیرون است تمدن و ترقی

انسان از درون باید شروع شود یعنی پوشیدن لباس به رنگ های متنوع، یا ماشین و ساختمانهای سر بفلک کشیده و تولید جنگ افزارهای مخرب و کشنده وو... نمی تواند در معنای تمدن بشر سهیم باشد جایی که از درون وی تمدنی حاصل نشده است. به تعبیر دیگر: جایی که قلب و روح و روان بشر هنوز به گسترده دامهای خطرناک برای هم نوعان خود اشتغال دارد و از راه دروغ، ریا و تظاهر و نفاق چاپلوسی، حسادت و کبر و ظلم، ترور شخصیت و تحریف ارزشهای زندگی، وارد برنامه های ترقی و پیشرفتهای خود می باشد چگونه و در چه شرائطی برای وی می توان گفت که ایشان یک فرد متمدنی است تمدن انسان عبارت است از: عدالت، انصاف، مهر و محبت، نوع دوستی رعایت حقوق دیگران، توجه به ارزشها زندگی از راه معنویت، و در یک کلام انسان متمدن کسی است خود را تسلیم خدا کند و جز او چیزی را مؤثر در امورات نداند و خود را در تمامی برنامه هایش بخدا وابسته نماید رضایت و خوشنودی او را ملاک خویش قرار دهد این معنای تمدن انسان است و هرگاه این گونه اعمال و بینش در جامعه بشری شکل پیدا کند و همگان در معاشرتها و مباشرتها و در تمام مراحل زندگی از مسیر وابستگی بخدای متعال حرکت کنند بطور یقین وارد معنای تمدن شده اند در غیر این صورت، با ظلم و کشتار و حسادت و جنایت و یا با فضاوردی و مانند اینها نمی شود جامعه را متمدن معنا کرد.

ابزار تمدن:

هر وسیله ای که در انسان چنین شناخت و معرفتی ایجاد کند و او را در یک وابستگی کامل به خدای متعال قرار دهد ابزار تمدن است.

پیشوایان معصوم انبیاء و امامان معصوم علیهم السلام کاملترین وسیله تمدن هستند و خدای متعال آنها را برای تحقق همین هدف در میان جامعه بشری مبعوث فرموده است تا زمینه های لازم برای مردم از هر جهت فراهم شود وجود مقدس امام معصوم علیه السلام در اوج کمال و ترقی و تمدن واقعی قرار گرفته است و جهان هستی یک پارچه در قدرت و اختیار اوست با موجودات جهان مجرد اعم از ملائکه و جن ارتباط دارد صدا و سخنان آنها را می شنود و بازبان هر کدام پاسخ می دهد حتی حیوانات هم خود را تسلیم او هستند و مشکلات شان را با امام در میان می گذارند و ایشان بحل گرفتاریهای شان قیام می کند و موانع را از سر راه آنها بر طرف می سازد.

در این مورد بیک داستان توجه شود:

روزی حضرت امام صادق علیه السلام در ایام خلافت منصور وارد کوفه گشت و بعد از مدتی چون قصد عزیمت به مدینه نمودند علماء و فضلاء شهر کوفه حضرت را مشایعت کردند سفیان ثوری و ابراهیم ادهم، هم از گروه بدرقه بودند این گروه مشایعت کنند جلوتر از امام صادق علیه السلام در مسیر حرکت می کردند که ناگاه به شیری برخوردند که در سر راه بود ابراهیم ادهم به آن مردم رو کرد و گفت بایستید تا جعفر بن محمد علیه السلام بیاید تا به بینیم با آن شیر درنده چه می کند.

حضرت تشریف آورد و جریان شیر را بخدمتش عرضه داشتند حضرت بطور مستقیم به سمت آن حیوان حرکت کرد تا به او رسید و از گوش یا، یالش گرفت و به کنار کشید آنگاه رو کرد بمردم، و فرمود: آگاه باشید اگر مردم در اطاعت خدا باشند بطور یقین تمام مخلوقات حتی حیوانات وحشی هم در اطاعت آنها خواهند بود. (۱۷۴)

پیروی و اطاعت خدا با معیارهای کاملش که در اختیار نوع بشر قرار داده است بزرگترین ابزار تمدن است و امامان معصوم علیهم السلام الگوهای خداوندی هستند و در هر زمینه ای موجبات تمدن و تکامل آدمی را فراهم می کنند و در شعاع نور ولایت ابزار دیگری، که در جهت متمدن ساختن روان و اندرون بشر مطرح است هویدا می شود عمده و اساسی ترین وظیفه انسان در رسیدن به کمال و پیشرفت، آشنا ساختن روح و روان و اندرونش با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد.

اگر تمدن به آن معنایی که گفته شد در اندیشه مردم قرار گیرد باید همیشه به جهان اندرون فکری کرد زیرا تمدن به معنای

گرفتاری و مشکلات و دردهای بی درمان که نیست بلکه اساس تمدن بر این است که آدمی در بهترین شرائط محیط درونی خود را اداره کند و از میکروبهای کشنده و مسموم کننده گناه و معصیت، حسادت و کینه و ظلم و ... نجات یابد و بیک بهداشت روانی وسیعی خود را مهیا کند به چنین فردی می توان گفت که در حوزه تمدن کار می کند وقتی که خود را به مرحله عدل و انصاف رساند که در میان دوست و دشمن، قوم و خویشان، و بیگانان منصفانه معاشرت می کند فرد متمدن است.

در جهان امروز غفلت و نادانی انسان به سطحی رسیده است که نمی داند معنای تمدن چیست؟ و خود را در یک سری برنامه های غرور انگیز غرق کرده است و با اینکه در سقوط و هلاکت قرار گرفته است از واژه تمدن استفاده می کند در اینجا بطور مختصر اعمال و رفتارهایی که نشان تمدن واقعی و یا کاذب است اشاره می شود:

برنامه های روزانه یک انسان متمدن از دیدگاه فرهنگ اسلامی

- ۱ معرفت و شناخت به پروردگار عالم، مبنی بر اینکه جهان یک پارچه در اختیار اوست. ۲ انجام فرائض و عبادات. ۳ توجه به حقوق تمامی انسانها، اعم از خانواده و بیگانگان. ۴ کار و کوشش با جِد و جهد تمام بدون وابستگی بآن. ۵ رسیدگی به امورات تربیتی اهل و عیال و جلوگیری از اعمال پست و گناه. ۶ مدیریت کامل درون و برون با معیارهای حیات معقول.
- ۷ حل مشکلات دیگران به اندازه توان و قدرت.
- ۸ پاسداری از ارزشهای معنوی.
- ۹ پرداختن به تهذیب نفس از راه مهار کردن غرائز.
- ۱۰ عدم تجاوز و مزاحمت بحقوق همسایگان.
- ۱۱ داشتن مهر و محبت و صفای قلبی برای تمام مردم خصوصا برادر مسلمان.
- ۱۲ سود و زیان و خیر و ضرر خود و برادران دینی را یکی دانستن.
- ۱۳ پذیرفتن غیب و نقص و اعتراف به ناتوانی و عجز.
- ۱۴ محاسبه اعمال مثبت و منفی در آخر هر روز از زندگی.
- ۱۵ تجارت و کسب و درآمد از راه حلال.
- ۱۶ عدم اسراف و تبذیر در تمام برنامه های زندگی اعم از غذا و پوشاک و استراحت.
- ۱۷ فراهم کردن اسباب خیر و سعادت و کمال خود و دیگران.
- ۱۸ پرهیز از اعمال و گفتار دروغ بهتان غیبت فحش و پرخاش ...
- ۱۹ با توسل و استمداد به امام عصر (عج) به تمامی نگرانی و دلهره و اضطراب و تشویشها پایان می دهد.
- ۲۰ در تمامی اموراتش ملاک رضا و خوشنودی خداست.

برنامه های روزانه یک فرد متمدن از دیدگاه فرهنگ شیطانی

- ۱ بی توجهی کامل بخالق جهان هستی.
- ۲ هدف قرار دادن لذتهای دنیوی.
- ۳ تجاوز به حقوق تمام انسانها اعم از خانواده و بیگانگان.
- ۴ عدم توجه به جنبه های معنوی و مذهبی و اصول تربیتی.
- ۵ ایجاد مشکلات برای خود و دیگران.

- ۶ حامی جریانات شیطانی و هواهای نفسانی.
 - ۷ رعایت بهداشت ظاهری.
 - ۸ آلوده گی به تمام اعمال و کارهای فساد و گناه.
 - ۹ سود و منفعت خود را فقط مدنظر قرار می دهد.
 - ۱۰ نپذیرفتن عیب و نقص و احساس غرور و کبر و سلطه گری.
 - ۱۱ محاسبه درآمدهای مادی بدون توجه به جنبه های معنوی.
 - ۱۲ اسراف و تبذیر در تمام برنامه هایش.
 - ۱۳ عدم احساس وظیفه و مسئولیت در جریانات زندگی.
 - ۱۴ ظلم و طغیان و خشونت و رباخواری و هتاکي وو...
 - ۱۵ تمامی ارزشهای انسانی را در لذتهای حرام و گناه قرار دادن.
 - ۱۶ بی توجهی به حقوق والدین و همسایگان...
 - ۱۷ بی اعتنائی به فساد اخلاقی خود و عیال و فرزندان...
 - ۱۸ تشویق گناهکاران و فراهم کردن اسباب انحراف.
 - ۱۹ برای خیر و سعادتش فکری انجام نمی دهد لیکن برای فساد و گناه اوقات زیادی مصرف می کند.
 - ۲۰ خود را عامل اصلی پیروزی و موفقیتها می داند و اسباب غیبی را در این مورد اعتنائی ندارد.
- موارد کثیره ای است که با ملاحظه اقسام موجود، می توان آنها را نیز پیدا نمود.
- در طول تاریخ این همه گرفتاریها گریبانگیر انسان گشته و در رنج و زجرهای متنوع دست و پا زده که عمده آن همان درد بی درمان است که به جهت نا آگاهی از ((حیات معقول)) نوش جان می کند به قول ((ابن سینا)) در کتاب اشارات جلد سوم ((کسی از نداشتن کمال رنج نمی برد که معنای کمال را درک نکرده باشد)) در صورتی که درمان همه این مشکلات و چاره همه بیچاره گیها مربوط به این است که نمی خواهد اعتراف کند که حیات حقیقش باید از بالا اداره شود و او از ناحیه خود که دائما با حواس و تعقل محدود و مخلوط به خواسته های خود طبیعی اوست نمی تواند زندگی آرمانیش را تاءمین کند.
- در فرهنگ اسلام وسایل و اسباب پیشرفت و تمدن انسان زیاد است لیکن مشروط براینکه آن ابزار و اسباب در شعاع نور ولایت و امامت آبدیده شود تا بتواند در هنگام استفاده، تمدن اسلامی را در اختیار آدمی قرار دهد.
- حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:
- الإمام الأمين الرفیق، والوالد الشفیق والاخ الشقیق وکالام البرة بالولد الصغیر و مفرع العباد. (۱۷۵)
- امام امینی رفیق، و پدر مهربان، و برادر همزاد و همانند مادر دلسوز و نیکوکار به فرزند خردسال، و پناهگاه بندگان است.
- اینکه مقام و موقعیت امام معصوم علیه السلام معیار و الگوی کامل برای تمدن و تکامل بشر است و خدای سبحان بدین وسیله خیر و سعادت و کمال انسان را مورد توجه قرار می دهد.

نکته مهم

روح و روان بشر را به سادگی نمی توان مورد توجه خویش قرار داد بلکه باید راه مناسبش را پیدا کرد و آن عبارت است از اعتماد قلبی او نسبت به مربی یا گوینده و موعظه کننده...

به هرحال رمز توفیق یک انسان در پند موعظه و تربیت دیگران این است که قلب او را متوجه خود سازد چون تمام پذیرشها بدان

وابسته است و حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید:

قُلُوبُ الرِّجَالِ وَحُشِيَّةُ مَنْ تَاءَلَّفَهَا أَقْبَلَتْ إِلَيْهِ. (۱۷۶)

دل‌های انسانها وحشی و مضطرب است هر کسی بتواند با آن الفتی حاصل کند بدان روی می‌آورند.

کلمه رجال که به معنی مردان است از باب مصداق بارز بیان شده است چون دل‌های زنان زودتر جذب می‌شوند بجهت احساسات و عواطف شدید که در دل دارند لیکن دل‌های مردان از عواطف و احساسات کمی برخوردار است و لذا جذبش مشکل است.

حضرت می‌فرماید: اگر کسی بتواند از راه مناسبتش وارد شود و آن حیوان وحشی را آرام کند و در آن جایگاه دقیق و ظریفی که با تظاهر و ریا سر و کار ندارد و تنها چیزی که مطرح است علاقه و محبت است، جای پائی برای خود باز کند به تمام خواسته‌هایش خواهد رسید بشر در طول تاریخ از همگان فرار کرده و به هیچ کسی اعتماد نکرده و در یک حال اضطراب و وحشت قلبی بزندگی ادامه می‌دهد تنها کسانی که توانستند این دل‌های پریشان و وحشی را رام کرده و در کنار خودشان قرار دهند پیشوایان معصوم علیه السلام و راه روان آنها هستند و در این کلام معصوم علیه السلام که می‌فرماید: امام امین است.

مقام اول

یعنی قبل از هر امتیاز، مسئله اعتماد مورد توجه بشر می‌باشد تا کسی امین نباشد قلب آدمی بوی اعتماد نخواهد کرد.

مقام دوم: رفاقت اوست یعنی یک فرد امین اگر در مقام رفاقت افرادی قرار گیرد تمدن و پیشرفت آنها را در تمام زمینه‌ها فراهم می‌کند.

مقام سوم: امام پدری رثوف و مهربان است، رافت و مهربانی که در قلب پدر برای فرزند می‌باشد در هیچ کسی پیدا نمی‌شود و با سرمایه‌های گزاف قابل ایجاد هم نمی‌باشد بلکه این بر مقتضای فطرت خدا دادی آفریده شده که مانند یک پاسدار و محافظ در تمام ایام عمرش از لحظات زندگی فرزندش مراقبت می‌کند و عمر شیرین خود را برای آسایش و آرامش‌های وی از دست می‌دهد و به تمامی بلا و حوادث ناگوار روزگار جانش را سپر قرار می‌دهد تا بفرزندش آسیبی نرسد.

مقام چهارم: برادر همزاد است، مقام برادری برای هر کس مشخص است که تکیه گاه انسان در روزگار سخت و تنهایی است و در تعبیر از برادر به ستون فقرات استفاده شده است حتی در حادثه کربلا، وقتی که حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام به بالین برادرش حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام آمد دید برادرش در خاک و خون، دست و پا می‌زند فرمود: أَلَا إِنَّكَ سَرَّ ظَهْرِي وَقَلَّتْ حِيلَتِي. (۱۷۷)

با شهادت تو پشتم شکست راه و چاره ام کم شد.

قیام انسان بوسیله ستون فقرات صورت می‌گیرد و بوسیله برادر، آدمی در برابر تمام مشکلات روزگار احساس تنهایی نمی‌کند.

مقام پنجم: مادر نیکوکار به فرزند خرد سال است.

فرزند خرد سال در تمام زمینه‌ها نیازمند است و با تمام وجودش محتاج حمایت هاست و هیچ کسی جز مادر، یارای آن نیست زیرا ممکن است کسان دیگر در مواردی به یاد او شوند و خواسته‌هایش را برطرف سازند لیکن پرستاری وی چنان سخت و دردآور است که تنها مادر کاندید آن همه دردها و رنجها می‌شود شب و روزهایش را در کنار او سپری می‌کند و در هنگام خواب و غذا و پوشاک و گردش و لذت و آسایش و آرامش و استراحت وی را بر خود ترجیح می‌دهد ممکن است این گونه خدمات از دست دیگران هم ساخته باشد و با گرفتن پول و یا امتیازاتی، خود را در مقام پرستاری طفلی قرار دهد لیکن نمی‌تواند بی‌خوابی و خستگی و گرسنگی و... و هر خدمت لازم را برای خودش شیرین و گوارا بداند این فقط مادر است که خواب و استراحت و آسایش فرزندش را از خود می‌داند و کوچکترین گلایه و شکایتی ندارد و در این راه هیچ نوع فرد و اجرتی را، جز خیر و سعادت بچه اش، مدّ نظر قرار نمی‌دهد.

مقام ششم: پناهگاه بندگان است.

مکانی که آدمی را در مقابل حوادث و ناگواریهای روزگار بیمه می کند و از گزند و خطرات آنها وی را نجات می دهد پناهگاه است و این تعبیر تنها بیک محیط یا مکان در بسته صدق ندارد بلکه انسانهایی که مردم را از حوادث تلخ و سوزان روزگار اعم از روحی و جسمی نجات می دهند و آنها را از پرتگاه سقوط به عصیان و انحراف و از دست دادن ارزشهای انسانی نگهداری می کنند پناهگاه هستند یکی از عمده ترین مسائل در تقویت روح و روان بشر داشتن یک پناهگاه است وقتی که وی را پناهگاهی باشد که در روزهای سخت و دشوار بدان پناه برده از جنگ خطرهای نجات یابد در دل و روانش، آرامش حاصل می شود این یک واقعیت است که انسان در هر مورد از موارد زندگی بداند روی می آورد.

جمع بندی و ملاحظه

مقامات ششگانه ابزار و اسباب پیشرفت و تمدن انسان است و بدین وسیله از ناراحتی های روحی نجات می یابد و همیشه با قدرت و قوت تمام در پله های زندگی قدم بر می دارد و هیچ نوع خطری وی را تهدید نمی کند.

امام معصوم علیه السلام تمامی این مقامات را در خود جمع کرده است و در متن زندگی انسان یک فرد امین در مقام رفاقت، و پدر دلسوز و مهربان برادر و تکیه گاه، مادر، سراسر خیر و رحمت و پناهگاه بندگان خداست اگر جامعه انسانی در تمام امورات زندگی به این حقیقت مؤمن باشند می توانند در کمترین مدت، پیشرفتهای قابل توجهی رانصیب خود و جامعه نمایند و از یک تمدن اصیل و دور از هر ذلت و پستی برخوردار شوند تشخیص این واقعیت و قرار دادن خود در شعاعش، تکامل و پیشرفت آدمی را، نشان می دهد کسانی که در این برهه از زمان به چنین ارزش و آلائی مؤمن و پایبند هستند افراد متمدن جامعه می باشند.

به احادیثی در این زمینه توجه کنیم:

۱ قال رسول الله صلى الله عليه وآله: النُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، فَإِذَا ذَهَبَتْ ذَهَبُوا، وَأَهْلِيَّتِي أَمَانٌ لِّلْأَرْضِ، فَإِذَا ذَهَبَ أَهْلِيَّتِي ذَهَبَ أَهْلُ الْأَرْضِ. (۱۷۸)

ستارگان امان و پناهگاه اهل آسمان هستند هرگاه آنها از بین روند مخلوقات سماوی هم خواهند رفت، و اهل بیت من [چهارده معصوم علیه السلام] امان و پناهگاه روی زمین می باشند اگر اهل بیت من از میان بروند اهل کره زمین هم از بین خواهند رفت.

۲ قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا. (۱۷۹)

من خانه حکمت هستم و علی علیه السلام در آن خانه است.

و در تفسیر آیه شریفه: ((فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ)) یعنی سؤالات خود را از [اهل ذکر] پرسید یعنی کسانی که به ذکر یعنی قرآن اهل و آشنا هستند از ابن عباس (رحمه الله) سؤال شد که اهل ذکر چه کسانی هستند.

قال: هم، مُحَمَّدٌ، وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ. (۱۸۰)

یعنی مقصود آیه شریفه این است که از این خاندان علم و معرفت هرچه نمی دانید پرسید چون آنها معدن و مخزن علم الهی هستند و به تمام جهان هستی اعم از آسمان و زمین، و اسرار خداوندی مانند وجود قرآن مجید آگاهی کامل دارند و چون برای انسانها نهایت مهر و محبت و علاقه را دارند و یگانه پناهگاه بشر می باشند و لذا خیر و سعادت انسان زمانی محقق می شود که با اهل ذکر اُفتی پیدا کند زیرا وجود مقدس اهل بیت جایگاه معرفت و برکت و حکمت و اسرار خداوندی می باشد.

امام هادی علیه السلام در ضمن زیارت جامعه می فرماید:

السَّلَامُ عَلَى مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ، وَمَسَاكِينِ بَرَكَهِ اللَّهِ وَمَعَادِنِ حَكْمَةِ اللَّهِ دُرُودٍ وَ سَلَامٍ بِرِجَالِهَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ، وَ مَسْكَنِ بَرَكَاتِ اللَّهِ، وَ مَعْدِنِ حَكْمَتِهِ وَ اسرار او باد.

مَحَالِّ به معنای حُلُول مَادّی و جسمانی و یا روحانی نیست که گروهی از متصوّفین بنام حُلُولِیّه معروفند تفکّر و عقیده ای در این

زمینه که با اساس دین الهی مخالفت دارد بخود برگزیده اند حلول الهی جنبه فیزیکی ندارد که در تصوّر بشر موردی ایجاد کند بلکه مراد این است که در اثر احراز مقام تسلیم و بندگی انسان، در برابر خالق سبحان، روح و یا نفس آدمی در یک مرحله حسّاس واقع می‌شود که خدا را در رتبه [عین الیقین] درک می‌کند.

در عبارت دیگر: معرفت و شناخت خدای سبحان از این کانال میسر خواهد بود امام معصوم علیه السلام آینه ایست در برابر نور و رحمت خداوندی، همانطور که آئینه نور خورشید را اخذ و به اطراف خود پخش می‌کند امام هم رحمت و فیض بی انتهای پروردگار متعال را دریافت کرده و به متوسّلین و پیروانشان پخش می‌کنند [ناگفته نماند که این نوع مثالها از باب تقریب ذهن است] یگانه روزنه ای که بشر می‌تواند بوسیله آن به جهان معنا بنگرد و از حقائق و اسرارش با خبر شود و در فیض و رحمت خدا، خود را قرار دهد امامت است در نتیجه ابزار تمدّن سالم، در اختیار بشر می‌باشد کسانی که در چهارچوب برنامه های زندگیش مورد استفاده قرار دهند به تمامی آسایش و آرامشهای دنیوی و اخروی دست پیدا کرده است.

در زیارت جامعه آمده است.

وَالْبَابُ الْمُبْتَلَىٰ بِهَالنَّاسِ مِنْ أَتِيكُمْ نَجَىٰ وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكٌ. (۱۸۱)

[شما امامان معصوم] در گاه مورد ابتلاء و امتحان برای مردم هستید هر کس به شما روی آورد نجات پیدا می‌کند و کسی که رو گردان شود به هلاکت خواهد رسید.

سَعَدَ مَنْ وَالَاكُمْ وَ هَلَكَ مَنْ عَادَاكُمْ وَ خَابَ مَنْ جَحَدَكُمْ وَ ضَلَّ مَنْ فَارَقَكُمْ، وَ فَازَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ وَ آمَنَ مَنْ لَجَأَ إِلَيْكُمْ (۱۸۲ ...)

دوستداران شما خوشبخت و دشمنانتان نابود و بدبخت هستند کسی که حقائق امامت شما را انکار کند زیانکار است و هر کس از شما فاصله بگیرد گمراه است پیروان و علاقمندان و اطاعت کنندگانتان پیروز و موفق شدند و کسی که به شما پناهنده شد در امان قرار گرفت.

اگر انسان به دنبال رفیق امین و قابل اعتمادی باشد امام معصوم علیه السلام واجد آنست اگرچه نداشتن مهر و راءفت پدر و تکیه گاهی برادر قوی و نیرومند در روزگار حوادث و ناگواری، و مادر نیکوکاری که تمام آرامش و آسایشهای روحی و جسمی وی را تاءمین کند و مانند یک پاسدار دلسوز مراقب لحظات و دقائق او در تمام روز و شب باشد و در فکر پناهگاهی که قوی ترین موشکهای محَرَب توان نفوذ نداشته باشد و از شرّ ارباب و تهدیدهای زور مداران و سُلط گران و شیاطین انس و جنّ، بوی امان بدهد باید به امام معصوم علیه السلام پناهنده شود چون تمام این خواسته هائی که، ضرورتهای زندگی هر انسان را تشکیل می‌دهد در وجود شریف امام عصر (عج) جمع است.

فصل دوازدهم: امام امین و حجت خدا در روی زمین است

امام امین و حجت خدا در زمین

از اساسی ترین مسائلی که در میان جامعه بشری مطرح است تعیین صلاحیت است و این مورد با اینکه از مشکل ترین و ظریفترین کارها به شمار می‌رود ولی از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است چون تحقق برنامه های زندگی انسان در صورت اجتماعی یا فردی نیازمند این حقیقت است و با تشخیص افراد ذی صلاح، دلهای پریشان و چهره های پژمرده، در هر زمینه ای به امیدواریها دست پیدا می‌کنند.

واگر در یک عبارت روشن مطرح شود به معنای این است که زندگی در روی زمین با افراد و موجودات ذیشعور شکل می‌گیرد اگر در باره مخلوقات این کره خاکی تحقیق و بررسی شود آمار بزرگی را تشکیل می‌دهد تنها مخلوقی که فلسفه زندگی و حیات

معقول را، با وجود و برنامه هایش پیاده می کند انسان است چون معنای زندگی از حقائق موجود در درون یک فرد و یا کلیه افراد جامعه ریشه می گیرد بنابراین باید در این زمینه مطالعات عمیق و روشنی بکار گرفته شود مبنی بر اینکه: انسان بعنوان یک مخلوق الهی وقتی که در میان خلایق مطرح می شود صلاحیت و امتیاز زیادی را بخود نسبت می دهد و با داشتن سرمایه [نفخت فیه من رُوحی] و حجت باطنی [عقل] و ظاهری [انبیاء و پیشوایان معصوم علیهم السلام] و داشتن یک استعداد بزرگ برای دریافت کمالات روحانی ...، از سایر موجودات پیشقدم می باشد.

س: آیا داشتن چنین سرمایه و امتیازات برای انسان صلاحیت وی را در یک موقعیتی خاصی قرار داده است یا بکار گرفتن و به فعلیت در آوردن آنها، صلاحیت و مزیت ها را متوجه او کرده است؟

جواب: اینکه فقط انسان در میان مخلوقات الهی، برای احراز یک مقام مهم و گسترده ای، صلاحیت دارد هیچ شک و تردیدی وجود ندارد و این پیام قرآن است که می فرماید: *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً* (... ۱۸۳) من در روی زمین برای خود خلیفه ای قرار داده ام.

موجود بنام انسان در روی زمین صلاحیت چنین مقام و منزلتی را واجد است لیکن در صورتی که سرمایه های بالقوه رابه فعلیت مبدل سازد در غیر این صورت *أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ* (۱۸۴) همین انسان مانند حیوانات، بلکه از آنها هم پست تر و ذلیل تر، خواهد بود.

زیرا نام و قیافه وی مطلوبیتی ندارد آنکه در محبوبیت و صلاحیت او تأثیر بسزائی دارد سرمایه های بالقوه ای که در اختیار دارد به فعلیت تبدیل نماید و در این صورت صلاحیتی فوق العاده ای را بدست خواهد آورد.

نکته مهم

اشاره

س: صلاحیت یعنی چه و معیارش چیست؟

جواب: بردوش نهادن مسئولیت در هر زمینه ای صلاحیت می خواهد اگر فردی بخواهد مقدمات ازدواج فرزندانش اعم از دختر و پسر را فراهم نماید باید ابتداء صلاحیت آنها را در این مورد تعیین کند زیرا بدون احراز آن، تن دادن بیک کار و یا واگذار کردن مسئولیتی بردوش کسی، ملامت ها دارد و این یک امر معقول و منطقی است که در هر مورد باید بدان توجه شود کسی می خواهد حرکتی را آغاز کند یا جسم سنگینی را به جای دیگری منتقل سازد، یا مدیریت یک شرکت و یا اداره و مؤسسه ای را بپذیرد، یا در پشت فرمان اتومبیل نشسته تا عده ای را به مقصد برساند و مانند این گونه موارد نیاز مبرم و قطعی به تعیین صلاحیت دارد و معنای آن این است که خود را بیآزماید و توان جسمانی و استعداد خویش را بدون ابهام معین کند از خود سؤال کند آیا می تواند به تمام مشکلات این حرکت متحمل باشد یا می تواند اداره و شرکتی را بطرز مطلوب اداره کند یا نه؟

معنای صلاحیت عبارت است از امتحان و آزمایش، برای پی بردن به آن واقعیتهایی که در اختیار خود انسان است تشخیص و تعیین صلاحیت ها در سه صورت محقق می شود ۱ گروهی مسئولیت این کار را به عهده گرفته و با نام و نشانی افراد به سراغ آنها رفته و از همسایه و دوستان و آشنایان، در باره وی سؤالاتی می کنند تا بدین وسیله به صلاحیت او پی برده و مسئولیتی را بوی واگذار نمایند. ۲ خودانسان است که بهتر از هر کس دیگر، خود را می شناسد و استعداد و یا قدرت خویش را در انجام دادن کاری بطور کامل می داند و صلاحیت کاری و شغلی را می تواند انتخاب کند.

۳ خالق متعال است خدائی که از تمام قلبها و ضمائر با خبر است و استعدادها را در حال و آینده می داند و از خود انسان نسبت باو

آگاهی کامل دارد یعنی خود بشر را بهتر از خودش می‌شناسد.

۱. صلاحیت بشر توسط بشر

در جامعه امروزی تعیین و تشخیص صلاحیت‌ها بوسیله انسانها صورت می‌گیرد گروهی در این زمینه دست بکار شده و با سؤال وجوابهایی از انسانهای دیگر تعیین صلاحیت کرده وعده ای را مورد تاءیید قرار می‌دهند این گونه تشخیص صلاحیت با خسارتهای جبران ناپذیری مواجه است برای اینکه اطلاعات و آگاهیهای یک انسان از دیگری، چندان مطابق واقع نخواهد بود چون اسرار و حقائق اندرون در اختیار بشر نمی‌تواند قرار گیرد و به همین سبب باید معیارهایی را مدنظر گرفت تا بدین وسیله، تعیین صلاحیت ها، از واقعیتی برخوردار شوند.

معیار تعیین صلاحیت

گروهی که در تعیین صلاحیت دیگران مسئولیتی دارند باید نکاتی را مدنظر قرار دهند تا بتوانند خود را از ظلم و تجاوز به حقوق افراد جامعه باز دارند.

۱ تقوا و پرهیزکاری در تمام امورات زندگی.

۲ شناخت و معرفت لازم به جهان هستی و خالق متعال.

۳ مهار کردن غرائز و یا تسلط بر نفس اماره و یا پیروزی در جهاد اکبر.

۴ سابقه نیک داشتن در میان احاد مردم.

۵ امامت و رهبری را هسته مرکزی نظم جامعه بداند و بپذیرد.

۶ صبور و حلیم، وفادار، سعه صدر.

۷ احترام به مقام انسان و رعایت حقوقش.

و مشابهه این نوع معیارها می‌تواند در تعیین صلاحیت فردی، آدمی را یاری کند تا بتواند کارش را مطابق واقع انجام دهد و در نامه حضرت امیر علیه السلام به مالک اشتر این الگوها آمده است که یک والی در تشخیص و تعیین صلاحیت باید آنها را مورد استفاده قرار دهد.

و می‌فرماید: وَ اَبْعَثِ الْعُيُونَ مِنْ اَهْلِ الصَّدَقِ وَالْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ (... ۱۸۵)

گروهی نگهبان و کنترل کننده، از اهل صداقت و وفا بر مسئولین انتخاب کن تا صلاحیت آنها در اجرای قوانین مورد توجه قرار دهند.

اشخاصی که صلاحیت ندارند منبع آگاهیهای لازم در تعیین صلاحیت دیگران باشند افرادی هستند که به اصول و ارزشها معنوی پای بند نیستند و برای هتک حرمت مقام انسانی از هیچ کوششی دریغ نمی‌کنند در این زمینه حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

و لَيْكُنْ أَبْعَدَ عَيْتِكَ مِنْكَ وَاَشْنَاءَهُمْ عِنْدَكَ اَءُطْلِبُهُمْ لِمَعَائِبِ النَّاسِ (... ۱۸۶)

افرادی که در جستجو و تفحص از عیوب و لغزشهای مردم هستند نباید در اطراف تو [مالک] بوده باشند بلکه باید از چنین افراد نهایت بُعد و بغض را داشته باشی زیرا مردم دارای عیوب هستند بر والی یا حاکم سزاوار است که آنها را پنهان کند و از عیوب و لغزشهایی که در پیش تو صورت نگرفته است تفحص نکن.

نکته مهم و قابل دقت از فرمایشات حضرت امیر علیه السلام چنین بر می‌آید که تعیین صلاحیت یک امر معقول و منطقی است لیکن معیارش هم باید مانند خودش معقول و منطقی باشد در این صورت احساسات و علائق انسان نمی‌تواند ملاک و معیار تعیین صلاحیت‌ها واقع شود زیرا ثباتی در آنها وجود ندارد و در هر موردی باید معیارها از یک موقعیت ثابتی برخوردار باشند و این

زمانی محقق می‌شود که انسان و برنامه‌های کاریش در هر زمینه خصوصاً در مورد صلاحیت افراد، در شعاع ایمان بخدای متعال، و ملائک قرار دادن رضای او قرار گرفته باشد و عبارت روشن: کسانی که در رضای خدا قدم بر می‌دارند می‌توانند برای کارهای مناسب با استعدادشان، صلاحیت بگیرند اشخاصی که در تعیین صلاحیت دیگران از یک موقعیت قانونی برخوردارند باید در سطح خیلی وسیع فرهنگی بوده باشند یعنی کسانی که صلاحیت را معین می‌کنند باید خود واجد آن معنی باشند زیرا فاقدشی معطی آن نخواهد بود و که از معنای رضا و خوشنودی خدا و داشتن کمال و معرفت در مسیر ایمان، آگاهی کامل ندارد و از افراد مؤمن و ویژگیهای آن چندان مفهومی درک نکرده و خود را در یک برنامه‌های ظاهری و مادی و یا دنیوی خلاصه کرده است چگونه می‌تواند در تعیین صلاحیت‌ها قدم بردارند زیرا مسئله صلاحیت انسان در هر موردی قابل بحث است و در یک عبارت صلاحیت همان خبرویت و تشخیص دادن آگاهیهای یک انسان از موضوعات متعدد می‌باشد.

مثال: کسی در معماری می‌خواهد صلاحیت بگیرد فردی که در این رشته صاحب کمالات است می‌تواند اظهار نظر کند و صلاحیت وی را معین نماید در رشته‌های مکانیکی، رانندگی و تحقیقات، مدیریت، فرماندهی، قضاوت، و سایر مسئولیتها اعم از فردی و اجتماعی همین شرط ضرورت دارد این یک بُعد صلاحیت فرد است بُعد دیگرش این است آیا او در این کارش تعهد دارد که خیانت و جنایت، سوء استفاده، ظلم و طغیان نکند و همیشه برای خیر و سعادت و آسایش مردم از خبرویت خود استفاده نمایند یا نه؟ در این صورت تعیین صلاحیت افراد خیلی حساس و دقیق می‌شود چون پی بردن به ضمیر و باطن انسان کار مشکلی است ولی اگر مسئولیت کار در اختیار افرادی باشد که خود را از درون ساخته و در آن فضای ملکوتی به گشت زنی پرداخته اند و کوچکترین وابستگی به مسائل دنیوی ندارند این گروه می‌توانند در این پل باریک و لغزنده و پیچ و خم دار به اتکاء خدای متعال حرکت کرده، و به مقام و منزلت افراد دیگر و حدود صلاحیت آنها اشاره نماید با اینکه خود همین قضاوت توسط افراد مؤمن صورت می‌گیرد لیکن سؤال و جواب مشکلاتی دارد زیرا بشر هر اندازه هم از کمالات معنوی برخوردار باشد باز هم نمی‌تواند بطور جزمی و قطعی اظهار نظر نماید این جزمیت و قطعیت در حوزه اطلاعات و آگاهیهای او نیست بلکه منحصر به خداوند ذوالجلال است.

و در بیان علماء و دانشمندان آمده است که مُعَرَّف باید از مُعَرَّف اُولی باشد چون فرد نادان چگونه و در چه شرائطی می‌تواند یک فرد عالم و دانشمند را معرفتی کند چون تعریف هر چیزی مستلزم شناختن آنست افرادی که در مقام تعیین صلاحیت بنادانی و جهالت گرفتارند چگونه می‌توانند انسانهای کامل را معرفی کنند.

قرآن مجید می‌فرماید: ((أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ)). (۱۸۷)

آیا کسی که هدایت به سوی حق می‌کند شایسته تر برای پیروی است یا آن کس که خود هدایت نمی‌شود مگر آنکه هدایتش کنند شمارا چه می‌شود؟ چگونه قضاوت می‌کنید؟

بنابراین تعیین صلاحیت انسان توسط انسان به تنهایی نمی‌تواند حامل پیام واقعی باشد مگر با رعایت الگو و معیارهای الهی می‌توان به چنین عملی دست زد و آن کسی می‌خواهد در این مورد قدم بردارد باید از صلاحیت فوق العادی برخوردار باشد.

۲. تعیین صلاحیت توسط خود انسان

یکی از عمده ترین نشانه های کمال بشر، پذیرفتن واقعیات موجود در وجودش می‌باشد هر انسان به حقایق باطنی خود و توان استعدادهایش آگاهی دارد و بهتر از هر کس دیگر خود را می‌شناسد و به نکات مثبت و منفی خویش اطلاع کامل دارد و از کارائی نیرو و انرژیهای جهان وجودش در هر شرائط مطلع است در این صورت وی نمی‌تواند زیر باریک نوع برنامه هائی برود که از حیطه قدرت جسم و تفکر و اندیشه اش خارج است چون در هر حال به توان کاریش علم حضوری دارد و هیچ چیز در این راستا

از وی پوشیده نیست بکار گرفتن این واقعیت کار هر کس نیست چون شیرینی و لذت دنیا و هواهای نفسانی همیشه آدمی را به مسیر خلاف و انحراف می کشاند و او را از قبول نواقص و عدم توانائی کارها باز می دارد و در خیال و توهّمات وی لذائد ثروت و مقام و ریاست را تقویت می کند.

در این میان تنها وسیله ای که آدمی را از شرّ خطرهای نابود کننده نجات می دهد تقوا و ایمان به خدای متعال و روز معاد است چون اولین ثمره ایمان ایجاد تعهد و قبولاندن باز خواست اعمال است یکفرد مؤ من به گفتار دیگران در مورد صلاحیت و شخصیت خودش توجهی ندارد بلکه در اثر بصیرت و آگاهی لازمی که از راه ایمان بدست آورده است خود را در پیشگاه الهی مسئول می داند و نمی خواهد به لذت چند روز در دنیا، خرابی و خسارت آخرت را بدست آورد بلکه هدف او در جلب رضا و خوشنودی خدای سبحان خلاصه می شود و لذا با آغوش باز تمامی تلخیها را بجان می خرد و از ظلم و طغیان بحقوق انسان در هر زمینه ای دست نگه می دارد.

اساسی ترین راه برای حلّ مشکلات در زمینه های اجتماعی و یا فردی توجه به این نکته ظریف و مهمّ می باشد چه اگر هر انسانی به اندازه استعداد و توان کاریش از مسئولیت های زندگی پذیرا شود و خود را از کاندید شدن به انجام کارهایی که در حیط قدرت او نیست باز دارد بطور یقین جامعه لحظه به لحظه ترقی و پیشرفت های لازم را بدست می آورد زیرا عمده ترین عامل در تمدن و پیشرفت جامعه وجود انسانهای متعهد و کارشناس است و هر مقدار برنامه های زندگی توسط این گونه افراد اداره می شود که با مدال افتخار تعهد و تخصّص راه و مسیرهای سالم را در هر زمینه ای در اختیار علاقمندان قرار می دهند به همان اندازه خورشید سعادت بر آن محیط و اجتماع نور افشانی نموده است.

تحقق چنین مسئله از کمال فرد ریشه می گیرد چون یک انسان عاقل و مؤ من هیچ وقت نمی خواهد با پذیرفتن مسئولیتی که در توانش نیست خود را ذلیل و به اجتماع خود صدمه و زیان وارد کند در این مورد با چند حدیث آشنا شویم:

۱ عن الصادق علیه السلام قال: لَا يَتَّبِعِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ. (۱۸۸)

امام صادق علیه السلام می فرماید: برای مؤ من شایسته نیست که خویشتن را ذلیل و خوار نماید.

۲ حضرت علی علیه السلام می فرماید: لَا عَقْلَ لِمَنْ يَتَجَاوَزُ حَدَّهُ وَ قَدْرَهُ. (۱۸۹)

آنکه از حدّ و قدر خویش تجاوز می نماید عقل ندارد.

۳ رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: هَلَكَ امْرَأٌ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ وَ تَعَدَّى طَوْرَهُ. (۱۹۰)

آنکس که قدر و منزلت خویش را نشناسد و از حدّ خویش تجاوز کند خود را در معرض هلاکت و نابودی قرار داده است.

۳. صلاحیت انسان توسط خدای متعال

در این بخش از تعیین صلاحیت اگر مقداری مطالعه شود فاصله های زیاد و روشنی از اقسام قبلی دارد زیرا در اینجا علم و آگاهیهای لازم از انسان و اعمال و افعالش، در خلوت و جلوت، کاملاً وجود دارد حتی نسبت به آن ضمیر و باطن آدمی که جز خودش کسی از آن با خبر نیست آگاهی موجود است.

در یک عبارت: در این بخش از تعیین صلاحیت هیچ نوعی عدم آگاهی وجود ندارد در این زمینه حضرت علی علیه السلام می فرماید:

((إِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ وَ تَعَالَى لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مَا الْعِبَادُ مُقْتَرِفُونَ فِي لَيْلِهِمْ وَ نَهَارِهِمْ لَطْفٌ بِهِ خُبْرًا وَ أَحَاطَ بِهِ عِلْمًا أَعْضَاؤُكُمْ شُهُودُهُ وَ جَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ، وَ ضَمَائِرُكُمْ عُيُونُهُ وَ خَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ.)) (۱۹۱)

برای خداوند سبحان پوشیده نیست که بندگانش در شب و روزهایشان چه کارها می کنند از تمام اعمال و افعالشان هر اندازه

کوچک هم باشد خبردار است و از جهت علم به وی احاطه دارد اعضاء وجود شما [انسانها] گواهان او و جوارح شما لشکرهای او، ضمائر و باطن های شما ظاهر و آشکار اوست و جایگاه خلوت شما جلوتگاه اوست.

بدون تردید هیچ موردی وجود ندارد که آدمی بتواند اندرون خویش را از خدای متعال مخفی نگاه دارد و در یک تعبیر: مسئله خفاء و پنهان و یا آشکار، به جهان ماده مربوط است موجوداتی که در قالب ظرف زمان و مکان هستند بالاتر از حواس پنجگانه بر ایشان پوشیده است ولی در باره مجردات دایره علم و آگاهیها وسیع تر است زیرا آنها می توانند به خلوت و اندرون نفوذ کرده واز آنجا خبر دهند در مورد علم خدای یکتا که خالق موجودات مجرد و مادی است هیچ مانعی وجود ندارد بلکه تمامی مخلوقات با ظهور و باطنشان در حضور او هستند.

و حضرت امیر علیه السلام می فرماید:

يَعْلَمُ عَجِيجُ الْوُجُوشِ فِي الْفَلَوَاتِ وَمَعَاصِي الْعِبَادِ فِي الْخَلَوَاتِ (۱۹۲ ...)

پروردگار متعال به صدای حیوانات وحشی در دشت پهناور عالم است و به معصیت بندگان در خلوتگاهها آگاهی دارد.

بر خلاف عقیده گروهی از علماء و دانشمندان و فلاسفه مبنی بر اینکه خداوند به جزئیات علم ندارد چون آنها هر لحظه در تغییر و تحوّلند ... حضرت می فرماید به صدای حیوانات وحشی در صحرای وسیع آگاه است ((یعنی جزئیات و کلیات در برابر علم الهی حضور دارند و عدم علم خداوند به جزئیات یک دعوی بی دلیل و بی محتوی است.))

حالا صلاحیت آدمی در برابر این علم مطلق قرار می گیرد و توان کاری وی بدین وسیله آشکار می گردد زیرا در این بخش هیچ نوع هوی و هوس و انحراف از حق و تجاوز به حقوق دیگران، وجود ندارد و هر اجر و پاداشی در مقابل اعمال مخلصانه و عذاب و عقاب در برابر اعمال فاسد انسان می باشد.

و باتمام عدل و انصاف و احسان به او توجه دارد با آشکار ساختن اعمال نیکش و پنهان کردن لغزش و عیوباتش، نیک نگری خود را در حق بندگان به اثبات می رساند.

در این مورد مسئله صلاحیت انسان به اندرون و فضای معنوی آن مربوط می شود یعنی صورت اعمال ملاک نیست نیت و هدفی که جایگاهش قلب است صلاحیت او را در علم الهی مشخص می کند بنابراین داشتن ضمیر پاک و روشن به خالق متعال و ایجاد مهر و علاقه به قوانین و دستوراتش به امتیاز آدمی می افزاید چون نیروهای بالقوه ای که در اندرون وی آفریده شده است با امتثال به اوامر و نواهی خالق سبحان فعلیت پیدا می کند.

و در یک کلام: صلاحیت آدمی در پیشگاه حق تعالی به کیفیت اعمال مربوط می شود و کمیت چندان مورد توجه نیست و در آیاتش با صراحت کامل بدان اشاره فرموده است: هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (۱۹۳) ((اوست خداوندی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما [انسانها را] بآزماید کدام یک بهترین عمل را انجام می دهد.))

پیشوایان معصوم علیهم السلام گروهی از انسانها هستند که در بارگاه الهی از صلاحیت مطلوبی برخوردار می باشند زیرا به کیفیت اعمال نهایت سعی را مبذول کرده اند با اینکه همه آنها حجت خداوند لیکن رتبه و درجاتشان در یک اندازه نیست چون به اندازه یقین و پرداختن به کیفیت اعمال صاحب صلاحیت مناسبی می شوند و شخصیت نبی اکرم صلی الله علیه و آله در میان انبیاء عظام بمشابه آفتابست برای ستارگان، و حتی صلاحیت آنها بوسیله داشتن محبت و قبول ولایت آن حضرت صورت گرفته است و در این مورد احادیث زیادی وجود دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقت معراج بر جایگاهی قرار گرفت و پروردگار عالم ارواح تمام انبیاء را در خدمتش حاضر نمود و دستور داد که از آنها سؤال کن چرا مبعوثشان کرده ام بعد از سؤال همگی بطور اتفاق و اجتماع گفتند:

عَلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَالْأَقْرَارَ بُيُوتِكَ وَالْوِلَايَةَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. (۱۹۴) برای گواهی و شهادت بر وحدانیت خدای متعال و اقرار

نبوت شما [پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله] و ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام.

یقین بخداوند یا رمز سعادت

اساسی ترین معیار برای اخذ صلاحیت از پیشگاه الهی وجود یقین بخالق هستی در تمام زمینه‌ها است و هر انسانی که بیک مقام و منزلتی، در بارگاه ربوبی صلاحیت یافته است پیوسته با داشتن یقین بخالق عالم صورت گرفته است و از آنجائی که رتبه اولیاء خدماتفاوت است بعضی در بخشی از امور ولایت دارند گروهی در اغلب موارد صاحب ولایت تکوینی می‌باشند و عده ای غیر از مقام الوهیت بر هر مقدوری ولایت دارند مانند حضرت محمد و اهل بیت او علیهم السلام. این تقسیمات در صلاحیت انبیاء و اولیاء خدا، از حجم یقین آنها ریشه می‌گیرد. یقین و مراتب آن:

یقین بر سه بخش تقسیم می‌شود: ۱ علم الیقین ۲ عین الیقین ۳ حق الیقین.

۱ علم الیقین یعنی از دلایل مختلف به حقیقتی ایمان پیدا کردن مانند اینکه از وجود دود به وجود آتش آگاه شدن. ۲ عین الیقین و آن درجائی است که انسان به مرحله مشاهده می‌رسد و با چشم خود مثلاً آتش را مشاهده می‌کند. ۳ حق الیقین و آن همانند کسی است که وارد آتش شود و سوزش آن را لمس کند و این بالاترین مرحله یقین است. مرحله اول جنبه عمومی دارد و مرحله دوم برای پرهیزکاران است و مرحل سوم به مقربان و افراد ویژه اختصاص دارد. و در حدیث آمده است که خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض نمودند شنیده ایم بعضی از یاران عیسی روی آب راه می‌رفتند؟ فرمود:

لو كان يَقيَنُه أَشَدَّ من ذَليكَ لَمَشي عَلَى الهَوَاءِ. (۱۹۵)

((اگر یقینش از حالت موجود شدیدتر می‌بود می‌توانست در آسمان و هوا هم حرکت کند.))

حدیث شریف صلاحیت های آدمی را در پیشگاه الهی به داشتن یقین به پروردگار عالم مورد بررسی قرار می‌دهد زیرا داشتن ولایت و قدرت تصرف در جهان هستی که به ولایت تکوینی نام گرفته است از همان یقین مایه می‌گیرد و به قول مرحوم علامه طباطبائی (رحمه الله) بعد از ذکر این حدیث شریف می‌افزاید: ((همه چیز بر محور یقین بخداوند سبحان، و محو کردن اسباب جهان تکوین از استقلال در تاءثیر دور می‌زند بنابراین هر قدر اعتقاد و ایمان انسان به قدرت مطلقه الهیه بیشتر گردد اشیاء جهان به همان نسبت در برابر او مطیع و منقاد خواهد شد.)) (۱۹۶)

و این است رمز رابطه یقین و تصرف خارق العاده در عالم آفرینش و دریافت صلاحیت مقام رسالت و نبوت و امامت.

صلاحیت انسان برای امامت

اگر به مقام و مسئولیت های الهی بادقت نظر توجه شود و اسرار و حکمت های موجود خالق متعال در آنها مورد مطالعه قرار بگیرد دو صورت متصور است.

۱ اینکه مقامات الهیه در اثر رشد و کمال و ایجاد یقین در آنها شکل پیدا می‌کند و سرمایه های بالقوه به فعلیت می‌رسند.

۲ مقام و مسئولیت های الهی به قلب انسان نازل می‌شوند یعنی در اثر رشد و کمال و یقین فرود گاهی تشکیل می‌شود و به اندازه آماده گی فرودگاه هواپیما می‌تواند در آن بنشیند مثال: اگر در محیطی فرودگاه تاءسیس نشود فرود هواپیما در آن مکان مشکل، و بلکه محال است لیکن گاهی فرودگاه آمادگی فرود هواپیماهای کوچک را دارد و گاهی در اثر توسعه باند فرودگاه، هواپیماهای بزرگی هم می‌توانند به راحتی در آن بنشینند.

اگر درست ملاحظه شود هر دو بخش وجوه اشتراک زیادی دارند لیکن تا جایگاه مناسب برای احراز مقامات الهیه در دل آدمی محقق نشود و قابلیت وی در اثر یقین، رشد پیدا نکند نمی تواند بارسنگین مسئولیت امامت را بر دوش گیرد.

تشخیص آماده گی برای مسئولیت های خداوندی و معین کردن صلاحیت شخص برآن، منحصر به پروردگار عالم است هیچ احدی نمی تواند در این باره اظهار نظر نماید چون پی بردن به یقین و قابلیت کسی، امر مشکل است و انسان در مواردی باکنار هم قرار دادن قرائن و شواهدی دست باین کار می زند لیکن پایگاه آن قطعیت و جزمیت ندارد.

امام رضا علیه السلام در باره امام و مسئولیت هایش می فرماید:

الْإِمَامُ أَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ خَلْقِهِ، وَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ، وَ خَلِيفَتُهُ فِي بِلَادِهِ وَ الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ وَ الذَّابُّ عَنْ حَرِيمِ اللَّهِ. (۱۹۷)

امام امین خدا در روی زمین و مخلوقاتش، و حجت و راهنمای او بر بندگانش، و خلیفه خدا در بلادش، و دعوت کننده [مردم] بسوی خدا، و دفاع کننده از حریم او می باشد.

چندین مسئولیت مهم برای امام علیه السلام معین شده است ۱ امین ۲ حجت ۳ خلیفه ۴ داعی ۵ دفاع کننده.

اگر در مورد هر یک از این اوصاف مطالعه شود و به واقعیات آنها اطلاع حاصل نماید بطور یقین خواهد گفت چنین فردی از یک صلاحیت فوق العاده ای برخوردار است زیرا امین بودن برای خدا یک مسئله کوچک و ساده ای نیست بلکه از عظمت و بزرگواری و حق یقین حکایت می کند چنانکه یکی از زیارات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام ((به امین الله)) شهرت دارد.

السلام علیک یا امین الله فی أرضه...

درود و سلام بر تو ای امین خدا در روی زمین.

سؤال: آیا انسان می تواند در مورد این صفات برای کسی اظهار نظر کند و او را بیکی از این اوصاف، متصف نماید؟

جواب: چنین اظهار نظر در مقدرات وی نیست یعنی او نمی تواند صلاحیت کسی را برای احراز این مقام و منصب مهم الهی تأیید کند مگر توسط قرائن و شواهدی که از ناحیه باری تعالی در اختیار او قرار گرفته است می تواند فردی را توصیف کند امین خدا بودن یک انسان، اوج کمال و فزونی ایمان لازم دارد و تشخیص این حقیقت از عهده بشر خارج است.

مثلاً: بوسیله سخنان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و نزول آیات الهی، و آشکار شدن معجزات و کرامات بدست او، می توان به صلاحیت کسی آگاهی پیدا کرد زیرا این نوع اعمال نشان دهنده یقین و ایمان او به حضرت اقدس تعالی است.

لازم بذکر است وجود قرائن در اختیار انسان، به معنای ایجاد صلاحیت بدست او نیست بلکه آنها از واقعیتی موجود و ثابت حکایت می کند.

وقتی که آیات و احادیث زیادی در شأن ائمه اطهار علیهم السلام آمده و در ادعیه و زیارات بدان اشاره شده است قابلیت و صلاحیت کامل آنها را برای احراز مقام و منصب الهی، نشان می دهد و رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی که در مکان و زمانهای متعدد به امامت و ولایت علی علیه السلام و یازده فرزند معصومش (صلوات الله علیهم اجمعین) اشاره می کند می خواهد صلاحیت کامل آنها را برای احراز مقام امامت بمردم روشن نماید که هر کس نمی تواند خود را برای چنین مسئولیتی نامزد کند هرچند تمام مردم دنیا وی را تأیید کنند چون تأیید مردم هیچ تأثیری در قابلیت او ندارد بلکه ملاک تأیید خدای متعال است.

بعنوان نمونه در زیارة جامعه آمده است.

وَ تَرَا جَمْعَهُ لَوْحِيهِ: مفسران و مترجمان وحی

وَ حَفَظَهُ لِسِرِّهِ: حافظان اسرار الهی

وَ خَزَنَهُ لِعِلْمِهِ: خزینه علوم او

وَ أَرْكَانًا لِتَوْحِيدِهِ: ارکان وحدانیت خدا

وَادْلَاءَ عَلَى صِرَاطِهِ: هادیان و راهنمایان مسیرش
 وَارْتَضَاكُمْ لِغَيْبِهِ: به آگاهی شما از علم غیبت خوشنود و راضی است
 وَرَضِيَكُمْ خُلَفَاءَ فِي اَرْضِهِ: و شما را بخلاف الهیّه در زمین پسندیده
 وَأَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ: شما نور قلب خوبانید
 وَبِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَبِكُمْ يَخْتَمُ اللَّهُ: با شما جهان هستی را شروع و بشما ختم کتاب آفرینش می کند.
 وَبِكُمْ يُنْزَلُ الْغَيْثُ: بواسطه شما باران نازل می کند
 وَبِكُمْ يُنْفَسُ الْهَمُّ وَيَكْشَفُ الضَّرُّ: بواسطه شما اندوه و غم و رنجها از دلها برطرف می گردد
 همه از زیارت جامعه کبیر نقل شده است.

این همه توصیف و تعریف از زبان معصوم علیه السلام نشان می دهد که ائمه هدی (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِم اَجْمَعِينَ) در پیشگاه الهی از یک صلاحیت فوق العاده ای برخوردار بودند چون لسان حدیث و آیات و در یک کلام، وحی، همیشه حکایت از واقع دارد. مثلاً: ترجمه وحی به معنای تبدیل لفظ به لفظ دیگر نیست بلکه به معنای پرده برداری از حقایق و اسرار غیبی، و شکافتن پوسته های حروف، آشکار ساختن قدرت و عظمت خداوندی، و در یک عبارت: حَقَّارِی در معادن و مخازن جهان وحی، و عیبت دادن به آن، کارشناسی مهمی را می طلبد وقتی که امام حجت و خلیفه خدا در روی زمین است یعنی اُتْهت و عظمت و قدرت خدا در سیمای اومتبلور است و می تواند مرده را زنده کند و از تمام اسرار غیب باخبر باشد همانطوری که در وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله عظمت و قدرت الهیّه محقق بود و آن معجزات و کرامات، و معراج، و نفوذ در ضمیر و باطن ... نشانگر آن واقعیت است.

و در مورد امامان معصوم علیه السلام هم همین ولایت الهیّه وجود دارد که اجمالاً در ابتداء کتاب بدان اشاره شده است. آنکه برای همگان لازم است این است که جهان هستی در بقاء و حدوثش به حجت و خلفاء و امین الهی محتاج است حتی نزول باران و خیر و برکت و رفع غم و اندوه و حوادث تلخ و ناگوار، و ایجاد آرامش روانی برای جامعه بشری به آنها وابسته است و رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدت بیست و سه سال در هر شرائط افکار عمومی را به این نکته معطوف می داشت تا در شعاع نور ولایت قابلیت ها بالا رود و در دل آدمی یقین بقدرت و عظمت و مهر و محبت الهی چنان قوی شود که بشر از خوف و هراس تمامی فشارهای روزگار نجات یابد و تنها از خدا بترسد.

و یکی از رموزات شناسائی اولیاء و خلفاء و حُجج الهی وجود خوف الهی در دل های اوست چون چنین ترسی آدمی را در تمام امورات زندگی معتدل می کند و همیشه به وابستگی توحیدیش می افزاید.

در نتیجه روشن شد که امام معصوم علیه السلام مجموعه این صفات عالیّه را در اختیار دارد و صلاحیت وی برای این مهم، از ناحیه ذات اقدس الهی مورد تاءیید قرار گرفته است و بدین وسیله هیچ احدی نمی تواند خود و یا افراد دیگری را با آن عزیزان مقایسه نماید هرچند در این زمینه صاحب مقام و منزلتی هم باشد چون آن ویژه گی و خصوصیت که در اهل بیت علیهم السلام وجود دارد فقط به آنها اختصاص دارد و در زیارت جامعه آمده است:

حَيْثُ لَا يَلْحَقُهُ لَاحِقٌ وَلَا يَفُوقُهُ فَائِقٌ وَلَا يَسْبِقُهُ سَابِقٌ. (۱۹۸)

مقام و منزلت اهل بیت علیه السلام در یک سطحی قرار گرفته که از سابقین و لاحقین کسی بدان نخواهد رسید و فوق آن مرتبه احدی راه نیابد و از آن پیشروی نخواهد کرد.

وَلَا يَطْمَعُ فِي إِدْرَاكِهِ طَامِعٌ حَتَّى لَا يَبْقَى مَلَكٌ مُّقَرَّبٌ وَلَا بَنِي مُرْسَلٌ وَلَا صَدِيقٌ وَلَا شَهِيدٌ وَلَا عَالِمٌ وَلَا جَاهِلٌ وَلَا دَنِيٌّ وَلَا فَاضِلٌ وَلَا مَوْ مِنْ صَالِحٍ (۱۹۹ ...)

و ابدا طمع نیل به آن مقام را هم کسی نکند تا آنجا که هیچ ملک مقرب و پیامبر مرسل و هیچ صدیق و شهید و عالم و جاهل و

پست و فاضل و مؤ من صالح و فاجر ستمگر سرکش، و شیطان گمراه و مخلوقات دیگر در میان آنها وجود ندارد مگر اینکه خدا جلالت و مجد و عظمت و رفیع شائن شما را به آنها شناسانده است و این معرّفی و شناسائی از ناحیه خدای سبحان نشان دهنده اوج عظمت امام است و کسی را نشاید که در مقابل خورشید فروزان رحمت الهی بر سر نقاب انداخته و خود را در باتلاق های جهالت و نادانی نابود کند.

اگر تمامی دانشمندان در هر زمینه ای افکار عمومی را بدین جهت هدایت نموده و در شائن صلاحیت خودشان حرکت می کردند بطور مسلّم و قطعی صاحب یک فرهنگ غنی بوده و با تمام امکانات موجود پیشرفت و ترقی و تمدّن سالم را وارد جامعه می کردند با کمال تأسّف شیرینی و لذّت دنیا با ایجاد وابستگیهایش مردم را به فقر معنوی گرفتار ساخت و هر روز مقام و منزلت انسانی و زیست سالم وی در اثر کمبودهای معنوی و عدم اطاعت از حجت و امین الهی با خطرهای جدی و نابود کننده مواجهه است.

فصل سیزدهم: امام، معصوم است

امام، معصوم است

حقیقتی که برای موجودات ذیشعور خصوصا انسان مطرح است مسئله اعتماد و اطمینان است چون روح و روان یا دل و جان با این واژه رابطه نزدیک دارد و اساس زندگی هم بدان وابسته است.

مثلا اگر حیوانی به انسان یا مکانی اطمینان نداشته باشد هیچ وقت به آن سو توجه نمی کند و در هنگام مشاهده فرار می کند گروهی از پرندگانه یا حیوانات وحشی با عده ای از مردم چنان الفت پیدا کرده اند که آنها را از خودشان می دانند زنبور عسل سرزده وارد کند و نمی شود بلکه با حسّ شامه قوی که دارد از میان چند هزار کندو، وارد جایگاه امن و مورد اعتماد می شود.

این نکات نشان دهنده این است که موجودات ذی شعور و درک یا حسّ کننده مانند اسب سگ مورچه زنبور عسل کبوتر طوطی گربه ... همیشه در دل جایگاه مورد اعتمادی را جستجو می کنند اگر انسانی بتواند خود را برای آنها مورد اطمینان قلمداد کند بآن گرایش پیدا می کنند.

اما انسان که از تمامی موجودات دیگر الهی مجهز به عقل و شعور کافی است با شدّت و سرعت تمام نیازمندی خود را به اعتماد و اطمینان ابراز می کند و همیشه در جستجویش می باشد وقتی که برایش دوست و یا استاد و همسایه و کارگر و پزشک و عالم و کار فرما و مدیر و ... پیدا کرد با تمام وجودش بدان عشق می ورزد و هر سخن یا اسراری که دارد بوی می گوید.

مثال: پدری صاحب چند فرزند است و از نظر عواطف پدری تفاوتی در میان آنها وجود ندارد لیکن برای پدر در این صورت مسئله اعتماد ضرورت دارد تا بدین وسیله سفارشات خویش را به او بسپارد از میان فرزندان به هر کدام اعتماد داشته باشد مسئولیتها را بوی واگذار می کند چون قلب آدمی با هیچ کس آرام نمی گیرد مگر فردی که مورد اطمینانش باشد.

در بعضی مورد انسان، کارگری را بر فرزندان و خویشان با سواد و پر قدرت خویش ترجیح می دهد و کلید مسئولیتها را به وی می سپارد چون بوی اعتماد پیدا کرده است.

اهالی روستا چند هزار گوسفند را برای چریدن بدست یکفرد چوپان می سپارند.

در هر حال، آنکه دل آدمی را بخود جلب می کند و از نزدیک ترین خویشان وی محبوبترش می کند مسئله اعتماد و اطمینان است.

س: اعتماد و یا اطمینان یعنی چه؟

ج: معنای این دو کلمه به آرام گرفتن دل آدمی برگشت دارند چون اعتماد و یا اطمینان یک امر یا فعل قلبی است وقتی که فردی در هر زمینه ای از خیانت و جنایت و تجاوز بحقوق دیگران فاصله می گیرد و در برابر اعمالش احساس مسئولیت می کند برای

دیگران مورد اعتماد خواهد بود البته لازم بذکر است که قلب آدمی بعد از مطالعات و ملاحظات و اختیارات فراوان می تواند اعتماد کند پس بنابراین کسی که خواسته های آدمی را بدون خیانت و با احساس مسئولیت انجام می دهد برای وی مورد اطمینان است. و در کلام الله المجید آمده است:

((أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)) (۲۰۰) ((آگاه شوید که با یاد خدا دلها اطمینان پیدا می کند)) برای اینکه تمام خواسته های آدمی در پیشگاه الهی بدست می آید و از تمامی وابستگی های دنیوی در همان حال که بیاد خداست دست بر می دارد و لذا آرامش پیدا می کند.

تحقق اطمینان در قلب آدمی با هر وسیله که باشد مورد توجه هر کس است و آن وسیله انسان باشد یا موجود دیگر، برای وی قداسی خاصی پیدا می کند چون به تمام نگرانی ها و اضطراب هایش پایان می دهد.

اگر تحقق اطمینان و یا اعتماد توسط انسانی صورت گیرد در متن اجتماع از مزیت خاصی برخوردار خواهد شد و در طول تاریخ افرادی بودند که موجبات آرامش خاطر دیگران را فراهم می نمودند.

س: انسان چگونه و در چه شرائطی می تواند مورد اعتماد قلوب دیگران واقع شود؟

ج: آنچه در این زمینه مهم است این است که انسان با عطاء مال و بخش وسایل زندگی نمی تواند به این مقام دست یابد بلکه اساسی ترین راه برای جلب قلوب دیگران، ایجاد یقین کامل در اندرون است و هر مقدار حکومت ایمان در روح و روان یا جسم و جان آدمی گسترده گی پیدا کند به همان اندازه در قلب ها رخنه کرده و اطمینان خاطرشان را فراهم می سازد و این از مهمترین آثار ایمان و عمل شایسته است و خداوند متعال در این زمینه می فرماید:

((إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا)). (۲۰۱)

کسانی که ایمان آورده و اعمال شایسته از خود نشان داده اند خدای رحمن محبت آنها را در دلها می افکند.

و در حقیقت اثر موجود متوجه دو فعل و یا دو حرکت است یکی حرکت قلبی است و دیگری حرکت و یا فعل اعضاء ظاهری. مسئله ایمان یک فعل قلبی است و افعال قلبی بر افعال اعضاء ظاهری مقدم است چون شایستگی عمل از حرکت قلب مایه می گیرد و در قرآن مجید متجاوز از پنجاه آیه کلمه ((ایمان)) جلوتر از عمل صالح آمده است و این نشان می دهد که شایستگی هر عملی به نیت یا فعل قلبی مربوط می شود و صلاحیت خویش را از او مگیرد چون ظهور عمل نمی تواند اثر اعتمادی در دلها ایجاد کند و موید این ادعا آیه دیگر است که می فرماید:

((مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً)) (۲۰۲)

هر کس مرد یا زن عمل شایسته ای را انجام دهد در حالی که مؤمن باشد بنابراین او را در یک زندگی پاک و تواءم با آرامش قرار می دهیم.

در نتیجه معلوم شد که ایمان یک فعل قلبی است و شایستگی اعمال بدان وابسته است و اثراتی که با خود دارد زیاد است که یکی از آنها ایجاد اطمینان و اعتماد در دلهای دیگران است.

و در مورد کلمه «وَدَّ» اگر خوب دقت شود فعل و انفعالات قلبی را معنی می دهد و در مورد شاعن نزول آیه از علماء عامه و خاصه آمده است که مصداق بارز و کامل آن حضرت علی علیه السلام است.

علامه زمخشری در کشاف، سبط ابن الجوزی ((تذکره)) و گنجی شافعی و قرطبی در تفسیر مشهورش، محب الدین طبری ((ذخائر العقبی)) نیشابوری در تفسیر معروف خود، سیوطی، در ((در المنثور)) و هیشمی در صواعق المحرقة آلوسی در روح المعانی ... از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که این آیه در حق حضرت امیر علیه السلام نازل شده است در کتاب ((صواعق)) از محمد بن حنفیه در تفسیر این آیه چنین نقل می کند: ((لَا يَبْقَى مُؤْمِنٌ إِلَّا وَفَى قَلْبِهِ وَدُّ لِعَلَى وَلَإِهْلِيَّتِهِ)) (۲۰۳) هیچ فرد با ایمان پیدا

نمی‌شود مگر اینکه در قلبش، محبت به علی علیه السلام و خاندان اوست.

بطور کامل مشخص شد ایجاد اعتماد در دلها نیاز قطعی به تبعیت و پیروی از دستورات خداوندی دارد زیرا بدین وسیله نیروهای بالقوه در فضای درون به فعلیت می‌رسند و از همین راه با قلوب و دلها ارتباط حاصل می‌کند و حقیقت خویش را به آنها گزارش می‌دهد که به احدی جز خدا وابستگی ندارد.

س: وابستگی به خالق متعال چه آثاری بدنبال دارد؟

ج: اساس زندگی آدمی را همین وابستگی تشکیل می‌دهد زیرا وی به اندازه آئین نامه و دستورات آن، برنامه های خود را شروع می‌کند و در یک کلام معنای عقیده و یا اعتقاد همان وابستگی است زیرا کلمه عَقْد به معنای بند کردن و گره زدن است هر انسانی به عقیده اش بند می‌شود و در چهارچوبش حرکت می‌کند.

مثال: موجود زنده ای را بوسیله ریسمان به میخی بسته اند و این حیوان زنده به اندازه طول، ریسمان می‌تواند در اطراف میخ بگرددش و چرخش خویش ادامه دهد و از گیاهان موجود استفاده کند.

انسان به عقیده اش بند، است و به اندازه دستوراتش حرکت خویش را تنظیم می‌کند.

اگر ایمان به پروردگار عالم اساس اعتقاد کسی را تشکیل دهد در شعاع آن وظائف و تکالیفی پیدا می‌کند و همیشه خود را به رعایت آن موظف می‌داند و از اعمال و رفتاری که با تکالیف اعتقادی مخالفت دارد فاصله می‌گیرد و خود را در هر شرایط از آلوده شدن به اعمال مخالف با دستورات دینی نگه می‌دارد و آن را عصمت گویند.

عصمت

عصمت

س: عصمت یعنی چه و چگونه محقق می‌شود؟

ج: کلمه ((عِصْمَت)) از نظر لغت به معنای، منع کردن و یا حفظ نمودن آمده است وقتی که انسان خودش را از خطر و ضرر چیزی نگهدارد و حوادث ناگوارش را از دامن خویش بزدايد نسبت به آن مسئله عصمت یافته است.

مثال: آبی در ظاهر تمیز از کنار ساختمان بیمارستان جاریست و گروهی می‌خواهند از آن استفاده کنند لیکن پزشکی که در آن محیط مشغول کار است و از آلوده گی آب آگاه است از این آب استفاده نمی‌کند و دیگران را از خوردن آن نهی می‌نماید پزشک نسبت به این کاری که انجام نمی‌دهد عصمت دارد.

عصمت همان طوری که در لغت به معنای منع آمده است و در آیه شریفه هم به همین معنا آمده است ((وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ)) ای پیامبر خداوند تو را از خطر و ضررهای مردم منع می‌کند.

و در اصطلاح، تعاریف متعددی در میان علماء برای عصمت نقل شده است.

۱ گروهی از عدلیه می‌گویند: بِأَنَّ الْعِصْمَةَ لُطْفٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى الْمَانِعُ لِلْمُكَلَّفِ مِنْ تَرْكِ الْوَاجِبَاتِ وَ فِعْلِ الْمُحَرَّمَاتِ يَفْعَلُهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ غَيْرُ سَالِبٍ لِلْقُدْرَةِ. (۲۰۴)

حاصلش این است که عصمت لطفی است از جانب خدای تعالی، مکلف را از ترک واجبات الهی و انجام محرمات منع می‌کند این لطف در وجود مکلف فعل الهی است لیکن مشروط براینکه اختیار و قدرت وی را در انجام اعمالش سلب نمی‌کند.

برای اینکه مکلف اگر از قدرت و اراده ای برخوردار نباشد و انجام فرائض و ترک محرمات را با اراده خداوندی انجام دهد و کمترین قدرتی برخلاف آن نداشته باشد هیچ مدح و ذمی به اعمال وی مترتب نخواهد شد.

بلکه این لطف موجب آگاهی و بصیرت می‌شود تا مکلف را از دواعی معاصی منصرف نماید نه اینکه معنی لطف سلب قدرت از او است.

۲ اشاعره گویند: الْعِصْمَةُ أَنْ لَا يَخْلُقَ اللَّهُ فِي الْمَعْصُومِ ذَنْبًا. (۲۰۵)

و این تعریف مبتنی بر قاعده اشاعره، که گویند افعال بندگان را خدا خلق می‌کند و آنها هیچ اختیاری از خود ندارند و در اعتقاد گروه دیگر: اینکه عصمت در معاصی کبیره مطرح است و از گناهان صغیره هیچ نوع عصمتی وجود ندارد.

۳ المعروف عند الحكماء أَنَّ الْعِصْمَةَ مَلَكَهٌ تَمْنَعُ الْفُجُورَ نَاشِئَةً مِنَ الْعِلْمِ بِمَثَالِبِ الْمَعَاصِي وَ مَنَاقِبِ الطَّاعَاتِ، وَ تَتَأَكَّدُ فِي الْأَنْبِيَاءِ بِتَتَابُعِ الْوَحْيِ إِلَيْهِمْ بِالْأَوَامِرِ الدَّاعِيَةِ إِلَى مَا يَتَّبَعِي، وَ النَّوَهِیِ الزَّاجِرَةِ عَمَّا لَا يَتَّبَعِي (... ۲۰۶)

حاصل معنی این است آنکه در نزد علماء و فلاسفه [حکماء] مطرح است عصمت ملکه ایست که شخص را از انجام جمیع معاصی منع می‌کند و این نیرو از علم و آگاهی به کثافت و آلودگی و قبیاحت گناه و به فضائل و مصالح طاعات ناشی می‌شود و این معنی در وجود انبیاء از قدرت و تاکید زیادی برخوردار است چون پی در پی بودن وحی الهی در اوامر، که دعوت کنند به مصالح و نیکی هاست و درنواهی، که منع کننده است آنها را از معاصی و قبائح باز می‌دارد. مجموعه گفتار عدلیه و حکماء:

آنچه از ظهور این دو عقیده بر می‌آید عصمت به صورت علم و عمد شامل می‌شود یعنی مکلف عالما و عامدا دنبال چنین کارهای نمی‌رود لیکن بصورت سهو و نسیان این تعاریف شمول ندارد چون در مقام معصوم وقتی که تعریف می‌شود اینکه او در تمام موارد اعم از حالت سهو و عمد و نسیان دنبال خطاء و گناه و معاصی حتی در فکر و تصوّرش نخواهد بود و این تعاریف با عقیده امامیه مطابقت ندارد چون امامان در همه احوال معصومند و بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله مرتبه عصمت ائمه هدی اشدّ و آله از مرتبه سایر انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین است چه اگر [ترک اولی] به انبیاء گذشته نسبت داده شود لیکن نسبت به آل محمد صلی الله علیه و آله چنین نسبتی هم داده نمی‌شود.

۳ عقیده امامیه در مورد عصمت:

أَنَّ الْعِصْمَةَ قُوَّةٌ رَبَّانِيَّةٌ الْمَانِعَةُ مِنْ جَمِيعِ الزَّلَلِ وَالْخَطَايَا عَمْدًا أَوْ سَهْوًا مَعَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهَا. (۲۰۷)

عصمت نیرو و قوه ربّانی است از تمام لغزشها و خطاها در صورت عمد یا سهو با داشتن قدرت مکلف بر انجام آنها، منع می‌کند. حضرت صادق علیه السلام در تعریف عصمت و یا معصوم می‌فرماید:

المعصوم هُوَ الْمَمْتَنِعُ بِاللَّهِ مِنْ جَمِيعِ مَحَارِمِ اللَّهِ وَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. (۲۰۸)

معصوم آن کسی است که بوسیله قدرت الهی از جمیع محارم خدا منع شود و خدای متعال می‌فرماید: هر کس بخدا تمسک جوید به راه مستقیم هدایت شده است.

و امام علی بن الحسین علیه السلام می‌فرماید:

الامام مَنَّا لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا وَ لَيْسَتْ الْعِصْمَةُ فِي ظَاهِرِ الْخَلْقِ فَيَعْرِفُ بِهَا لَذَلِكَ فَلِذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا فَقِيلَ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا مَعْنَى الْمَعْصُومِ؟ فَقَالَ: هُوَ الْمُعْتَصِمُ بِحَبْلِ اللَّهِ وَ حَبْلِ اللَّهِ هُوَ الْقُرْآنُ لَا يَفْتَرِقَانِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ (... ۲۰۹)

امام از خاندان ما [اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله] باید معصوم باشد و عصمت در ظاهر وجود کسی نیست که تشخیص داده شود و به همین جهت باید امام منصوص باشد [توسط خدای متعال برگزیده شود چون اوبه عصمت که یک نیروی معنوی است آگاهی دارد] کسی عرضه داشت ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله معنی معصوم یعنی چه؟ فرمود: او کسی است که به ریسمان الهی تمسک نموده و ریسمان خدای متعال قرآن است قرآن و امام معصوم تا روز قیامت از هم جدا نمی‌شوند امام بسوی قرآن هدایت می‌کند و قرآن بسوی امام هدایت می‌نماید و این معنی قول خداست که فرمود: ((أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لَلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ)).

(۲۱۰)

((این قرآن مردم را به آئینی که مستقیم ترین و پا برجاسترین آئین هاست هدایت می کند.))
 کلمه [اقوم] نشان دهنده یک واقعیت است و آن اینکه: آئین و یا هدایتی که بتوسط قرآن و امام معصوم صورت می گیرد مستقیم ترین و پا برجاسترین و صافترین طرق و آئین است.

ویژگیهای عصمت

تعریف و شناختن یا شناساندن چیزی که در ظرف حواس آدمی نیست و او از این راه نمی تواند بدان دست یابد چون یک امر مشکلی است با در نظر گرفتن این معنی، که تعداد زیادی از واقعیات در میان انسانها مطرح است لیکن از چگونگی آن، حواس پنجگانه بشر بیگانه است مثلاً محبت، عاطفه، دشمنی و کینه یا عداوت ... یکسری واقعیاتی هستند و هر کس در دوران زندگیش آنها را قبول دارد ولی از تشکّل و موجودیت عینی آنها دست خالی است.

عصمت یک نیروی معنوی است همانطوری که قبلاً- تعریف گردید لیکن عمده ترین مشکل این است که این نیروی بازدارنده چگونه صورت می گیرد؟ آیا در اثر ممارست و تمرین های زیاد، یک قدرت باز دارنده در وجود آدمی شکل می گیرد و او را از گناه و معصیت در حال سهو و نسیان و عمد نگه می دارد؟ و یا اینکه عصمت یک نیروی معنوی است که از ظاهر و باطن آدمی را زیر نظر می گیرد و با قدرت خویش او را از ارتکاب به معصیت در تمام حالاتش باز می دارد؟ در هر صورت راهپیمایی در این مسیر باریک و لغزنده که در تحقق و فهم و درک معنای عصمت واقع است برای آدمی به تنهایی نا ممکن است زیرا فراتر از حواس و درک اوست اما به استناد قرائن و شواهد قطعی، معصوم بودن برای انسان مشخص می شود.

معصوم هر آن موجودیست که در چهار چوب رضا و خوشنودی خدا واقع شود با اینکه در اذهان عمومی و خصوصی معصوم بودن به صرف معصیت نکردن صدق می کند لیکن این معنا با آن عهد و مقصودی که خدا در آیاتش برای امام مدّ نظر گرفته فاصله دارد و اگر معنای معصوم را صرفاً به عدم عصیان برگردانیم و بگوئیم پیشوایان معصوم یعنی کسانی که گناه نمی کنند و در تمامی حالات اعم از سهو و نسیان و عمد دنبال معاصی نیستند در این صورت دایره دلالتش را خیلی تنگ نموده ایم چون چنین حالات در افراد عادی هم، بر اثر کثرت ممارست و تمرین می تواند شکل بگیرد لیکن واجد شرائط مقام امامت و ولایت نیستند در فرهنگ قرآن واژه عصمت، برای پیشوایان معصوم، ثمره دوام وابستگی بخدا است یعنی در اثر عبادت و بنده گی کامل، و یا واقع شدن در یک عرفان و عین یقین، تمام لحظات دوران زندگی را بیاد خدا بوده اند و این یادآوری و توسل و تمسک در هر لحظه، نیروی عصمت را در وجودشان می گستراند خدای سبحان در این زمینه می فرماید: ((فَاذْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ)) (۲۱۱) پس مرا یاد کنید من هم شما را یاد می کنم در آیه دیگر آمده است: ((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ان تَصْبِرُوا لِلَّهِ يُنْصِرْكُمْ وَ يُبَيِّتْ أَقْدَامَكُمْ)) (۲۱۲) ای کسانی که ایمان آورده اید اگر بیاری و نصرت خدا قیام کنید خداوند شما را نصرت و یاری می کند و قدمهای تان را ثابت نگه داشته و از لغزشها حفظ می کند.

یاد خدا و توجه به او و بنده واقعی شدن، آدمی را در شعاع عنایات و الطاف الهی قرار می دهد و در تمام مراحل زندگی وی را یاری نموده و از لغزشهای موجود نگهداری می کند و این معنی عصمت است که از نصرت و یاری خداوند، که همان رعایت اوامر و دستوراتش می باشد ریشه می گیرد ثبات قدم، و نگه داشتن از لغزشها در مقابل توجه بخدا و مراعات کردن رضا و خوشنودیش، قرار داده شده است.

اگر عصمت را تنها به گناه نکردن معنی کنیم مبنی بر اینکه کسی که در حال سهو و عمد معصیت نکند معصوم است در این صورت چه مقام و منزلتی بر آن مترتب خواهد بود زیرا ممکن است بوسیله دارو و یا تمرینهای خاصی در وجود انسان موقعیتی بوجود آید

که به گناه میل نکند در این صورت به او معصوم گفتن چه ارزشی خواهد داشت؟

آنچه در لسان احادیث در باره عصمت آمده است معنائی از کمال و توجه مطلق بخالق هستی را نشان می‌دهد نه اینکه گناه نکردن تنها مفهوم عصمت را روشن می‌کند برای اینکه گناه و معصیت در اثر فقر مادی و معنوی، شکل می‌گیرد و بشر در اثر چنین کمبودها میل به گناه می‌کند وقتی که این نوع نیازمندی که عامل اصلی لغزشهای انسان است از روح و روان وی زدوده شود دیگر زمینه‌ای برای معصیت در وجودش نخواهد بود و در این حال عصمت مفهوم پیدا می‌کند امامان معصوم علیه السلام از چنین کمبودها و نیازمندیها مبری هستند و در یک سطح خیلی عالی فراتر از فکر بشری قرار گرفته‌اند.

هشام و تفسیر عصمت سودمندترین مطلبی از هشام بن حکم شنیده‌ام این بود روزی از وی خواستم تا عصمت را که از صفات امام علیه السلام است برایم معنی کند.

از او سؤال کردم: آیا امام معصوم است؟

گفت: اری.

پرسید: عصمت چگونه قابل تعریف است و با چه وسیله شناخته می‌شود؟

گفت:

أَنَّ جَمِيعَ الذَّنُوبِ، لَهَا أَرْبَعَةٌ أَوْجُهُ، لَا خَامِسَ لَهَا: الْحِرْصُ وَالْحَسَدُ وَالْغَضَبُ وَالشَّهْوَةُ فَهَذِهِ مُنْفِيَةٌ عَنْهُ: (۲۱۳)

تمامی گناهان به چهار عامل وابستگی دارند و عامل پنجمی وجود ندارد و آن چهار عامل عبارتند: ۱ حرص ۲ حسد ۳ غضب ۴ شهوت.

و در امام این عوامل وجود ندارد. [نه اینکه خداوند در آفرینش امام، زمینه این عوامل چهارگانه را نیافریده است بلکه در اثر وابستگی بخدا و دوام یاد او، کمبودهایی که، آدمی را بسوی این عوامل سوق می‌دهد در آنها وجود ندارد.]

هشام به ترتیب توضیح می‌دهد و انگیزه نبودن عوامل مذکور را در امام روشن می‌سازد:

۱ وَلَا يَجُوزُ أَنْ يُكُونَ حَرِيصًا عَلَى هَذِهِ الدُّنْيَا وَهِيَ تَحْتَ خَاتَمِهِ لِأَنَّهُ خَازِنُ الْمُسْلِمِينَ فَعَلَى مَاذَا يَحْرُصُ؟ (۲۱۴)

سزاوار نیست که امام به این دنیا حریص شود برای اینکه تمام دنیا و امکاناتش در زیر انگشت اوست و او خزینه مسلمانان است پس برای چه چیزی می‌خواهد حریص شود؟

۲ وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ حَسُودًا لِأَنَّ الْإِنْسَانَ إِنَّمَا يَحْسُدُ مَنْ هُوَ فَوْقَهُ أَحَدٌ، فَكَيْفَ يَحْسُدُ مَنْ هُوَ دُونَهُ. (۲۱۵)

سزاوار نیست که امام حسود باشد برای اینکه انسان همیشه حسادت را زمانی بکار می‌گیرد که بالاتر از او کسی باشد اما به کسی که در هر جهت از او پائین تر است چگونه حسادت می‌کند؟ [مقام امام در میان خلائق بالاترین مقام است که تمامی موجودات اعم از انسان و جن و کوه دشت و حیوانات و درختان و منظومه شمسی و هر موجودی که خلق شده است در اطاعت او هستند.]

۳ وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَعْصِبَ لِشَيْءٍ مِنْ أُمُورِ الدُّنْيَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ غَضَبُهُ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ (... ۲۱۶)

سزاوار نیست که امام به چیزی از امورات و مسائل دنیوی خشم و غضب نشان دهد مگر اینکه خشمش بخاطر خدای عزوجل باشد زیرا خداوند اقامه و اجرای حدود و قوانین را بر او واجب نموده و در جلب رضای پروردگار به هیچ ملامتی اعتناء نمی‌کند رافت و محبت دینش را در سطحی قرار نمی‌دهد که از اقامه حدود خدای عزوجل بازماند.

۴ وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَتَّبِعَ الشَّهَوَاتِ وَيُؤْثِرَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ (... ۲۱۷)

و سزاوار نیست که امام به شهوات و غرائز نفسانی تمایل نشان داده و زندگی دنیوی را بر آخرت و لذتهایش ترجیح دهد چون خدای عزوجل آخرت را به او مورد علاقه قرار داده است همانطوری که دنیا را برای ما مورد توجه قرار داده است او [امام] در مورد آخرت می‌اندیشد همانطوری که ما در باره دنیا فکر می‌کنیم آیا شما دیده‌اید کسی چهره زیبایی را بر چهره زشت و قبیح از دست

دهد؟ یا غذای تمیز و گوارائی را با طعام تلخ عوض کند؟ یا لباس نرم و زیبایی را به لباس زبر و خشن ازدست دهد؟ و یا نعمت دائم و جاودانه را برای دنیائی که فانی و نابود شدنی است ترک کند؟

امام علیه السلام در اثر وابستگی بخداوند متعال و تمسّک به او، عوامل معاصی را از روح و روانش زدوده است و خود را چنان ساخته که اشتغال اعمال مباح دنیوی را برای خودش در برابر خداوند گناه تلقی کرده و استغفار می کند اگر مقداری به ادعیه موجود از امامان معصوم علیهم السلام مانند دعای که به نام ((کمیل)) معروف است توجه شود حضرت امیر علیه السلام با یک خضوع و خشوع خاصی، استغفار می کند این نوع گناه و یا استغفار از تصوّرات عادی فراتر است که آدمی بعد از طیّ مراحل معرفت و بندگی آنها را درک خواهد کرد مبنی براینکه: این استغفار از یک کمال و معرفت حکایت دارد چون هدف و مقصودی که در عمق وجودشان مورد توجه است خداست و برای از دست دادن بهشت و یا ترس از جهنم استغفار نمی کند و در سخنان گهربار شان این نکته متبلور است که می فرماید:

إِلَهِي مَا عَبْدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ. (۲۱۸)

ای خدای من، تو را بخاطر ترس از آتش جهنم و طمع به بهشت برین تو، ستایش نمی کنم بلکه تو را اهل و سزاوار عبادت یافتیم و لذا بنده گی تو را نمودم.

درک این معنا از عرفان حضرت امیر علیه السلام نشان می دهد بهشت که یک جایگاه خیلی عالی و تسکین دهنده ناراحتی ها و رسیدن به تمام لذتهاست برای امامان معصوم علیهم السلام مورد توجه نبوده است زیرا بهشت آنها همان ارتباط با ذات اقدس تعالی است.

حضرت امام رضا علیه السلام در باره امام می فرماید:

الامام مظهرٌ مِنَ الذُّنُوبِ، مُبْتَرِءٌ مِنَ الْعُيُوبِ مَخْصُوصٌ بِالْعِلْمِ، مُوسَّوْمٌ بِالْحِلْمِ، نِظَامُ الدِّينِ، وَ عِزُّ الْمُسْلِمِينَ، وَ غَيْظُ الْمُنَافِقِينَ وَ بَوَارِ الْكَافِرِينَ. (۲۱۹)

امام از تمام گناهان پاک و از عیبهائی مبرّی، به علم و معرفت مخصوص شده است و به حلم، نام و نشان یافته، امام نظام دین، عزّت مسلمانان، خشم منافقین و نابودی کافران است.

ریشه های عصیان

در یک نگاه عمیق به ریشه و عوامل عصیان و تخلف روشن می شود که اساس و یا عمده ترین علل، معاصی بشر، کمبودهاست و آن بر دو بخش است:

۱ اقتصادی و یا مادی ۲ فرهنگی یا معنوی

این کمبودها بوسیله امکانات مناسبی که خالق متعال در اختیار بشر قرار داده است جبران می شود کره زمین با تمام امکاناتش مخصوص انسان است که خداوند می فرماید: ((خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا)). (۲۲۰)

هرچه در زمین وجود دارد همه برای شما [انسان] آفریده شده است. و هر انسانی با حول و قوّه الهی بکار و کوشش و فعالیتها دست بزند می تواند کمبودهای مالی خود را تأمین کند.

و در زمینه فرهنگی و یا معنوی، آئین آسمانی به وسیله پیامبران و امامان معصوم (صلوات الله علیهم اجمعین) در اختیار همگان می باشد که به تمامی جوانب انسان وزندگیش توجه دارد و فرمولهای سالم را بدون هیچ مشکلی، برای رشد و کمال او آموزش می دهد.

و هر انسانی که زندگی را از وابستگی بخدا شروع کند و خود را در شعاع نور ایمان رشد دهد بطور کامل، کمبودهای روحی و

مالی خویش را جبران خواهد کرد در نتیجه از گناه و عیب و نقص نجات پیدا می‌کند.

امام بوسیله کمال بنده گی و تسلیم در برابر خدای متعال از نیروی عصمت الهی برخوردار است و آنچه برای خودش از خدا می‌خواهد افزودن به همان مقام بنده گی است و به همین جهت تنظیم کننده امورات و برنامه های دینی و عزّت و افتخار جامعه اسلامی می‌باشد و در یک کلام: حقیقت توحید را از هر جهت اعم از: عدل، رحمت، مهر و محبت، قدرت و ولایت، نفوذ بر ضمایر و خبر از غیب، و ... به معرض نمایش می‌گذارد افراد منافق و کافر را ناراحت و نابود کننده می‌باشد. و در زیارت جامعه آمده است:

عَصَمَكُمُ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ ... وَ طَهَّرَكُم مِّنَ الدَّنَسِ وَأَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَكُم تَطْهِيرًا (۲۲۱)

خداوند شما [امامان] را از لغزش نگه داشت و از نجاست و زشتی اعمال خلاف پاک کرد و رَجَس و ناپاکی را از شما دور، و شما را در تمام زمینه‌ها پاک و تمیز قرار داد.

دوام و استمرار وابستگی بخدای متعال با خود برکاتی دارد و پاکی از رجس گناه و عصیان و مبرا بودن از عیوب از همین کانال مایه می‌گیرد وقتی آیات قرآنی و احادیث شریف در مورد پاکی و طهارت و یا عصمت امامان معصوم علیهم السلام مطالبی بیان می‌کند گروهی بدون توجه و التفات به حقیقت عنایات الهی در مورد انسان خصوصا اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در مسیر انحراف و اشتباه واقع شده اند ولی لازم است در هر زمینه ای آیات الهی و احادیث معصومین علیه السلام را در کنار هم قرار داده تا به کمک یک دیگر، معنای درست بدست آید.

در قرآن عامل اصلی برای نزول رحمت خدا و باز شدن برکات آسمان و زمین بروی انسان تقوا و پرهیزکاری معرفی شده است هر انسان یا هر جامعه ای اگر بوسیله پرهیز از گناه و عصیان، برنامه های زندگی را آغاز کند خداوند برکات آسمان و زمین را بر او نازل می‌کند به یک آیه در این مورد توجه کنیم.

لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ. (۲۲۲)

اگر اهل شهر و روستا ایمان آورده و تقوا پیشه کنند بر آنها برکات آسمان و زمین را می‌گشاییم.

بنابراین نزول برکات و وصول عنایات الهی برای انسان اعم از فردی و یا اجتماعی، منوط به ایمان و تقواست و هر مقدار این دو عامل مهم شکل پیدا کنند توفیق آدمی را در جذب رحمت و عنایت خداوندی، بیشتر خواهد کرد و در باره امامان معصوم (صلوات الله علیهم اجمعین) وقتی که مسئله طهارت و پاکی آنها بخدای متعال نسبت داده می‌شود سلب اراده و اختیار را معنا نمی‌دهد که خدا آنها را در مسیر بنده گی طوری آفریده است که به گناه و عصیان میل ندارند بلکه این عنایت و تاءید از ناحیه ذات اقدس تعالی نشانگر یک ایمان قوی و تقوای درونی و بیرونی ائمه علیه السلام است و چون در تمسک و توجه و توسل و بنده گی خدای سبحان به درجات نهائی قدم نهاده اند و در احساس خودشان لذتی شیرین تر و لذیذتر و عاشقانه تر از لذت بنده گی خدا ندارند و لذا بیک نیروی معنوی بنام عصمت مزین شده اند وقتی که لذت یاد خدای سبحان از تمام لذت‌ها مطلوب تر است بلکه جز آن لذتی برای آنها وجود ندارد اشتغال به چنین لذت، برکات و ثمرات خود را به تمام موارد زندگی منتقل می‌کند.

یاد خدا و سخن گفتن با او و توجه به رضا و خوشنودیش، آدمی را از نجاست و آلوده گی و پلیدی گناه و معصیت باز می‌دارد و این معنی آیات و احادیثی است که خدای را پاک کننده رجس گناه از امامان معصوم علیه السلام معرفی می‌کند.

فصل چهاردهم: امام یگانه روزگار است

امام یگانه روزگار است

در مورد امتیازات انسان وقتی مطالعه می‌شود افکار و اندیشه‌های متعددی به چشم می‌خورد عده‌ای امتیاز را در بخش روح وی مورد تعریف و شناسائی قرار داده‌اند و گروهی در بُعد مادی و دنیوی، و برخی به مجموعه آنها التفات نموده است به هر حال موضوع بحث امتیازات انسان است وقتی که نوع بشر به متن زندگی وارد می‌شود کلمه [انسان، بشر، آدم ناس] ... بر همه صدق دارد لیکن تشخیص آنها از یک دیگر، اسباب و لوازمی را لازم دارد یعنی بوسیله یک صفت از صفات انسانی، که در کسی شکل گرفته است او را از دیگران ممتاز قرار می‌دهد و اتصاف آدمی به صفات امتیاز دهنده زمانی صورت می‌گیرد که او به چنین حرکتی دست زده باشد یعنی خود را برای متصف شدن بیک صفت ممتاز آماده کند.

مثال: اگر عالم را که یکی از صفات امتیاز بخش است بر کسی قرار داده او را در شعاع آن مورد توجه قرار دهند که فلانکس عالم است در این صورت، فراهم کردن مقدمات علم بر این فرد قبل از اتصاف ضرورت دارد زیرا صفت حکایت از حقیقی دارد که در وجود موصوف شکل گرفته است و این برداشت از صفات در تمامی زمینه‌ها زندگی انسان، مطرح است حتی در حیوانات هم متصف کردن سگ به وفا یا روباه به حيله و نیرنگ ... حاکی از واقعیات است.

چون با گفتن ((عالم)) هیچ وقت کسی عالم نمی‌شود یا فلانی سخی یا شجاع و غیرتمند است نمی‌توان به آن یقین پیدا کرد در هر صورت معنی صفات در هر موردی، آدرس و نشانی است که شنونده و یا بیننده را بسوی آن هدایت می‌کند مگر اینکه خدا و یا رسولش صلی الله علیه و آله کسی را توصیف کنند که یقین آور است.

در جامعه انسانی از طرق متعددی مزیت‌ها مشخص می‌شود و هر کس با دارا بودن صفت و یا صفاتی، خودش را نشان می‌دهد و در این معنی فرق بین صفات مذموم و یا ممدوح وجود ندارد چون در ابتداء کار هر دو از آنها حکایت کننده گی است با گفتن ظالم، بر کسی ذلت و کمبودهای روحی او مشخص می‌گردد و با گفتن عادل، بر کسی، کمالات روحی و عزت و افتخارات وی هویدا می‌شود مخفی نماند که اتصاف دو حالت دارد:

۱ مطابق با معیارهای دینی. ۲ برای بدست آوردن خواستهای خویش اتصاف گاهی مطابق با الگو و معیارهای دینی صورت می‌گیرد یعنی کمترین تخلف از مسیر حق صورت نمی‌گیرد و موجودیت یا بود و نبود هر چیز به میان می‌آید و به تعبیر دیگر: خزینه و دینه های وی با متصف کردن ظاهر می‌شود مثلاً- پروردگار عالم جلّت عظمته رسول خدا صلی الله علیه و آله را توصیف می‌کند و می‌فرماید:

((إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ)).

تو [ای پیامبر صلی الله علیه و آله] چقدر اخلاق زیبا و حوصله بیشتری داری.

اتصاف نبی اکرم صلی الله علیه و آله به خلق عظیم از ناحیه خدای حکیم نشان دهنده یک واقعیت عظیم و اسرار نمان است که بوسیله صفت، نشانی آن مشخص می‌گردد.

یا اینکه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در باره حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

((الْحَقُّ مَعَالِيَّ وَعَلَى مَعَ الْحَقِّ)) (۲۲۳) حق با علی، و علی با حق است.

این اتصاف نشان دهنده واقعیت حضرت امیر علیه السلام است که تمام وجودش نشان حق، بلکه او خود حق است.

۲ اتصافی که فقط جنبه ظاهری دارد.

وقتی که مسئله نفع شخصی در برنامه های زندگی انسان پا درمیانی کند الگو و معیارهای مناسب با آن را انتخاب می‌کند و تمامی سخنانش در هر زمینه ای که باشد بر آن محور دور می‌زند و اگر کسی را توصیف کند باز همین ملاک را مدّ نظر قرار می‌دهد در این صورت وصف ایشان دیگری را از نفع طلبی خودش حکایت می‌کند و موصوف او صاحب هیچ مزیتی نمی‌باشد و تنها هدف یک شکارچی چیره دست واقع شده است.

وظیفه مادر مقابل توصیفات

عمده ترین مسئولیت آدمی بر این است که در هنگام توصیف فراتر از حق سخن نگوید زیرا هر لحظه حوادث ناگواری با این گونه حرفها در روح و روان شنوندگان و توصیف شونده ایجاد می شود و موقعیت های زندگی انسانی به اعمال و اخلاق ضد ارزش، در می آورد در نتیجه مفهوم تعریف و یا توصیف انسان و یا هر چیز دیگر بیک عمل خلاف و تقلبی تبدیل می شود و جامعه به روزگار هلاکت و اضمحلال سقوط می کند برای اجتماع بشری در شناسائی اشخاص و یا موجودات دیگر، صفاتی لازم است تا بوسیله آنها حقائق هر چیز روشن شود.

اگر به جاهل، عالم و به دنی و پست، فاضل، و به ظالم، عادل، و به فاسق عارف گفته شود چگونه می توان به اسرار و حقائق اشخاص از راه توصیف مطلع شد اگر چنین متد و روشی در محیط یا جامعه ای رشد پیدا نماید و افکار عمومی برای کسب علم و دانش به اطراف جُهل و فضل و آگاهی به سمت افراد پست و ... روی آورند چه امید برای نجات چنین جوامعی وجود دارد؟

هدف نهائی از تعریف و توصیف آگاه کردن و شناساندن است اگر در مقام تعریف هر چیزی ملاک و معیار درستی وجود نداشته باشد یعنی گفتار مردم، همیشه در جهت سود و نفع خودشان دور بزند برای تشخیص حقائق چه نوع ابزاری وجود دارد مثلاً وقتی یک فرد سودجو آهن یا فلزی را بنام طلا می فروشد و با تبدیل صورت آن به طلا، آن را در مقام توصیف یا تعریف، بنام واقعی معرفی می کند در این صورت خریدار با وسیله ای بنام مَحْک آن را می سنجد و سپس ارزیابی می کند.

برای شناسائی انسانها در صورتی که معیار، سود جوئی و نفع شخصی باشد چه وسیله ای وجود دارد تا بتوان بوسیله آن افراد واقعی را از غیر واقعی تشخیص داد مثلاً- امیرالمؤمنین بودن یک از صفات عالیه است و حکایت از کمالات روحی و معنوی شخص دارد در تاریخ اسلام این لقب یا صفت از ناحیه رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام داده شد و دستور داد که ایشان را در هنگام سلام گفتن به امیرالمؤمنین یاد کنید. (۲۲۴)

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: سَلُّوا عَلٰی عَلِيٍّ بِأَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ.

در ازمنه بعد امارت مؤمنین به افراد مثل یزید معاویه متوکل منصور یا به تمام خلفاء ظلم و جور گفته شد همان گونه که در تاریخ آمده است در اینجا لازم است به این دو نقل و یا اتصاف توجه شود تا حقیقت برای دیگران معلوم گردد آن دو حالتی که در هنگام تعریف و یا توصیف چیزی مورد استفاده انسان واقع می شود در اینجا قابل استفاده است زیرا سخن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله معصوم و وحی الهی است لیکن خود حضرت علی علیه السلام را با این صفت یا لقب، باید مدّ نظر قرار داد تا ارتباط عناوین روشن شود شخصیتی که دوست و دشمن در مقابل ایمان، علم و کمالات او خضوع و خشوع می کنند و اولین نفر از گروه مردان است که برسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورده در حالیکه از عمر شریفش شش سال گذشته بود.

و این طرف بحث امارت و یا امیر مؤمنان بودن اگر مورد دقت قرار گیرد یک مطلب ساختگی نیست و با انتساب یا اتصاف کسی، بدست وی نمی رسد بلکه آن کسی که در این مرحله حجاب های را کنار زده و برای خالق خویش یقین و ایمانی پیدا کرده است که در هنگام نماز و عبادت چنان عاشقانه بر خورد می کند که تمام حواس ظاهری خود را در شعاع همان عشق و محبت استخدام می نماید تا جای که از پای مبارکش تیری که در موقع جنگ اصابت کرده بود در حال سجده بیرون می کشند.

و در عبارت دیگر: کسی که طعم و مزه ایمان را کشیده و با تمام وجودش مؤمن است می تواند امارت مؤمنین را به عهده بگیرد در غیر این صورت اتصاف و انتساب امیرالمؤمنین به افرادی مانند یزید هارون متوکل ... جز نفع شخصی، و شکار آنها برای استخدام به هواهای نفسانی خود، معیار دیگری ندارد.

در این صورت معیار و الگو برای شناسائی افراد، هدف و نیت گوینده است چرا او به چه جهت در مقام تعریف و توصیف فلانی بر

آمده است آیا با توصیف کردن فردی به عدالت، حقیقی را روشن می کند یا در جهت زیاد کردن سود و نفع خودش دست به چنین کاری زده است؟

دومین ملاک یا الگو، واقعیت شخص است که در مقام عمل تا چه حد با این وصف تطبیق می کند؟

در مورد امام معصوم علیه السلام هر تعریف و یا توصیفی که شده است مطابق با واقع است زیرا وجودشان مصداق تمامی کمالات روحی و اخلاقی است یعنی در هر مورد از صفات عالی و حمیده بحث شود و یا کسی را به آن متصف نمایند کاملترین آن در امام است و به همین سبب امام یگانه روزگار است چون در عصر و زمان خودش اعلم و افضل و اکمل از همه مردم بوده است و اگر به تاریخ و سیره معصومین علیهم السلام نگاه کنیم این حقیقت مانند خورشید برای همگان روشن می شود که هیچ احدی در هر زمینه ای که باشد نمی تواند خودش را با امام معصوم علیه السلام برابر کند و در این زمینه حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

الامام واحد دهره، لا یدانیه اَحد ولا یُعادلُه عالم ولا یُوجِدُه لَه یدلُّ ولا لَه مثل، ولا نظیر، مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ کُلُّه مِن غَیرِ طَلَبٍ مِنْهُ و لا کِتسَابٍ بَلْ اِختصاصٌ مِنَ الْمُفَضَّلِ الْوَهَّابِ فَمَنْ ذَا یَبْلُغُ مَعْرِفَةَ الْاِمَامِ اَوْ کُنْه وَصَفَه. (۲۲۵)

امام یگانه روزگار است هیچ کسی به پایه او نیست در برابر اودانشمند و عالمی نیست برای او عوض و مثل و مانند و نظیری وجود ندارد و تمام فضائل و مناقب مخصوص اوست که بدون طلب و اکتساب او، از ناحیه حضرت و هیاب [خدای متعال] باو اختصاص یافته است چه کسی می تواند امام را بشناسد و یا به ریشه و کنه اوصافش پی ببرد؟

س: حدیث شریف چه می گوید؟

ج: حدیث معصوم برای شناساندن امام معصوم علیه السلام از مسیرهای کاملاً دقیق و روشن افکار انسان را هدایت می کند و این خود یکی از مهمترین متدوروش هدایت و بیدار کردن و جدانهاست چون شنونده و یا سؤال کننده را بطور دقیق تحت نظر قرار می دهد و با قلب سلیم او چنان نزدیک می شود که در هنگام پاسخ گفتن یک جواب بیشتر نیست.

یگانه عالم یا وحید دهر بودن یک مطلب سهل و ساده نیست که برای هر کس قابل تصوّر باشد یعنی هر کس را نمی توان بر یک چنین موضوعی کاندید کرد چون فردی که بتواند تمام فضائل و مناقب را اعم از جسمی و روحی در خود جمع کند و از تمامی مخلوقات و هم نوعانش پیشرو باشد کمیاب است زیرا هر کسی در یک بخش می تواند صاحب فضائل بوده و خود را از دیگران جلوتر قرار دهد مثلاً، فردی در علم پزشکی یا ریاضی فیزیک یا در معارف و علوم انسانی و ... می تواند خود را بیک مرحله خیلی والائی نائل کند لیکن نمی تواند با اینکه یک پزشک حاذق است یک مهندس یا حقوقدان و یا معمار و ... نیز بشود زیرا توان استعداد وی قادر نیست مجموعه علوم را در خود جمع کند بلکه در یک رشته هم نمی تواند به تمام شاخ و برگ های آن تخصص و آگاهی های لازم را فرا گیرد.

اما آن انسان کیست که در هر رشته ای استاد و متخصص و بر تمام جزئیات هر علم واقف است با اینکه یک مفسّر کامل است و در فضای روحانی و معنوی قرآن غواصّ زبر دست می باشد از عمق آن اقیانوس بی کران الهی گوهرهای گرانقیمت را در اختیار بشر قرار می دهد با این حال در تمام علوم اعم از پزشکی ریاضی فیزیک و شیمی جغرافی معارف انسان شناسی گیاه شناسی، تصرّف در قوانین طبیعت، بزبان کوه و دشت و صحرا و درختان و حیوانات و سایر مخلوقات الهی، شفای بیمار زنده کردن مرده، نفوذ بر قلبها و و ... متخصص است اگر ما بخواهیم کسی را بر تمام کمالات مصداق قرار دهیم که در هر زمینه ای بتواند به سؤالات پاسخ دهد مطمئناً وحید دهر و یگانه عالم اوست و او امام معصوم است زیرا جز او کسی را چنین شایستگی وجود ندارد.

فضائل و کمالات علی علیه السلام در کتب عامه و خاصه

مصدر تمام علوم حضرت علی علیه السلام است

در این زمینه به احادیث و سخنان علماء و بزرگان از عامّه و خاصّه وارد می‌شویم تا روشن شود که با خاندان عصمت و طهارت (صلوات الله علیهم اجمعین) هیچ فردی را نمی‌توان مقایسه کرد بعنوان نمونه، هیچ فردی تا به امروز نتوانسته در میان مردم، ظاهر شود و با صراحت تمام اعلام کند هرچیزی می‌خواهید در هر زمینه ای هم باشد از من سؤال کنید فقط حضرت امیر علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله در بالای منبر چنین سخنی را مطرح کرد.

سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، سَلُونِي عَنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ سَلُونِي عَنْ طُرُقِ السَّمَاءِ (۲۲۶ ...)

تا از میان شما نرفته ام [و عمرم باقیست] هرچه می‌خواهید از من پرسید از من در باره کتاب خدا سؤال کنید هیچ آیه ای وجود ندارد مگر اینکه من به نزول آن در کوه و یا دشت و بیابان، و برای چه هدف و مقصودی است آگاه هستم از فتن‌ها و حوادث تلخ آینده پرسید که من به تمام جریانات و اتفاقات و کشتارها عالم هستم.

از راههای آسمان سؤال کنید که من به آنها از راههای زمین آگاه ترم رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار باب از علم برایم تعلیم داد که از هر بابش هزار باب برایم روشن شد [مخفی نماند که تعلیم پیامبر صلی الله علیه و آله یک آموزش کلاسیک نبوده بلکه در مقام امامت و رسالت پرده‌ها کنار کشیده می‌شوند و در یک لحظه هزاران آگاهیها در اختیار شان قرار می‌گیرد].

در اخبار از غیب روایات زیادی وجود دارد از جمله آنها که می‌فرماید:

سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَوَاللَّهِ لَا تَشَاءُ لَوْنِي عَنْ فِتْنَةٍ تَضِلُّ مَائَةٌ (۲۲۷ ...)

تا از میان شما نرفته ام هرچه می‌خواهید از من پرسید بخدا قسم از من سؤال نمی‌کنید از حوادثی که صد نفر را گمراهی و صد نفر را هدایت مگر اینکه من بشما خبر می‌دهم گردانندگان و حرکت دهندگان آنها تا روز قیامت چه کسانی هستند. و در صفات نفسانی کاملترین فرد بود.

در شجاعت، همه اتفاق نظر دارند که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله شجاع ترین فرد حضرت امیر علیه السلام است.

در ذهد اَزْهَدِ زمانش بود که دنیا را سه بار طلاق داد و در این زمینه از عامه و خاصه مطالب زیادی نقل شده است از جمله: بحار الانوار ج ۴۰/۳۳۳ نیایع الموده ۱۵۷/، شرح نهج ابی الحدید ج ۱/۱۶ و ۱۷، نهایه ابن اشیر ج ۳/۳۵۳ بحار ج ۴۰/۳۲۰ کترالعمال ج ۶/۱۵۹، نیایع الموده ۲۱۸/ مناقب ابن مغازلی ۱۲۱، شرح نهج ابی الحدید ج ۲/۴۲۹.

در مقام کرم و بذل و بخشش نمونه عالم بود تا جائی که آیه شریفه: وَمَنْ النَّاسُ مِنْ يَشْرِي نَفْسَهُ اتِّبَاعًا مَرْضَاتِ اللَّهِ (۲۲۸ ...) از میان مردم آن کسی که وجودش را برای بدست آوردن رضا و خوشنودی خدای متعال معامله کرد.

همان شبی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه خارج شد و حضرت امیر علیه السلام برای نجات آن حضرت در رختخواب او آرمید که بطور قطع خوابیدن در آن رختخواب در همان شب با مرگ قطعی روبرو بود. (۲۲۹)

در استجابت دعایش مستجاب شدن دعای آن حضرت در چندین مورد چه در حال حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و یا بعد از او، مورد قبول همگان بود از جمله:

۱ دوبار آفتاب برایش از مغرب به محل ظهر برگشت. (۲۳۰)

۲ برای [براء] که اخبارش را به معاویه گزارش داده بود نفرین کرد که بلافاصله کور گردید. (۲۳۱)

۳ کسی که با دیدن جریان روز غدیر و سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق حضرت علی علیه السلام گفت من فراموش کرده ام حضرت عرض کرد: خدایا اگر دروغ می‌گویدی او را به یک سفیدی که از بیماری برص ناشی می‌شود گرفتار کن که با عمامه قابل پوشش نباشد بلا فاصله به همان مرض مبتلا شد. (۲۳۲)

یکی از عالی ترین اوصاف کمال همین حسن اخلاق و بردباری است حضرت امیر علیه السلام در حلم و بردباری به یک سطح خیلی بالائی قدم گذاشته بود وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای حضرت فاطمه (سلام الله علیها) در هنگام ازدواجش حضرت علی علیه السلام را معرفی کرد فرمود:

أَنِّي زَوْجُكَ مَنْ أَقْدَمَ النَّاسَ سِلْمًا وَكَثَرَهُمْ عِلْمًا وَاعْظَمَهُمْ حِلْمًا. (۲۳۳)

فاطمه جان، تو را عیال کسی قرار داده ام که از تمام مردم در مسلمان شدن مقدم بود و از همه آنها عالم تر و در حلم و بردباری اعظم آنهاست.

و حسن اخلاقش به نهایت و غایت رسیده بود تاجائی که دشمنانش نسبت مزاح و شوخی به او می دادند. (۲۳۴)

و در عبادت و جهاد و اجرای عدالت و رسیدگی به ضعیفاء و محرومان زبانزد عام و خاص بود که در کتب عامه و خاصه نقل شده است که در بخشهای قبلی بدان اشاره شده است همان طوری که در حدیث شریف مطرح است برای امام علیه السلام مانند و نظیر و بدلی وجود ندارد.

جایگاه تمام فضائل امام است

انسان به قدرت و استعدادهای خویش وقتی می نگرد خود را در میان مجهولات فراوان می بیند به اعتراف دانشمندان هر مقدار به معلوماتمان اضافه شود چندین برابر مجهول به سراغ ما می آیند.

با اعتماد و اتکاء علم و دانش یا عبادت و اطاعت نمی توان صاحب فضائل و مناقبی شد چون علم ما هر قدر توسعه یابد ذره یا قطره ای از این اقیانوس بیکران نخواهد بود و یا عبادت و اطاعت ما انسانها هر مقدار باشد نمی تواند بخودی خود ایجاد اثر کند بلکه در هر مواردی نیاز مبرم به فضل الهی وجود دارد زیرا عبادت ها بافضل و عنایات خداوندی، مفهوم پیدا می کنند چون اگر در مقابل اعمال بشر مسئله پاداش مطرح شود که هر انسانی می خواهد باندازه طاعتش مزد بگیرد در این صورت همگی دست خالی خواهیم بود زیرا در مقام محاسبه، همه امورات دخالت دارند، نمازی که، حضور قلب نداشته و در مکان و لباس آلوده بحرام واقع شده و اشکالات از این قبیل، داشته چطور می تواند مشکل گشا باشد ولی همین عمل ناقص خود را [با اعتراف به نقص و اینکه قابل پیشگاه الهی نیست] به فضل و عنایت الهی واگذاری کنیم مطمئناً ایجاد اثر خواهد کرد چون اثر از فضل الهی است که به طاعت بندگانش دمیده شود.

در مورد علم و دانش هم باید به همین نکته اذعان کرد که انسان به اتکاء خودش نمی تواند از مجهولات خودش پرده برداری کند لیکن اگر فعّالیت و مطالعات خود را با استمداد و توسّل بخدای عزوجل آغاز کند بطور یقین با کمترین کار و فعّالیت فوائد درخشانی را بدست خواهد آورد.

در مورد امام معصوم علیه السلام طلب و اکتساب وجود ندارد که ایشان از راه تحصیلات و مطالعات زیاد بتوانند اسرار جهان هستی را کشف کنند و از ماوراء عالم طبیعی خبر بدهند بلکه علم و آگاهی هائی پیشوایان معصوم یک امر ویژه ای است که از ناحیه ذات اقدس تعالی به آنها اختصاص یافته است که حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

((بَلْ إِخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُفْضَلِ الْوَهَّابِ)) (۲۳۵) بلکه علم و آگاهیهای امام از ناحیه بخشنده فضائل به آنها اختصاص یافته است.

در هر صورت شخصیت امام علیه السلام یک موضوع خیلی پیچیده ایست که بشر نمی تواند آن را بدرستی بشناسد چون انسانی که بتواند ولایت و صفات کمالیه الهی را ظرف باشد و در میان خلایق از یک امتیازات ویژه ای که فراتر از عقل و درک بشری است برخوردار شود و در یک لحظه از تمام عالم خبر دهد و یا خود را در هر نکته از جهان نشان دهد یک مسئله سهل و ساده ای نیست که هر کس بتواند آن را شناسائی کند.

عمده ترین دلیل برای اینکه امام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله باید از ناحیه خدای متعال معین شود و به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ گردد همین نکته است چون مقامات الهی اعم از نبوت و رسالت و امامت، هر کدام متناسب با خودش، عظمت و قدرت و ولایت خدای سبحان را نشان می دهد یک انسانی که حامل این مهم است ویژه گیهای دارد که در حواس انسانهای عادی نمی گنجد حتی مقام تعیین به پیامبران هم اختصاص ندارد بلکه آنها مأمور به ابلاغ هستند و تنها خدا می داند چه کسی قابلیت حمل مسئولیت نبوت یا امامت را واجد است. حضرت در ادامه سخنانش می فرماید:

فَمَنْ ذَا يَبْلُغُ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ أَوْ كُنْهَ وَصْفِهِ. (۲۳۶)

چه کسی می تواند [با این اطلاعات محدودی که دارد] مقام رفیع امام را بشناسد و یا به ذات و کُنْه صفات او پی ببرد. این سخن که رسول خدا صلی الله علیه و آله مقام خلافت را در بعد از خودش به مردم واگذار کرد تا خودشان فردی را به جایگاه وی انتخاب کنند و بعنوان خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گیرد یک ادعای کاملاً باطل و لغو است بلکه توهین و جسارت به مقام شامخ نبی اکرم صلی الله علیه و آله است زیرا تکالیف الهی به مقدار توان و استعداد بشر به آنها واجب می شود و خدای متعال بیشتر از توان را مکلف نمی سازد و می فرماید:

((لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا)) (۲۳۷) خداوند کسی را مکلف نمی سازد مگر به اندازه توان و قدرتی که دارد.

و بر طبق آیه قرآن سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله وحی و کلام خداست که بر مردم ابلاغ می شوند.

مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى. (۲۳۸)

پیامبر مطابق هوی و هوس سخن نمی گوید هر چه می گوید نیست مگر وحی الهی که بوی رسیده است.

س: اگر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مسئله خلافت را به مردم واگذار کند [همانطوری که اهل سنت قائلند] که بعد از من کسی را بعنوان خلیفه انتخاب کنید در این صورت تناقض لازم می آید چون بر طبق آیه قرآن تکالیف بشر به اندازه توان و قدرت اوست وقتی که تشخیص امام مطابق ادله عقلی و نقلی در توان و قدرت او نیست و انسان نمی تواند چنین شخصی را با آن ویژه گیهایش بشناسد چگونه بیک امر غیر ممکن از ناحیه خدا مکلف می شود؟

در هر صورت دعوی این گونه موضوعات از دو حالت بیرون نیست:

۱ جهالت و نادانی. ۲ پیروی از هوی نفسانی.

زیرا واگذار نمودن امری که برای انسان درک و شناختش مشکل بلکه غیر ممکن است چطور با معیارهای عقلی و نقلی تطبیق دارد مثلاً عمل جراحی در وجود انسان مریض به عهده گروهی که کمترین اطلاع و آگاهی از مسائل پزشکی ندارند گذاشته شود مبنی بر اینکه خودتان هر کس را صلاح بدانید بر این کار انتخاب کنید این واگذاری از نادانی و جهالت حکایت می کند چون با انتخاب عده ای فرد بیسواد دکترا نمی شود.

ثانیاً: اگر ملائک آدمی، رسیدن لذتهای دنیوی باشد در این صورت راهی جز این وجود ندارد که فرد نادانی را در یک جایگاه قرار داده، برای رسیدن بخواستههای نفسانی خود، از همین پل استفاده کنند.

اما یک انسان عاقل و با انصاف نمی تواند خود را در کشف حقائق تسلیم نادانی و هوا پرستیها بکند در ماشینی که راننده گی آن صفات ویژه ای لازم دارد و هر کس نمی تواند در پشت فرمان این ماشین پیچیده و حساس بنشیند و بطور مطمئن از عهده رانندگی بر آید عقل اجازه نمی دهد با راننده ای که مسافرین انتخاب می کنند هم سفر شد در دنیائی که افکار و اندیشه های نوین وارد جامعه می شود و هر لحظه به انسانها، اخطار می کند که در باید و نبایدهای زندگی مطالعات عمیق و عقل پسند داشته و در مقام قضاوت و یا تسلیم در باره هر مسئله ای، توان و استعداد خود را ملاحظه کنید و پا را از گلیم خویش فراتر نکشید، لازم است در شائن و مقام امام معصوم علیه السلام، به این نکته اکتفاء کنیم که وجود مقدس شان آئینه تمام نمای اسرار و حکمت الهی است. و حرکت ماشین

دین با هدایت آنها ممکن خواهد بود.

عجز و درماندگی دانشمندان از وصف امام علیه السلام

یک از نکات ظریف و دقیق در صحنه زندگی بشر ناتوانی و عجز است و هر فردی در برابر عده ای از مسائل موجود در جهان هستی، به قسمتی از اطلاعات دست می یابد و بقولی، مجهولاتی را به معلوم تبدیل می کند ولی با مختصر آگاهی و اکتشاف مشکل بشر حل نمی شود زیرا وی علاقمند است در نردبان ترقی قدم نهاده و خود را از جهان خاکی به یک عالم ملکوتی متصل سازد.

س: موقعیت انسان در برابر مشکلات و وظائف لازم خود چگونه است؟

ج: انسان در برابر مسائل زندگی دو حالت دارد:

۱ مخفی و پنهان کردن مجهولات.

۲ اعتراف و پذیرفتن مجهولات اعم از عیب و نقص و گناه و...

۱ گروهی از مردم بر این باورند که پنهان کردن عیب و نقص، و نشان دادن خود، در یک قیافه بظاهر سالم، راهی است برای حل مشکلات، و پیدا کردن یک شخصیت سالم در متن اجتماع...

گروه دیگر معتقد عمده ترین راه برای پیدا کردن یک شخصیت واقعی در حل گرفتاری و مشکلات دوران زندگی اعم از علم و دانش و هنر و یا مسائل اخلاقی، اعتراف به عیب و نقص و پذیرفتن آنهاست.

انسانی که خود می داند در میان هزاران عیوب و نواقص، گرفتار است نمی تواند با پنهان کردن آنها از دید مردم، خود را راحت کند بلکه اعتراف و پذیرفتن آنها، اولین قدم برای درمان و معالجات است.

نگاهی به جامعه بشری

در یک نگاه ویا نگرش بوضع اجتماع، و ملاحظه حالات روحی و روانی آنها روشن می شود که اغلب افراد جامعه از گروه اول هستند و با پنهان ساختن لغزش و عیوبات خود، در یک قیافه سالم، تظاهر می کنند و چنین وانمود می کنند که هیچ عیبی و یا نقصی بسراغ آنها نیآمده است لیکن سَمی که وارد بدن انسان شده است و تمام وجودش را مسموم کرده است با پنهان ساختن و نپذیرفتن، خنثی نمی شود انسانی که در میان کمبودها و ناراحتی روانی و عدم بهداشت روانی واقع شده و از آنها رنج می برد چگونه و در چه شرائطی می خواهد با پنهان ساختن آنها، یک شخصیت مطلوب و محبوب و آرام و مطمئن، پیدا کند؟

س: چرا چنین طرز تفکری در روح و روان آدمی ایجاد می شود؟

ج: اولین عامل در گرایش بشر، بیک طرز تفکر مه آلود و خطرناک، کمبود ایمان به پروردگار عالم است یعنی نداشتن وابستگی بخدای متعال، تمامی برنامه و جریانات و اخلاق و معاشرتهای آدمی را تغییر می دهد و او را در یک وابستگی نامناسبی قرار می دهد.

به عبارت دیگر: انسان به وابسته شدن نیازمند است چون نمی تواند بار سنگین زندگی و مسئولیتهايش را به تنهایی بردوش کشد و در هر شرائطی می خواهد خود را از چنگ مشکلات و مجهولات نجات دهد دو نوع وابستگی در برابرش وجود دارد: ۱ خدای

متعال ۲ مخلوقات او شاید عده ای از شنیدن کلمه وابستگی نفرت دارند و همیشه برای انسان برنامه های عدم وابستگی طراحی می کنند این بزرگترین اشتباه و عدم شناخت درست را، علامت است زیرا موجودی که لباس خلقت بر اندامش دوخته شده و در قالب مکان و زمان ... واقع شده است چگونه می تواند روی پای خودش بایستد؟ و بدون وابستگی براه زندگی ادامه دهد و این ندای درونی هر مخلوق است که می خواهد با وابسته شدن آرامش و آسایشهای واقعی را بدست آورد.

عمده ترین مسئله در اینجا، تشخیص انسان است که به کدام قدرت وابسته می شود؟ از اول خلقت نوع بشر، این موضوع در میان

جوامع مطرح بوده و هست و گرایش های بت پرستی در قالبها متعدد نشانگر این واقعیت است و علت بعثت انبیاء عظام، هم بر این بود که انسان را در جهت وابستگی به تشخیص سالم نائل سازند.

نکته مهم:

چون وابستگی بخدای متعال یک امر فطری و آمیخته با روح و روان بشر است و تحقق آن تظاهری را لازم ندارد بلکه از عمق جان او ریشه می گیرد و به تمامی نواقصات و کمبودهای وی پایان می دهد و در صحنه گیتی از یک وجود خاکی، یک عالم ارزش و عظمت و افتخار می آفریند و با اعتماد و اطمینان کامل قدم به عرصه زندگی می گذارد.

انسان با این ویژه گی از طرز تفکرهای کدر و منفی و خود پسندانه فاصله دارد و هیچ وقت اعتراف و پذیرفتن عیب و نقص را برای خود مشکل نمی داند بلکه آن را روزنه تکامل خود، در تمام زمینه ها معرفی می کند.

اما اگر وابستگی در مسیر انحراف واقع شود آدمی را در روزگار سیاه و ذلت آور قرار می دهد که با یک تفکر غضب آلود و منفی، مطابق میل نفسانی حرکت می کند و به عبارت دیگر: خود را به مخلوقات وابسته کردن عامل اصلی طرز تفکرهای منفی و خشم آلود است زیرا چنین فردی بفکر این است که خودش را خوب جلوه دهد و از داشتن علم و دانش و مال و ثروت و طرفداران زیاد احساس خوشحالی می کند و پذیرفتن عیب و یا نقص را برای خودش، بمشابه از دست دادن تمام لذتهای دنیا می داند در هر صورت قبول نکردن واقعیات زندگی از کمبودهای روحی حکایت دارد زیرا تزلزل انسان در از دست دادن موقعیت های دنیوی موجب می شود که او از قبول عیوب و نقص و اشتباهاتش امتناع ورزد.

اعتدال و نقش آن در پیشرفت جامعه

صفت عالی ای که برای هر انسان موجبات کمال و آرامش روحی را فراهم می کند اعتدال است.

معنی اعتدال این است که انسان نسبت به برنامه های زندگی در خود و یا دیگران، برخورد عادلانه داشته باشد و آنها را به صورت واقع بینانه مورد ارزیابی قرار دهد و راضی نشود که واقعیات فدای هوسها شده و موجب اذیت و عقب ماندگیهای اجتماع بشری قرار گیرد.

اعتدال چگونه بوجود می آید؟ در کتاب بهداشت روانی در اسلام (۲۳۹) یک بخش بدان اختصاص یافته است علاقمندان به آنجا مراجعه کنند.

اما بطور اختصار می توان گفت:

کمالات بشر در هر شکلی ظاهر شود از ایمان و تقوای او مایه می گیرد و در عبارت دیگر: ایمان به پروردگار عالم و رعایت تقوای او، به صفات کمال مبدل شده و در اشکال عادل عالم معتدل منصف شریف محبوب و ... تجلی پیدا می کند.

اعتدال که از ماده [عدل] مایه می گیرد اوج تعالی و تکامل روحی فرد را نشان می دهد و آدمی را همیشه به انتخاب و طرق معقول و منطقی در رابطه با خود یا با دیگران وادار می کند.

یک انسانی که به برکت ایمان و یقین بخدای متعال، مزین به زینت اعتدال شده است بخود اجازه نمی دهد در موردی که از توان و قدرت روحی و جسمی وی خارج است وارد میدان شود با اینکه دست به یک چنین عمل زدن جز نابودی عاید دیگری ندارد لیکن صدمات و خسارت جبران ناپذیری وارد جامعه می کند.

وقتی که از صمیم دل گرایشات به سمت اعتدال باشد تمامی آرامشها و آسایشها در زندگی برای انسان فراهم می شود و اجتماع بدون برخورد و اصطکاک مسیر کمالی خویش ادامه می دهد.

تمام خشونت ها و برخوردها در اجتماع و بدنبالش عقب ماندگی اجتماع بشری از زمانی شروع می شود که انسانها معتدل نباشند و هر کس با علم و آگاهی به قابلیت دیگران در انجام اموری از امورات زندگی، خود را نامزد کند روز به روز بدرد اجتماع افزوده

می‌شود.

برای اینکه فرد نادان و جاهل چگونه می‌تواند مسئولیت‌های سنگین را بدست گیرد، و موجبات پیشرفت جوامع بشری را فراهم آورد؟

اما اعتدال آدمی را وادار می‌کند که با قبول و پذیرفتن ناتوانی خویش، به کسی که می‌تواند این کار را انجام دهد روی آورد و با استفاده از فیوضات وی، به نادانیش پایان دهد این اولین فائده قبول کردن عیب و نقص هاست که وی را برحمت علم و آگاهی موّفق می‌سازد.

دومین فائده اعتدال، نجات یافتن از محاسبات و محاکمات الهیه است زیرا عدم قبول نقص و عیب آدمی را گرفتار غرور و هواهای نفسانی می‌کند و در این صورت شیرینی و لذّت مسائل دنیوی به کامش رسیده و مجازات سخت الهی را فراموش می‌کند. اما شخص معتدل، به گفتار دیگران در تعریف و تمجید وی اعتناء نمی‌کند فردائی را بیاد دارد که جز اعمال و رفتارش هیچ کس در کنارش نخواهد بود در این صورت به افراد لایق و قابل سفارش می‌کند که در این کار از آنها استفاده شود و از پذیرفتن مسئولیت کارهائی که در صلاحیت شان نیست و نمی‌توانند بطرز سالمی آن را عملی سازند امتناع ورزند.

امامت و بیعدالتیهای مردم

در هر عصر وزمانی زندگی انسان در مسیر اعتدال قرار نگرفته است و همیشه با برخورد واصطکاک و خونریزی و بیعدالتی کامل، عقب ماندگیهای خود را، روشن ساخته است روزگاری که تمام ابزار وامکانات پیشرفت و ترقی برای نابود ساختن ارزشهای انسانی بکار گرفته می‌شود و هر کس در هر مقطع علمی و کارشناسی و یا خبروئیت که قرار می‌گیرد نمی‌تواند از آنها برای احیاء ارزشهای معنوی استفاده کند.

به تعبیر دیگر: بجای روشن کردن چراغ زندگی، در خاموش نمودن آن سعی کافی مبذول می‌شود چطور و چگونه می‌توان در یک چنین شرائطی، ترقی و پیشرفتهای اساسی را بدست آورد.

مثال: سلامتی و آسایش بدن انسان، زمانی تاءمین می‌شود که تمام تشکیلات دنیای بدن معتدل باشند یعنی در هر کاری از فرماندهی عقل اطاعت کنند و از افراط و تفریط فاصله بگیرند.

اجتماع انسانها هم زمانی معتدل خواهد شد که از افراد لایق و شایسته و واجد تمام صفات کمالیه اطاعت کنند و اما اگر برای تحقق هوی و هوسهای خودشان، چراغهای فروزان و حیات بخش و کمال آفرین و بعبارت دیگر: انسانهای کامل را از صحنه گیتی خاموش کنند دیگر امیدی برای تحقق اعتدال در تمامی زمینه های زندگی صورت نمی‌گیرد.

بعنوان مثال: اگر در موقع شب چراغ منزل خاموش شود و هیچ وسیله ای روشنائی در اختیار نباشد در این صورت تمامی برنامه های انسان از اعتدال خارج می‌شود راه رفتن تنظیم برنامه های خانواده تهیه غذا ... نمی‌تواند در تاریکی و ظلمت حالت ایده آل و مطلوب داشته باشد.

جهانی که در حرص و غرور و غفلت به اوج خودش رسیده و از نور ولایت و امامت که معدن و مخزن تمام ارزشهای انسانی می‌باشند و در تمام زمینه‌ها یار و یاور و حلال مشکلات، و ایجاد کننده موجبات کمال و ترقی، ذره ای بردلها تابش ندارد چگونه می‌توان از راه اعتدال، به آسایشهای زندگی دست پیدا نمود؟

اعتدال جامعه انسانی با امام علیه السلام است زیرا در هر زمینه ای نیازمندیها و احتیاجات انسان را تاءمین می‌کند بنابراین اعتدال در انسان اعم از فردی و یا اجتماعی زمانی صورت می‌گیرد که کمبودهای او اعم از مادی و یا معنوی تاءمین شود زیرا اساسی ترین عامل بر بیعدالتیهای همان فقر است و آن بردو قسم است ۱ مادی ۲ فرهنگی [معنوی] امام علیه السلام کسی است که بر هر دو فقر

پاسخ دهد و آنها را از صحنه زندگی بزداید.

لیکن بیعدالتیهای مردم در حق امام بجائی رسید که با وجود قبول تمام ارزشها در وجود امام، و تمام ذلت و پستی در دشمنان شان، شمشیرها را بر دست گرفته و با آن می‌جنگند گاهی شمشیر همان آهن تیز و برنده است و گاهی قلم و گاهی بیان و... دانشمندان بزرگ در صحنه جهان با علم و دانش خودشان زمینه این بیعدالتیها را فراهم کرده و برای همیشه امیدهای تکامل و ترقی را در روح و روان مردم به یأس و نومیدی مبدل می‌سازند.

در اینجا به بخشی از فضائل و مناقب اشاره کرده و سپس به بیعدالتیها در برابر این همه فضائل و کمالات اشاره خواهیم کرد تا روشن شود عدم قبول فضائل و کمالات در دیگران از بزرگترین عقب ماندگی و بیماری روحی حکایت می‌کند.

عجز و ناتوانی از توصیف امام علیه السلام

حضرت امام رضا علیه السلام در این زمینه می‌فرماید:

هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ، ضَلَمْتُ الْعُقُولَ وَ تَاهَتِ الْحُلُومُ وَ حَارَتِ الْأَلْبَابُ وَ خَصِرَتِ الْخُطَبَاءُ وَ كَلَّتِ الشُّعْرَاءُ وَ عَجَزَتِ الْأَدْبَاءُ وَ عَيِثَ الْبَلَاءُ وَ فَحَمَتِ الْعُلَمَاءُ عَنْ وَصْفِ شَأْنِهِ مِنْ شَأْنِهِ أَوْ فَضْلِهِ مِنْ فَضَائِلِهِ فَأَقْرَبْتُ بِالْعِجْزِ وَالتَّقْصِيرِ (۲۴۰ ...)

هیئات هیات [یعنی خیلی بعید است که بشر با این عقل و شعور ضعیف بتواند امام را توصیف کند] عقلها راه گم کرده، خاطرها سرگردان خردها حیران، سخنانان درمانده، شاعران دلخسته، ادیبان عاجز و ناتوان بلیغان لال و ساکت، دانشمندان خاموش و سرافکنده، در مقابل توصیف شأنی از شئون و مقامات عالی، یایک فضیلتی از فضائل، امام عاجز و درمانده اند به ناتوانی و تقصیر خودشان از درک شأن و فضائل امام معصوم علیه السلام اقرار و اعتراف می‌کنند، پس چگونه می‌توان به تمام به کلیه کمالات آگاه شد و از آنها تعریف نمود؟ [یعنی وقتی که جزئی از شئون امام قابل درک نیست چگونه تمام اوصافش را می‌توان درک کرد؟]

یا به چگونگی آنها اشاره کرد، یا کسی پیدا شود که در جایگاه او قرار بگیرد، [تمام آثار خیر و مثبت و ارزشهای معنوی را تحویل جامعه دهد] یا فوائد و منافع، که از برکات وجودی اوست در اختیار مخلوقات قرار دهد؟

وَ أَنَّى وَ هُوَ بِحَيْثُ النِّجْمِ عَنْ أَيْدِي الْمُتَنَوِّلِينَ وَ وَصَفِ الْوَاصِفِينَ. (۲۴۱)

از کجا چنین فردی پیدا خواهد شد [که این همه خیرات و برکات با خود داشته باشد] در حالی که او [امام] در جایگاهی است که اختران و چراغان فروزان از دسترس علاقمندان و توصیف وصف کنندگان، بدوزند.

أَيَّ يَظُنُّونَ أَنَّهُ يُوجَدُ ذَلِكَ فِي غَيْرِ آلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَلَيْهِمْ؟ (۲۴۲)

آیا گمان می‌کنند که چنین شخصیتی [با این همه کمالات و فضائل و مناقب] در غیر از خانواده رسول خدا (صلی الله علیه و علیه) پیدا می‌شود؟

جزء خاندان عصمت و طهارت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله چه کسی و یا کدام خاندانی می‌تواند مدعی چنین مقام و منزلتی بشود.

كَذِبْتَهُمْ وَاللَّهُ أَنْفُسَهُمْ وَ مَتَّهِمُ الْآبَاطِلِ إِذَا رَتَقُوا مُرْتَقَى صَعْبًا وَ مَنَزَلًا دَخَصًا (۲۴۳ ...)

بخدا قسم که وجدان و نفسهایشان آنها را دروغگو شمارند باطل و بیهودها را هدف و آرمان خود قرار می‌دهند وقتی که به پله یا مکان بلند و سختی پا نهاده و به منزل لغزنده ای که آنان را به پرتگاه و سقوط اندازد پانواده اند برای اینکه می‌خواهند مطابق رأی و میل خودشان امامی انتخاب کنند.

لغزشها دو صورت دارد ۱ عمده ۲ خطا و یا اشتباه انسان در مرحله دوم مشکلی ندارد که در مقابل قوانین جزائی احساس شرمنده

گی کند چون به مقتضی طبیعت آدمی، صورت گرفته است و خدای متعال به توسط انوار هدایت خود یعنی پیشوایان دینی و امامان معصوم (صلوات الله علیهم اجمعین) می‌خواهد از خطا و اشتباهات بشر کاسته شود.

اما مرحله اول که خیلی مضموم است و تمام عقاب و عتاب بر آن متوجه است و مهمترین مسئله در صورت عمد، قبل از توبیخ و مجازات دیگران، مجازات وجدان اخلاقی است یعنی انسان وقتی که کار خلاف را با علم بخلاف آن انجام می‌دهد وجدان او، قبل از هر کس توبیخات خود را شروع می‌کند.

امام رضا علیه السلام می‌فرماید: کذبهم واللّه آنفسهم (... ۲۴۴)

یعنی بخدا قسم وجدان و نفس شان آنها را دروغگو شمارند که در مقابل خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله با داشتن تمام فضائل و مناقب، بدلائل عقلی و نقلی برای احراز مقام رهبری و امامت، می‌خواهند برای خودشان امام انتخاب کنند؟

كَيْفَ لَهُمْ بِاخْتِيَارِ اِمَامٍ. (۲۴۵)

چگونه آنها خودشان را فریب داده و امام تعیین می‌کنند آیا چنین کاری در صلاحیت بشر اعم از پیامبر و دیگران است؟ یا اینکه بشر در هر مقام و منزلتی هم قرار گیرد کاری که منحصر بخداست نمی‌تواند آن را انجام دهد تعیین امام از جمله آنهاست؟ آیا منتخب بشر مانند خودش نخواهد بود در این صورت انتخاب چه مزیتی خواهد داشت؟ اگر مقصود انتخاب اصلح است اینکه در صلاحیت انسان نیست چون اصلحیت یک امر باطنی است و از آن جز خدا کسی با خبر نیست و اگر مراد این است که انسان برای اجرای برنامه های خداوند کسی را انتخاب می‌کند در این صورت لازم می‌آید که مخلوق نسبت به خالق اولویت پیدا کند و این هم بدلیل عقلی و نقلی باطل و محال است.

بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله همانطوری که در حدیث و نقل مورخین آمده است مسئله تعیین خلیفه و جانشینی سقیفه بنی ساعده و بیعت گرفتن از مردم و آنها را در مقام انتخاب کننده قرار دادن، هیچ مبنای قانون نداشت و از عمده ترین عوامل برای نفوذ شیاطین جامعه اسلامی بشمار می‌رود و در عبارت دیگر: تخم عداوت و شیطنت و از بین بردن ارزش های اسلامی، و هتک حرمت به مقام شامخ اولیاء خدای متعال، بی اعتنائی به حقوق انسانهای خداپسند، و از بین بردن سُنّت نبی اکرم صلی الله علیه و آله، و هم چنین به صحنه در آمدن افراد منافق و فاسق و متجاهر و ظالم و بی تقوا و مانند آنها از همان سقیفه بنی ساعده کاشته شد و قوانین الهی بدست نامحرمان بیک ملعبه تبدیل گردید تاجائی که جهّال و نادان قوم برای احراز مقام خلافت انتخاب می‌شود.

پذیرفتن نقص خود و کمالات دیگران علامت ایمان است.

در هر حال داشتن ایمان قوی بخدای ذوالجلال و روز معاده آدمی را وادار می‌کند از هوی و هوسهای دنیا فاصله بگیرد و با دیدن فضل و کرامت الهی در وجود دیگران دچار بیماریهای روانی نشود که همیشه علاقمند خواهد بود متنعمین پیشگاه الهی را مورد استهزاء و توهین و جسارت قرار دهد تا از محبوبیت او، در میان مردم کاسته شود و به سمت وی میل کند ولی این علم ضمن اینکه یک حرکت شرک آمیز است و خشم خدا را فراهم می‌کند از دیوانگی و بی ایمان او، حکایت می‌کند برای اینکه استقرار نعمت های الهی در اختیار بشر، به مشیت و اراده حق تعالی وابسته است وقتی که از آن رحمت بی پایان عنایتی، به یک موجود ضعیف و ناتوان بشود او را در زمین و آسمان محبوب و عزیز می‌کند مخالفت و دشمنی با این گونه افراد به دشمنی با خدا باز می‌گردد چون نعمت را خدا به او داده است اما اگر در مقام غبطه واقع شود و خود را فقیر و نیازمند رحمت الهی بپذیرد و از وجود متنعمین نهایت استفاده را عملی سازد خواهد توانست از آن فیض عظمی خداوندی برخوردار شود.

نگاهی به زیان مخالفتها

وقتی که شیاطین وارد و سوسه ها شدند و از طرق نامعقول ونا مشروع افکار عمومی را مسموم کرده و آنها را در اهداف پلید خودشان

بکار گرفتند و امامان معصوم (صلوات الله علیهم اجمعین) آن معادن علم و اسرار الهی را، از مردم جدا کردند زیان و خسارت جبران ناپذیر شروع شد چون امام صاحب علمی است که در کنارش جهلی وجود ندارد و حضرت امام رضا علیه السلام در این زمینه می‌فرماید:

وَالْإِمَامُ عَالِمٌ لَا يَجْهَلُ وَرَاعٍ لَا يَمْكُرُ، مَعْدِنُ التَّبَوُّةِ لَا يُعْمَزُ فِيهِ بِنَسَبٍ وَلَا يُدَانِيهِ ذُو حَسَبٍ (۲۴۶ ...)

امام عالم لا یجهل و راع لا یمکر، معدن تبوة لا یعمز فیہ بنسب و لا یدانیہ ذو حسب (۲۴۶) امام عالم و داناییست که جهلی ندارد و سرپرستی که حیل و نیرنگ نبازد، معدن نبوتست، سلسله نسبش آلوده گی ندارد و هیچ کسی در حسب به او نرسد سلسله جلیله حسب و نسب امام از طریق رسول خدا صلی الله علیه و آله ادامه می‌یابد. و فرد نا صالحی در میان آنها وجود ندارد بلکه همه آنها از مقام عصمت و ایمان بزرگ برخوردار بوده اند: (۲۴۷)

حضرت می‌فرماید: فَالْبَيْتُ مِنْ قُرَيْشٍ وَ الدَّرَوَةُ مِنْ هَاشِمٍ وَ الْعِتْرَةُ مِنَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ شَرَفُ الْأَشْرَافِ، وَ الْفَرْعُ مِنْ عَبْدِ مَنَافٍ (۲۴۸ ...)

خانواده اش از قریش است و از ذریه هاشم و از خاندان رسول صلی الله علیه و آله از حیث شرافت از اشراف و بزرگان است و در طول و شاخه عبد مناف می‌باشد.

عقیده امامیه در حسب و نسب رسول خدا صلی الله علیه و آله: پیروان ائمه اثنی عشری معتقدند که سلسله جلیله حسب و نسب رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنائت و پستی پدران و آلوده گی مادران، مُتَزَه است و هیچ نوع عمل رذائل اخلاقی در آنها وجود ندارد. (۲۴۹)

ابوذر (رحمه الله) می‌گوید:

لَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ: خَلَقْتُ أَنَا وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ، تُسَبِّحُ اللَّهُ تَعَالَى عِنْدَ الْعَرْشِ، قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ بِالْفَقَى عَامَ فَلَمَّا أَنْ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ جَعَلَ ذَلِكَ النُّورَ فِي صُلْبِهِ ...

ابوذر (رحمه الله) می‌گوید از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود: من و علی بن ابیطالب از یک نور آفریده شده ایم و پروردگار را در زیر عرش هزار سال قبل از خلقت آدم بود تسبیح می‌گفتم و قتی که خداوند متعال حضرت آدم را آفرید این نور را در صلب وی قرار داد، در هنگامی که او به بهشت وارد شد و اقامت کرد ما در صلب او بودیم، و قتی که نوح سوار کشتی شد ما در صلب او بودیم موقعی که ابراهیم به آتش پرتاب شد ما در صلب وی بودیم، همین طور خدای عزوجل ما را [من و علی بن ابیطالب علیه السلام را] از اصلاص طاهره به ارحام طاهره انتقال داد تا اینکه به عبدالمطلب رسید و ما را نصف کرد، من را در صلب عبدالله و علی علیه السلام را در صلب ابیطالب قرار داد. (۲۵۰)

راوی از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ((وَتَقَلَّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ)) سؤال کرد؟ قال: يَرَى تَقَلُّبَهُ فِي أَصْلَابِ النَّبِيِّينَ مِنْ نَبِيِّ الْإِسْلَامِ، حَتَّى أَخْرَجَهُ مِنْ صُلْبِ إِبْرَاهِيمَ مِنْ نِكَاحٍ غَيْرِ سَفَاحٍ، مِنْ لَدُنْ آدَمَ. (۲۵۱)

((انتقال پیامبر صلی الله علیه و آله را در اصلاص انبیاء از یکی به دیگری می‌بینم تا اینکه از صلب پدرش خارج ساخت و از نکاحی که هیچ نوع فساد و آلوده گی از زمان آدم نداشته به دنیا آمد)) یعنی پیامبر اسلام و عترت طاهرینش از جهت اجداد و جدات کاملاً سالم بوده و هیچ موردی، بر خلاف شئون دینی در دوران زندگی آنها وجود نداشته است مطلب دیگر اینکه: ظرف بامظروف باید تناسب داشته باشد همانطوری که در حدیث آمده است رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام نور واحدی بوده اند و این نور در اصلاصی می‌تواند قرار گیرد که قابلیت آن را داشته باشند و خود را به نجاسات شرک و کفر و عصیان آلوده نکنند.

این امتیاز حسب و نسب امام است که احدی نمی‌تواند مدعی چنین مزیتی در نسب خودش بشود تنها نسب که طهارت و پاکی آن مورد قبول همگان است و کسی در آن شکی ندارد همان نسب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و عترتش می‌باشد.

ویژگیهای امام از زبان حضرت رضا علیه السلام

۱ نَامِي الْعِلْمِ: (۲۵۲) رشد و نمو و افزونی علم و دانش از اوست چون در هیچ موردی جهل و ابهامی برایش وجود ندارد چون امام معدن علم الهی است و در طول تاریخ احدی نتوانسته است در هر زمینه ای با هر زبانی، سئوالات را پاسخ دهد ولی امام مصداق بارز این حقیقت است.

۲ کَامِلِ الْجُلُمِ: (۲۵۳) سعه صدر و بردباری امام در عالی ترین سطح می باشد با همه آن امتیازات که دارد در مقابل توهین و جسارت های، دشمنان و بیگانگان از فرهنگ دینی، مانند کوه های بلند قوی و محکم ایستاده و کوچکترین انفعال و عکس العملی از خود نشان نمی دهد بلکه با سخنان شیرین و دعا های خیر، پاسخ می دهد، کمال حلم و بردباری، چیز ساده ای نیست بلکه از عالی ترین مراحل ایمان و داشتن یک شخصیت کامل، حکایت دارد.

۳ مُضْطَلَعٌ بِأَلَمَرٍ: (۲۵۴) در امر امامت نیرومند است یعنی می تواند مسئولیت این بار سنگین را بطور کامل و خدای پسندانه به عهده گرفته و اجراء کند در هر مسئولیتی باید توان کاری خود را مورد مطالعه قرار داد تا مشخص شود تا چه اندازه می تواند بطرز زیبا این سفارش را عملی سازد انسانی که در عالی ترین مراحل عرفان واقع شده است و در کنار هر مخلوقی ابتداء خدا را می بیند و به برکت آن از یک ولایت تکوینی برخوردار است که می تواند جهان هستی را در یک لحظه پیش روی خود مطالعه کند در بهترین شرائط می تواند بار سنگین امر الهی را بردوش گیرد.

۴ عَالِمٌ بِالسِّيَاسَةِ: (۲۵۵) مسئله سیاست در برنامه های زندگی معنی واقعی خود را از دست داده است زیرا سیاست در لغت و در اصطلاحات فرهنگ دینی به معنای تدبیر و مدیریت سالم است کسی که در کاری از یک مدیریت معقول و منطقی برخوردار باشد و مسئولیت محوله را بنحو احسن انجام دهد انسان سیاستمدار گفته می شود سیاستی که در آن ملاک عدالت باشد و با تمام وجود بتواند حریم قانونی هر فرد را مورد احترام همگان قرار دهد و زمینه های ظلم و طغیان و کبر و غرور و نفاق و تزویر تملق و چاپلوسی ... را بزدايد تا هر کس بتواند در یک امتیت سالم بدون اضطراب و نگرانی و تشویش خاطر، به زندگی خود ادامه دهد در چهره نورانی امام متبلور است زیرا به تمام شئون یک مدیریت کامل در رساندن مخلوقات الهی به هدف نهائی، یعنی وابستگی کامل بخدای متعال، دارا می باشند و در دوران کمی از زندگی گهر بار حضرت امیر علیه السلام این واقعیت غیبت پیدا کرد که سیاست واقعی آنست جامعه انسانی را از جهت روح و روان در یک کمالات عالی ای قرار دهد تا هر لحظه صفا و وفا از تمامی انسانها وارد اجتماع شود و در یک کلام: سیاست واقعی آنست امتیت حقیقی را که متضمن آرامش و آسایش دل های مردم است ایجاد کند روح و روان انسان و تمامی برنامه های زندگی شان را به سمت تقوا و پرهیز از گناه و عصیان سوق دهد.

و بارها شکایت و گلایه داشت چرا مردم از سیاست، خیانت و نیرنگ می فهمند مگر از راه نفاق و نیرنگ و طرق شیطانی، آرامش بردلها می نشیند؟

و در کلامش آمده است:

من سیاستمدار و زیرنگ ترین فرد در میان عرب می باشم اگر تقوای الهی مانع نبود یعنی به تمام فرمولهای سیاست عالم هستم لیکن از چهارچوب تقوا نمی توانم خارج شوم این سخن در مقابل گفتار کسانی است که می گفتند معاویه در سیاست چنین و چنان است ولی علی بن ابیطالب علیه السلام از این کار عاجز است.

می فرماید: وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَةَ بَأْذِهِ مَنِي، وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيَفْخَرُ، وَلَوْلَا كِرَاهِيَةُ الْعَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَذْهَى النَّاسِ (.... ۲۵۶)

قسم بخدا معاویه از من زرننگ و سیاستمدار تر نیست لیکن وی حيله و نیرنگ نموده و به فجور دست می زند اگر حيله و نیرنگ یک عمل زشت و پلید نبود من از تمامی مردم زرننگ تر بودم.

در روزگاری که سیاست معنای واقعی خودش را از دست داده است و به یک وسیله نادرست تبدیل شده است و هر کسی که از طرق شیطانی و نفسانی و نیرنگ و خیانت ... وارد شود و افکار عمومی را در یک حالت نگرانی قرار دهد و تمامی اسباب سالم زندگی را فدای خواهشهای نفسانی خود سازد و انسانهای کامل و سالم را که بهترین ابزار خوشبختی مردم هستند از صحنه بیرون سازد ... به چنین فردی سیاستمدار گویند همان وضعی که بعد رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله پیش آمد در چنین سیاستی گله‌ها پژمرده می‌شوند و لاشه‌های متعفن با بوی گندیده خود، زمام امور را بر دست می‌گیرد و جامعه بشری را در سیه روزی قرار می‌دهد.

سیاستی که عالی‌ترین فرد اجتماع را تضعیف کند و او را با تمام خبرویت و علم و دانش که در تمام زمینه‌های زندگی، اعم از عالم غیب و شهود، و با دارا بودن تخصیص‌های هائی که در ذهن بشر نمی‌گنجد به مدت بیست و پنج سال از مردم جدا کند در این صورت چه هدفی را دنبال کرده است؟ آیا در میان عقلاء می‌توان بر چنین شیطننت نام سیاست گذاشت؟ آیا در چنین سیاستی بجز نابودی و اضمحلال ارزشهای زندگی، و فراهم کردن غفلت و جهالت انسانها ... نتیجه دیگری باخود دارد؟

برای این سئوالات و مشابه آن باید وجدانهای بیدار پاسخ داده و سیاستی را که امام علیه السلام مجری آنست برای خود معنی کند تا روشن شود بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله چه ظلم و جنایتی برای جامعه انسانی رُخ داده است و بعد از این همه دلیل و بُرهان، که به مرور زمان ثابت شد تمام این سیاستهای بر علیه انسانیت بوده است آیا باز هم برای وابستگان شیطان شکی وجود دارد؟ چرا این همه انسانها فدای شیطاین و دروغگویان بشوند مگر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مدت بیست و سه سال سیاست دینی را پیاده نکرد؟ مگر پیامبر صلی الله علیه و آله نبود که دورترین فرد آفریقائی را مقرب و نزدیکترین خویشاوندانش را از خود دور می‌کرد و می‌فرمود: ملائک تقرب، تقواست.

امام بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به تمام جوانب سیاست علم و آگاهی کامل دارد و سیاستی که او مجری آنست همان خواسته خداوندیست لیکن باید بدست افراد آگاه و مؤمن پیاده شود و در فرهنگ دینی سیاست به معنای موجودش عبارت است: از احیاء کردن ارزشهای معنوی و ایجاد تفکر اُلفت و آشتی، و سوق دادن انسانها بسوی کمالات، و از بین بردن ریشه‌های کفر و نفاق و امتیازات نفسانی ... می‌باشد.

ویگانه شخصیتی که بتواند این مسئولیت مهم و ظریف را، بنحو احسن پیاده کند امام علیه السلام است و این واگذاری از ناحیه خدای متعال صورت گرفته است زیرا او بهتر می‌داند چه کسی می‌تواند سیاست الهی را پیاده نماید؟

مُسْتَحَقُّ لِلرَّأْسَةِ (۲۵۷) امام سزاوار ریاست است

معنی استحقاق، مطلوبیت و محبوبیت را در انجام کاری توضیح می‌دهد چون مسئله ریاست یک امر خیلی پیچیده و خطرناکی است و همیشه حوادث تلخ و ناگواری را با خود دارد در این صورت لازم است به استحقاق و قابلیت افراد توجه کافی مبذول شود برای اینکه ریاست در مفهوم خودش یعنی ابزار و امکانات مهم را در اختیار گرفتن، آن کسی که این همه وسائل و امکانات بالقوه و یا بالفعل را در اختیار می‌گیرد کیست؟ و چرا؟

در اینجا مراد از کیست تشخیص شناسنامه‌ای نیست بلکه مراد جایگاه وی در مراحل ایمان و یقین بخدای متعال، و تربیت و پرورش های روحی، و بدست آوردن کمالات عالی‌ای که هر لحظه خدا را در مقابلش نشان می‌دهد، ما منکر اصالت خانواده نیستیم لیکن ابتداء لازم است نکات فوق را مد نظر قرار داد و گفت، آن کسی که به هر نحو، خود را در جهت ریاست قرار داده است آیا استحقاق آن را دارد یا نه؟ یعنی می‌تواند ریاست را در وابستگی به خدای متعال و رعایت خوشنودی او بکار گیرد و هر لحظه اعمال خود را مطابق دستورات آسمانی انجام دهد یا نه؟

تحقق این شرائط در انسان مستلزم یک ایمان قوی مبتنی بر عین الیقین است و تنها کسی که می تواند به آن ایمان مذکور دست یابد امام است و به همین جهت سزاوار ریاست است.

و اگر در صحنه گیتی استحقاق به ریاست مورد توجه همگان قرار می گرفت این همه خسارت و عقب ماندگی، و تفکر منفی به زندگی بشر هجوم نمی آورد و تمام بدبختیها را پایه گذاری نمی کرد.

هدف اسلام در تمام برنامه های زندگی برای این است که بهترین ها و لایق و شایسته ترین انسانها در صحنه باشند تا بتوانند با آن تخصص قابلیت که دارند از ریاست یک فضای معنوی ایجاد کنند و در آن گلهای زیبا و معطر کاشته و شعاع ریاست خودشان را مبتنی بر ارزشهای زندگی قرار دهند نمونه بارز این حقیقت وجود امام است که قرآن و پیام آور الهی صلی الله علیه و آله مردم را به قبول ریاست امام و اطاعت از او دعوت می کنند چون تمام ارزشها و تخصصها و کمالات و تمدن واقعی در وجود اوست و مخالفت خویش را با ریاست ظالمان و منافقان، طاغوتیان، و بندگان هوی و هوس اعلام داشته است زیرا اینها عوامل بدبختی و عقب ماندگی جامعه هستند همانطور که بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله عوامل بدبختی روی صحنه آمده و مردم را از امام جدا کردند و تا ظهور حضرت مهدی علیه السلام (عجل الله تعالی له الفرج) این بدبختی و هلاکت وجود دارد.

بنابراین اگر استحقاق و قابلیت و شایستگی ریاست در کسی نباشد قطعاً ریاست نالایق بدبختی و عقب ماندگیها را بدنبال دارد و همیشه افکار جامعه را با بی لیاقتیهای خودش، به سمت گمراهی و از بین بردن ارزشهای انسانی سوق میدهد. عمر بن خطاب در مورد ریاست ابوبکر می گوید

كانت بيعة ابي بكر فلتة و قى الله المسلمين شرّها فمن عاد مثلها فاقتلوه. (۲۵۸)

بیعت ابوبکر [که نشان دهنده ریاست اوست] یک کار نسنجیده و نپخته ای بود خداوند مسلمین را از حوادث تلخ آن نگهدارد و هر کس بعد از این چنین حرکتی را تکرار کند او را بکشید.

و در مواردی ابوبکر به عدم شایستگی خود برای ریاست دینی اعتراف می کرد در مقام معرفی شخص لایق و شایسته ریاست قرار می گرفت.

أَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَ عَلَيَّ فِيكُمْ. (۲۵۹)

مرا واگذارید چون من فرد شایسته و لایق در میان شما نیستم در حالی که علی بن ابیطالب علیه السلام در میان شماست.

این دونکته نشان می دهد که حوادث بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله چقدر زیان بار بود تا جایی که خودشان بدان اعتراف کامل داشتند مبنی بر اینکه ریاست در اختیار افراد ناشایست ثمره ای جز نابودی ارزشهای معنوی ندارد لیکن همین وسیله اگر در اختیار کسی که در مبارزات جهاد اکبر پیروز گشته، قرار بگیرد عامل بزرگیست برای پرورش استعدادهایی که در حال شکوفائی هستند.

بنابراین عمده ترین معیار در فرهنگ دینی برای تحویل ریاست، پیروزی وی در مبارزه با نفسش می باشد و هر کسی که توانسته برخاسته های خود غلبه کند و با مهار کردن غرائز خویش، خود را از قید و اسارت آنها نجات دهد می تواند در یک مقام و مسئولیتی، بنحو احسن از عهده و ظائف محوله بر آید.

اما اگر در اسارت نفس خود باشد نمی تواند مستحق ریاست شود چون انسان اسیر در اختیار دیگرست و با اراده او کار می کند. شایستگی و لیاقت و استحقاق حضرت امیر علیه السلام از آیات الهی و احادیث نبوی صلی الله علیه و آله بطور آشکار فهمیده می شود.

أَنَا وَبَيْنَكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَالَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ. (۲۶۰)

ولی و سرپرست شما منحصر است بخدا و رسول خدا و آن کسی که ایمان آورده و اقامه نماز می کند، و در حال رکوع زکاة می دهد.

در میان تمام فرق مسلمین اجماع است که این آیه شریفه در حق حضرت علی علیه السلام نازل شده است هنگامی که در حال رکوع انگشتر خویش را به فقیر داد و این جریان در حضور گروه زیادی از اصحاب واقع شد. (۲۶۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله از قرائت آیه شریفه فرمود: من کنت مولا فَعَلی مولا... بر هر کسی که من مولا و رهبرم بنابراین علی مولا و رهبر اوست.

مولی همانطوری که از لغت و احادیث استفاده می شود به معنای اولویت در تصرف است یعنی پیامبر و امام بر جان و مال انسان در مقام تصرف از خودشان اولی هستند.

جمهور علماء می گویند این آیه در بیان فضائل و مناقب حضرت علی علیه السلام نازل شده است. شواهد التنزیل ج ۱/۱۸۷، الدر المنثور ج ۲/۲۹۸ فتح القدير ج ۳/۵۷، روح المعانی ج ۶/۱۶۸، المنار ج ۶/۴۶۳ تفسیر طبری ج ۶/۱۹۸، الصواعق المحرقة ۷۵/، در این رابطه از کتابهای اهل سنت مصادر زیادی است که بطور اختصار اشاره گردید.

مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ (۲۶۲)

اطاعت امام فرض و واجب است

اطاعت از دستورات امام برای تمام بندگان الهی واجب است و اگر کسی معصیت آنها را کرده باشد از جرگه ایمان خارج شده است زیرا اطاعت آنها اطاعت خداست همانطوری که در زیارت جامعه آمده است:

مَنْ أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَيْكُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَ مَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ، وَ مَنْ اِعْتَصَمَ بِكُمْ فَقَدْ اِعْتَصَمَ بِاللَّهِ (۲۶۳...)

هر کسی از شما [امامان معصوم] اطاعت کند در حقیقت خدا را اطاعت نموده است و هر کس نافرمانی شما را بکند در واقع معصیت خدا کرده است و هر کس شما را به خشم آورد خدا را خشمناک نموده است و هر که به شما چنگ زند و توسل جوید در حقیقت به خدا متوسل شده است.

اطاعت خدا یعنی بکار گرفتن تمامی دستورات و قوانین او در برنامه های زندگی می باشد و عصیان یعنی تخلف و نافرمانی کردن از دستورات الهی، با تسلیم و عدم تسلیم در برابر فرمان حق، رنگ و قیافه حقیقی آدمی واضح می شود به این معنی آنکه تسلیم خدا شده چه رنگی دارد و آنکس که نافرمانی می کند در چه وضعی بسر می برد؟

برای هر کس لازم است در مورد اوامر و نواهی الهی، به اندازه استعداد خویش مطالعه کند تا بفهمد با اطاعت و یا نافرمانی از اوامر و نواهی خدای متعال چه موانعی از سر راه زندگی وی برداشته می شود و یا چه مشکلاتی به او روی می آورد.

در هر صورت فلسفه اطاعت از خدای سبحان، پرورش دادن استعدادهای باطنی و حقاری کردن در معادن وجودی می باشد و هر کس که خود را در بهترین شرایط مطیع خدا قرار دهد در حقیقت تخم های سعادت و خوشبختی آفریده شده در وجودش را آبیاری نموده است و بتدریج به آن مراحل عالیه کمالات معنوی قدم می گذارد و قرآن در این زمینه می فرماید: وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ. (۲۶۴)

هر کس از خدا و رسولش اطاعت کند خالق متعال او را به باغهای بهشتی که از زیر شان نهرها جاریست داخل می کند.

در آیه دیگر می فرماید: وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا. (۲۶۵)

هر کس از خدا و رسولش اطاعت کند به یک پیروزی و موفقیت های بزرگی دست پیدا کرده است.

بنابراین اطاعت از اوامر و نواهی خدای سبحان، ضرورت های زندگی انسان را تشکیل می دهد برای اینکه زندگی همه اش خواسته است و تمامی خواستها با تسلیم شدن در برابر فرمان حق، برآورده می شوند و در مقام تجربه هم ثابت شده که موفقیت بشر در اطاعت او از خداست.

نکته دیگری که در آیات مطرح است اطاعت خدا با اطاعت پیامبرش آمده است یعنی اطاعت پیامبر همان اطاعت خداست و هیچ تفاوتی وجود ندارد و به عبارت دیگر در اینجا دو اطاعت هم عرض وجود ندارد بلکه یک اطاعت است و آن اطاعت از ذات اقدس تعالی می‌باشد و اطاعت از پیامبر هم همان اطاعت از خداست.

قرآن می‌فرماید: مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ. (۲۶۶)

هر کس از پیامبر اطاعت کند در واقع خدا را اطاعت نموده است.

بنابراین مطابق صراحت قرآن اطاعت از اوامر و نواهی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اطاعت از خداست و هیچ تفاوتی وجود ندارد.

و در آیه دیگر اطاعت سومی مطرح می‌شود و آن هم مثل آیات دیگر نشان دهنده یک واقعیت است و آن اطاعت از خدای عزوجل می‌باشد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ. (۲۶۷)

ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا و رسولش و صاحبان امری که از شماست اطاعت کنید.

مراد از اولی الامر حضرت علی علیه السلام است و امامان معصومی که بعد از او در مقام امامت قرار می‌گیرند همه صاحب امر الهی هستند و بطور اختصار به ماءخذ اشاره می‌شود: تفسیر البحر المحیط ج ۳/۲۲۸، احقاق الحق ج ۳/۴۳۵ نیایع الموده ۱۱۶/، شواهد التنزیل ج ۱/۱۴۹.

بنابراین اطاعت از امام واجب است و معصیتش کفر می‌باشد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: اِنَّهُ لَا يُجُوزُ عَلَيَّ الصَّرَاطُ اِلَّا مَنْ كَانَ مَعَهُ كِتَابٌ بُولَايَةُ عَلِيٍّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ. (۲۶۸) هیچ کس نمی‌تواند بدون ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام از پل خطرناک در روز قیامت عبور کند [و تا خود را از آتش جهنم نجات دهد]

قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ (۲۶۹)

قیام و حرکت امام به امر خداست

امام هدفی جز اجرای دستورات خداوندی ندارد و اگر به طور روشن به مقام و منزلت ایشان توجه شود همین نکته تبلور می‌کند که تمامی برنامه های امام بدستور خدا صورت می‌گیرد و این نشان دهنده این است که مجریان قوانین الهی ویژه گیهای خاصی دارند و به همین سبب آماده گی کامل برای دریافت امر خدا و تحویل آن به بندگان را دارا می‌باشد در این صورت لازم است جامعه شناسان و روان شناسان و حتی مورخان در تحلیل های خودشان از تاریخ زندگی امام معصوم علیه السلام و مباشرت و معاشرت، سکوت، جهاد او روش معقولی را اتخاذ کنند.

یعنی امام را در سیمای یک انسان عادی که به مغز و اندیشه خود متکی است قرار ندهد چون در چنین تحلیلی تمام کار و کوشش عبث و باطل خواهد بود برای اینکه یک فرد عادی در مقام مبارزه برنامه های خود را مطابق معیارهای خاصی که دارد شروع می‌کند و در یک لحظه تصمیمات عوض می‌شود از ره نیرنگ و نفاق وارد شده تا مقصود نهائی خود را پیدا کند اما در باره امام نمی‌توان چنین تحلیلی را اظهار کرد.

زیرا او خلیفه خداست و تمامی برنامه هایش مطابق دستورات الهی صورت می‌گیرد یک زمان مبارزه را چه یک تکلیف الهی است در قیافه جهاد صورت می‌دهد مانند حضرت امام حسین علیه السلام یک وقت همان تکلیف را در معنای صلح پیاده می‌کند مثل حضرت امام حسن علیه السلام زمانی صبر و بردباری در مقابل شیطنت‌ها را برای خود تکلیف می‌داند و زمانی قیام را در یک حالت خیلی دلخراش انجام می‌دهد تا جائی که اءسارت فرزندان و اهل و عیال و قرار گرفتن آنها در مکانهای بی سایه بان و مدتی بدون

آب و غذا ماندن هم داخل همان تکالیف الهی می شود.

کسانی که در باره امام معصوم علیه السلام می خواهند سخن بگویند و از برنامه های آنها تحلیلاتی ارائه بدهند باید قبل از هر چیز، خود امام را بشناسند تا بتوانند مطلب درستی را تحویل دیگران داده باشند و اینکه گروهی از برنامه های امامان معصوم علیهم السلام انتقاد می کنند و یا اینکه نسبت های دروغ می دهند اینها در حقیقت از اشتباه خودشان خبر ندارند و آن عبارت است از اینکه امام به امر خدا قیام و حرکت می کند در این صورت تمام کارهای او مطابق امر پروردگار صورت می گیرد سکوت و قیامشان همه از این کانال عبور می کند نسبت جهل به امام یا انتقاد از برنامه های او هیچ معنایی، جز اشتباه و عدم درک مقام او ندارد در زیارت شریف جامعه الذین لا یسئقونه بالقول و هم بامرهم یعملون (۲۷۰ ...)

امامان معصوم (صلوات الله علیهم اجمعین) کسانی هستند یک کلمه از غیر خدا حرف نمی زنند و به امر و دستور خدا عمل می کنند.

وَأَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْأَئِمَّةُ الرَّاشِدُونَ ... الْمُطِيعُونَ لِلَّهِ الْقَوَامُونَ بِأَمْرِهِ الْعَامِلُونَ بِإِرَادَتِهِ (۲۷۱ ...)

شهادت می دهم که شما امامان به عالی ترین مقام معنوی رشد یافته اید ... و با تمام وجود مطیع و تسلیم خدائید و قیام و حرکت شما به امر الهی وابسته است و تمام اعمال شما با اراده خدا صورت می گیرد.

امام معصوم علیه السلام نشان دهنده حقیقت توحید است و تمامی برنامه های زندگی شان در اثر وابستگی و تسلیم واقعی به خدای عزوجل از معنای عصمت برخوردار است حتی اخلاق و رفتار و معاشرت شان در هر شرائط که باشند مطیع اراده اوست اگر به این قاعده کلی ایمان داشته باشیم که امام معصوم علیه السلام به امر خدا عمل می کند در هیچ موردی با مشکل و دشواریهای تحلیلی مواجه نخواهیم شد و در صورت عدم درک و یا توجیه سالم خود را در مظان انتقاد و عدم فهم درست مطلب قرار می دهیم.

بعنوان مثال: شیرینی و خوشمزه بوده عسل برای هر انسانی مورد قبول است و اینکه یک داروی شفابخش می باشد مورد تایید قرآن است اگر کسی در هنگام استفاده بجای مزه شیرین، مزه تلخ احساس کند و یا بجای بهبودی و سلامت کسالت پیدا کند نباید عسل را مورد انتقاد قرار دهد برای اینکه عسل سالمی که در خرطوم زنبور از عصاره گل‌های گوناگون ساخته می شود هیچ وقت تلخ نمی باشد اما آن کسی که در موقع استفاده، زیان دید است باید به نواقصات و مشکلات حواس خود مراجعه نماید.

امام علیه السلام اوامر و نواهی الهی را که در برگیرنده سعادت و خوشبختی جوامع بشری است از مقام ملکوتی دریافت می کند و با اراده و دستور خداوندی آنها را اجراء می کند وقتی که ما موردی را نمی توانیم درک کنیم و یا به نظر ما نباید آن کار صورت می گرفت و از این قبیل امورات، باید خودمان راحت نظر گرفته تا مشکل و یا نقص عدم درک درست از برنامه های امام، از بین برود.

نَاصِحٌ لِعِبَادِ اللَّهِ (۲۷۲) امام نصیحت کننده بندگان خداست

در جهان امروز افکار مردم به مسائل صنعت و تکنولوژی و به برنامه های علمی دیگر بقدر زیادی، مبهور گشته است که بتدریج تصوّرات عجیبی در مسیر وابستگی های خود شکل می گیرد مانند اینکه: علم و دانش را حلال مشکلات و گره گشای برنامه های زندگیش قلمداد می کند.

اما اگر به حقیقت مطلب پی برده شود بشر باهمین وسایل و امکانات موجود مشکلات زیادی در زندگی ایجاد می کند که به ناراحتی و نگرانیهای همگان افزوده می شود عمده ترین هدف از خلقت بشر، شناخت خدا و تسلیم او شدن است و تمامی آسایش و آرامشهای او درهمین نکته دور می زند امامان معصوم (صلوات الله علیهم اجمعین) برای پند و اندرز بندگان خدای متعال پا به عرصه گیتی نهاده اند برای اینکه نصیحت وسیله ظریف و لطیفی است وقتی که به عمق قلبها نفوذ می کند قیافه آدمی را در یک

لحظه تغییر می دهد و او را از باتلاقهای یأس و نومیدی و اضطراب بی ایمانی به ساحل آرام و مطمئن ایمان می رساند در هر صورت اساسی ترین راه برای خوشبختی و سعادت انسان همان مسیر پند و اندرز است و خدای تبارک و تعالی بندگان خویش را از همین طریق تربیت میکند و در قرآن مجید آیات فراوانی در این مورد آمده است:

۱ یا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ. (۲۷۳)

ای مردم از ناحیه پروردگارتان پند و موعظه برای سعادت و معالجه کسالت های روحی و روانی شما آمده است.

۲ فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَاتَّبَعَهَا فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ (... ۲۷۴)

پس به هر کس پند و نهی الهی برسد و او نهی پذیر باشد و اعمال زشت خود را ترک نماید در این صورت پاک و سالم خواهد بود و کارهایش بخدا واگذار می شود.

۳ يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ ابْدَأُوا أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. (۲۷۵)

خدای متعال شمارا پند و نصیحت نموده و از برگشتن به گناهان دیگر نهی می کند و این موعظه را بیاد داشته و فراموش شان ننمائید اگر از اهل ایمان باشید.

موعظه و نصائح الهی در شکل های متفاوت به انسان می رسد تا او را از گرفتار شدن به بیماریهای روحی و روانی، و در نتیجه از بدبختی دنیا و آخرت نجات دهد گاهی موعظ بوسیله پیشوایان معصوم علیه السلام است و در مواردی بصیرت و آگاهیهای انسان وی را متوجه نصائح موجودات و یا فصول سال و یا سرنوشت بدکاران و نیکوکاران نموده و او را برای بکار گرفتن راه درست وادار نماید.

بنابراین موعظه یک امر حیات بخش است و موفق ترین انسان کسی است که خود را برای موعظه و نصیحت آماده کند زیرا انسان ناصح جز پیشرفت و ترقی و خیرخواهی هدف دیگری ندارد و بعبارت دیگر: فرد نصیحت کننده مانند شمعی است که با سوزاندن خود، مسیر زندگی را برای دیگران هموار می کند و در طول تاریخ حقیقت این نکته برای همگان ثابت شده است.

وقت یکه به سیره امامان معصوم (صلوات الله علیهم اجمعین) نگاه می کنیم می بینیم تمامی برنامه های خودشان را وقف عامه مردم نموده اند و با هر وسیله ای ممکن در مقام نصیحت بر می آمدند حتی حضرت امام حسین علیه السلام آن قیام خونین و دلخراش خود را به همین هدف انجام داده تا جایی که می فرماید:

اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ تَعْلَمُ اَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ (... ۲۷۶)

خدایا تو خود می دانی آن عملی که ما انجام می دهیم در مسیر رقابت برای سلطنت و ریاست نیست و برای بدست آوردن کالاهای دنیوی هم نمی باشد لکن هدف اساسی ما این است که دین تو را پیاده کنیم و اصلاحات لازم را در کره زمین و یا بلاد تو انجام دهیم ...

وقتی که امام هدفی جز نصیحت برای بندگان خدا ندارد و بدین وسیله جهل و نادانی و غفلت ها را کنار می زند و انسان را در مقابل یک غذای سالم و آماده قرار می دهد برای اینکه انسان ناصح مانند دیده بانی است که در یک مکان خیلی مرتفع واقع شده است و تمامی پیش آمده ها را بطور کامل دیده و گزارش می دهد اگر شنوندگان سخنان وی را بکار گیرند مطمئناً پیروزی و موفقیت های چشم گیری در زندگی خواهند داشت.

بعنوان نمونه: افرادی در تاریخ دیده می شوند که حالات فوق العاده ای داشته اند تا جایی که همه را بحیرت وادار کرده اند مثال: سلمان ابوذر عمار مالک اشتر مقداد بلال قنبر ...

این گروه نمونه های کارخانه انسان سازی امامت را نشان می دهد چه اگر مردم در هر عصر و زمان به نصائح و موعظه آنها، گوش جان می دادند بطور کامل از مواهب عالیه خداوندی برخوردار می شدند حضرت سلمان (رحمه الله) در اقیانوس معارف محارم نبی

اکرم صلی الله علیه و آله می شود حضرت ابوذر (رحمه الله) در جایگاه راستگویی زبانزد بود و هر کدام از آنها در اثر پذیرفتن مواعظه و نصائح کار شناسان جهان تکوین و تشریع، توانستند از سعادت های زندگی برخوردار شوند با اینکه علم و صنعت در جهان امروز از کشف و اختراع و معالجات دم می زند لیکن سلمان (رحمه الله) با قبول کردن نصیحت امام علیه السلام صاحب ولایت و قدرت خاصی بود که می توانست در اثرات طبعی مخلوقات تصرف کند آتش را از کار اصلیش که سوزاندن است جدا کند و نمونه ها زیادی در این زمینه از ایشان وجود دارد.

در نتیجه امام ناصح بندگان خداست و هر کس در هر عصر و زمان پذیرای نصائح شده است بالاتر از پیشرفتهای تکنولوژی، پیشرفت پیدا کرده است.

انبیاء و اوصیاء علیه السلام به تمام تخصص ها مجهز هستند

مسئله مهمی ای که که در هر عصر و زمان طرفدار زیادی پیدا می کند و با سرعت بیشتری دلها را مجذوب خود می سازد موضوع علم است هر انسان که بتواند خود را به این وسیله مجهز نماید و در برابر مشکلات از آن بهترین استفاده را بدست آورد بطور قطع، افکار عمومی را مجذوب خود خواهد ساخت و اگر فردی از میان تمام دانشوران و عالمان قیام کند و برای رفع مشکلات و ایجاد تسهیلات، اعمال و حرکات خارق العاده ای از خود نشان دهد و کارهای نشدنی را به امکان تبدیل کند و آنچه برای عموم محال بود لیکن وی ممکنش سازد در این صورت همه مردم حتی دانشمندان و صاحبان حرفه و فن، در مقابل ایشان تعظیم کرده و از او در هر زمینه یاری و مدد خواهند.

در یک آشنائی کوتاه با تاریخ بشر، نکات مهمی از گرایشات انسانها به سمت علم و دانش بچشم می خورد برای اینکه عمده ترین عامل در جذب شدن مردم حل مشکلات زندگی و ایجاد تسهیلات بوسیله علم است و علم از جهات خودش موضوعیت ندارد چون طریق است در آسایش و آرامش های مردم، و لذا بدان توجه خاصی شده است.

گاه شیوه علما از راه معالجات جسمی و گاهی روحی و در مواردی بوسیله دعا، چهره خودش را نشان می داد و چون توجه مردم بسوی علم، بخاطر حل مشکلات شان بوده است و لذا کیفیت خاص از آن مد نظر نیست که همه بگویند بیماری باید از طریق معالجات جراحی، عافیت یابد زیرا ممکن است اغلب بیماریهای از مسیر روانکاو و ایجاد اعتماد به نفس، و توجه دادن قلب بیمار به قدرت خدای عزوجل شفا پیدا کند برای اینکه وجود بشر از یک قابلیت برخوردار است که با یک توجه قلبی فعل و انفعالات شکل می گیرد و کسالت را پایان می دهد.

مطابق نقل تاریخ، در هر عصر و زمان گروهی با بدست آوردن اطلاعات و تجارب علمی می توانستند کارهای تعجب بر انگیزی انجام دهند مثلاً بیماریهای خطرناک برص پسی را معالجه نمایند.

در این حال انبیاء الهی وارد میدان شده و مرده را زنده، نابینا را بینا و مشابه آنها را که برای انسانها محال بود انجام دهند در این مرحله پزشکان و معالجه کنندگان، جلوتر از دیگران جذب می شدند و به ناتوانی خود از انجام دادن چنین کارهای اعتراف می نمودند.

در هر زمینه ای اعم از علم طب، ریاضی فیزیک شیمی یا در فصاحت و بلاغت، و ... پیشوایان معصوم علیهم السلام صاحبان امتیاز بوده اند و کسی نمی توانست خود را در مقابل علم و دانش آنها، قرار دهد.

در زمان فرعون، سحر و جادو رونق زیادی داشت تا جائی که همگان را مجذوب کرده بود حضرت موسی علیه السلام قدم به میدان نهاد و با عصای خود که به اژدها تبدیل نمود تمامی ساحران را مجذوب خود ساخت و همگی بخدای او ایمان آورده اند. (۲۷۷)

در زمان حضرت عیسی علیه السلام علم طب رونق زیادی داشت که به امراض خطرناکی معالجه می کردند و همگان را مجذوب

علم پزشکی کرده بودند پیامبر خدا آمده و مرده را زنده کرد نابینائی را به بینائی مبدل نمود عظمت کار حضرت عیسی علیه السلام بجائی رسیده بود که پزشکان هم مبهوت و حیران شده بودند.

در زمان ظهور اسلام، فصاحت و بلاغت کلام مورد توجه بود و هر کس اشعار و مطالب خود را به صورت اعلامیه های دیواری، در مراکز عمومی قرار می داد تا امتیازات خویش را از جهت فن بلاغت دریافت کند.

و از نام آوران عصر مردی بنام ((امراء القیس)) بود که در مضاعف و بلاغت کلام زبانزد عام و خاص بود لیکن وقتی که با آیه ای از قرآن مجید مواجه شد مضاعف و بلاغت آیه شریفه وی را چنان جذب کرد که از تمام نوشته های خویش دست برداشت.

وقتی که دوران حضرت علی علیه السلام مورد مطالعه قرار می گیرد مراتب علمی آن بزرگوار در تمام زمینه ها، افکار عمومی را مبهوت و حیران ساخته است که در بالای منبر می فرماید از من هر چیز که می خواهید سؤال کنید، از آسمانها و کهکشانها و ستاره گان پرسید که من به راه های آنها از راههای زمین آشناترم. (۲۷۸)

مصدر تمام علوم حضرت امیر علیه السلام هستند که می فرمود:

((عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ، فِي كُلِّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ)). (۲۷۹)

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای من هزار باب از علم آموخت که از هر بابش هزار باب دیگر شناخت می شد.

احمد بن حنبل در کتاب مسند خود می گوید:

لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: سَلُونِي إِلَّا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ. (۲۸۰)

((هیچ فردی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله نگفته است از من هر چه می خواهید سؤال کنید مگر علی بن ابیطالب علیه السلام)).

تمامی اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام مراجعه می کردند و مشکلات خود را برطرف می ساختند و در تمام زمینه ها از ایشان استفاده می نمودند و این حقیقتی است که در کتابهای عامه و خاصه نقل شده است. (۲۸۱)

آنچه معلوم و میرهن است اینکه پیشوایان معصوم (صلوات الله علیهم اجمعین) سرچشمه تمام فضائل و کمالات هستند و هر ترقی و پیشرفت در زندگی انسانها، در هر زمینه ای باشد از آنها دریافت شده است زیرا راه ورود به خزینه علم خداوندی برای آنها بدون مانع است و لذا در هیچ موردی از پاسخ دادن عاجز نشده اند و در عصر و زمان خودشان از تمام مردم ممتاز بوده اند و حضرت امام رضا علیه السلام به این نکته اشاره می کند:

ان الانبياء و الاوصياء (صلوات الله عليهم) يوفقههم الله و يسددهم ويؤتيهم من مخزون علمه و حكمته مالا يؤتیه غيرهم، يكون علمه فوق علم اهل زمانه (... ۲۸۲)

نبیاء و جانشینان آنها را خدای متعال توفیق داده و یاری می کند واز مخزن علم و حکمش به آنها می دهد که به غیر آنها ندهد علم و دانش او [امام] برتر از دانش همه اهل زمان خودش می باشد.

ادله عقلی و نقلی حقیقت موضوع را ثابت می کند که پیشوایان معصوم (صلوات الله علیهم) در زمان خودشان اعلم و افضل از دیگران بوده اند در غیر این صورت معانی برای امام و یا پیشوائی باقی نمی ماند و عقل اجازه نمی دهد که انسان با وجود فرد اعلم و افضل، از مفضول پیروی و تبعیت کند و معنی واقعی امام این است که او در جایگاه و رتبه ویژه ای قرار گرفته است که از تمام مردم هم عصر خودش مقدم است و این تقدّم از کمالات روحی و معنوی امام حکایت می کند که در دیگران نیست و اگر باشد در مرتبه خیلی پائین است.

و علمی که امتیازات انسانی را مشخص می کند و او را برای مطالعه کردن در جهان هستی و کشف اسرار آن یاری می کند معنای وسیعی دارد که از برنامه های دبستان تا پایان دانشگاه تجارب و اندوخته های حرفه ای و بجریان انداختن سیستم تفکر و اندیشه و

دریافتن مغز مطالب و... را شامل می‌شود و آن علمی که در امام علیه السلام است همه این نکات را تحت پوشش خود قرار می‌دهد بلکه علوم و تجارب موجود در اختیار بشر امروزی، سهم خیلی کوچک و ضعیفی از علم است اساسی ترین علمی که معدن و مخزنش امام معصوم علیه السلام است معرفت و شناخت به پروردگار متعال است و در اثر همین شناخت، نیرو و قدرتی در انسان ایجاد میشود که می‌تواند دست به بزرگترین اختراعات و اکتشافات بزند و در یک چشم بهم زدن مسافتها را طی کند با اینکه امروزه انسان بوسیله علم و دانش دست بکارهائی می‌زند که همگان را مبهوت و حیران می‌کند و بتدریج افکار عمومی را بخود متوجه نموده است اما اگر مقداری معتدل بوده و مطالعات در روی پدیده‌ها از راه اعتدال صورت گیرد روشن می‌شود که بشر نمی‌تواند به اتکاء فکر و اندیشه خودش دست به اختراع و اکتشاف بزند زیرا چنین حرکتی بر او میسر نیست اما اگر علم و دانش و مطالعات خویش را در شعاع شناخت و معرفت بخدای متعال قرار داده باشد می‌تواند در مصداق این حدیث شریف واقع شود حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

الْعِلْمُ نَوْرٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ. (۲۸۳)

علم نور و روشنائی است که خداوند در قلب کسانی که می‌خواهد قرار می‌دهد. در یک نگاه به آثار همین علمی که از راه شناخت خدای متعال صورت می‌گیرد کاربرد کوچک و ضعیف علم و دانش امروز، واضح می‌شود در اینجا به یک داستانی که آیات و احادیث مؤید آنست توجه کنیم:

حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرماید: علم الكتاب كله والله عندنا وما اعطى وزير سليمان بن داود عليهم السلام انما عنده حرف واحد من الاسم الاعظم وعلم بعض الكتاب كان عنده قال تعالى: قال الذی عنده علم من الكتاب انا آتیک به قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طرفُک (۲۸۴ ...)

در زمان حضرت سلیمان حکومتی در کشور صبا بدست فردی بنام بلقیس بود هر کسی در باره آوردن وی با تاج و تختش پیشنهاداتی می‌کرد یکی می‌گفت در مدت چند روز دیگری می‌گفت در مدت چند دقیقه ... وزیر حضرت سلیمان علیه السلام پیشنهاد کرد که من آن را تا چشم بهم زنی حاضر می‌کنم و بقولش وفا نمود و او را با تاج و تختش در یک لحظه در مقابل حضرت سلیمان علیه السلام حاضر کرد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: بخدا قسم علم تمام کتاب آسمانی پیش ماست و آنچه وزیر سلیمان بن داود عليهم السلام انجام داد بخاطر اینکه یک حرف از اسم اعظم و علم بعضی از کتاب را در اختیار داشت که خداوند در قرآن به آن اشاره می‌کند: آن کسی که در پیش او علم بعضی از کتاب بود چنین گفت: که من او را زودتر از آنچه چشمش را باز کنی در اینجا حاضر می‌کنم. (۲۸۵)

در باره حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً. (۲۸۶) و برای او در الواح از بعض چیزهای موعظه نوشتیم.

در باره حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید: وَ لَيَبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ (۲۸۷) تا برای شما روشن کند بعضی از آن چیزها را که مورد اختلاف شماست.

در این چند آیه انبیاء اولوالعزم مورد خطاب هستند لیکن خدای متعال بعضی از مطالب را در اختیار آنها قرار می‌دهد اما در باره حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: ((قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ)): ای پیامبر بگو در میان من و شما خدا و کسی که علم کتاب پیش اوست کفایت می‌کند.

ابوسعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله از این آیه سؤال کرد آن کسی که علم کتاب پیش اوست کیست پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن برادر من علی بن ابیطالب است. (۲۸۸)

و مراد از کتاب ممکن است همان قرآن باشد و شاید مقصود از آن کتاب تکوین است و چون قرآن مجید در مقام ((تبیاناً لکل شیء)) (۲۸۹) قرار گرفته است و هر چیزی که در عالم هستی وجود پیدا کرده است توسط آیات الهی معرفی می‌شود و اگر قول اول و دوم را جمع کنیم که مراد از کتاب همان قرآن است و حضرت امیر علیه السلام به تمام رموزات قرآن عالم بود و از همین راه می‌توانست از گذشته و حال و آینده و زمین و آسمان و ملائک و ... و تمام مخلوقات الهی خبر دهد قرآنی که توضیح دهنده کتاب تکوین، و معدن رموزات آن می‌باشد که به صریح آیات می‌فرماید: مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ: و ما در کتاب از گفتن هیچ چیزی فروگذار ننمودیم. (۲۹۰)

در آیه دیگر می‌فرماید: وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ: هیچ خشک و تری نیست مگر اینکه در کتاب بیان و مطرح شده است. (۲۹۱)

در هر حال مراد از کتاب همان قرآن است که تمام رموزات و مطالب جهان تکوین را با خود دارد و هر کس نمی‌تواند آنها را بفهمد مگر آن بزرگواری که تمام علم کتاب پیش او باشد.

علوم و فضائل پیشوایان دینی در قرآن

اگر در باره علم و فضائل انبیاء و امامان معصوم (صلوات الله علیهم اجمعین) به قرآن مجید مراجعه کنیم و اینکه این همه علم و دانش چگونه در وجود یکفرد شکل می‌گیرد آیات زیادی دستگیر ما می‌شود برای اینکه بشر هر اندازه از نبوغ فکری هم برخوردار باشد در یک جزء خیلی کوچک و ضعیف می‌تواند تخصص پیدا کند اما پیشوایان دینی علیهم السلام که در کل عالم و ذراتش صاحب تخصیص‌های خیلی بالائی بوده‌اند و حضرت علی علیه السلام و یا سایر امامان علیه السلام به تنهایی برای تمام سئوالات در هر زمینه‌ای که بود پاسخ می‌دادند شکل گرفتن چنین علم گسترده‌ای در وجود آنها، مطلبی است که باید از آیات الهی رموزاتش را فهمید همانطور که حضرت امام رضا علیه السلام در ادامه سخنانش به آیاتی چند، در این زمینه اشاره فرمودند:

۱ قال الله عز وجل: أَمَّنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ، أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ. (۲۹۲)

آن کسی که بسوی حق هدایت یافته سزوار تبعیت و پیروی است یا آن کسی که هنوز هدایت نیافته مگر اینکه بعداً هدایت پیدا کند شما چگونه قضاوت می‌کنید؟ و کدامیک را انتخاب می‌کنید.

۲ قال الله تعالى: فِي قِصَّةِ طَالُوتَ: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلِكَةً مَنْ يَشَاءُ. (۲۹۳)

خداوند او را برای شما انتخاب کرده در علم و قدرت جسم بوی گسترده‌گی خاصی داد و خداوند ملک و پادشاهی را بر هر کسی که دوست می‌دارد عنایت می‌کند.

۳ و قال الله تعالى فِي قِصَّةِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ((وَقَتْلَ دَاوُدَ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ)) (۲۹۴)

حضرت داود علیه السلام جالوت را بقتل رساند و خداوند به او پادشاهی و حکمت عنایت فرمود و از چیزهایی که می‌خواست به او تعلیم داد.

۴ و قال لَنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ((وَأَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا)) (۲۹۵)

خداوند به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: به تو (ای پیامبر) کتاب و حکمت نازل کردیم تو را بر آن چیزهایی که نمی‌دانستی آگاهی دادم توجه و فضل الهی برای تو خیلی بزرگ است.

۴ و در باره اهل بیت و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...

چرا مردم بر نعمتهایی که خداوند به آنها تفصل نموده است حسادت می‌کنند.

آنچه از آیات استفاده می‌شود:

علم پیشوایان معصوم (علیهم السلام) که از ناحیه خدای متعال در اختیار آنها قرار داده شده است از تحصیلات و آموزشهای کلاسیک امروز جداست با اینکه علم در غیر خدای سبحان کسبی و تحصیلی است و تنها علم او ذاتی است لیکن کسب و تحصیل علم الهی، متناسب با خودش، دانشگاه ویژه ای دارد و آن تحقق مراتب یقین است یقین وقتی که در قلب بشر شکل بگیرد متناسب با آن، آگاهی و علم در اختیار انسان قرار می دهد که می تواند از حقایق و اسرار جهان و موجودات با خبر شود و بر محیطی که حواس پنجگانه بشر نفوذ ندارد وارد می شود و از آن محیط مخفی خبرها و گزارشها می دهد شعاع علم و گسترده گی آن به یقین وابسته است هر کسی که این مرحله را به نهایت رسانده و با تمام وجودش از مراحل علم الیقین و حق الیقین گذشته و در عین الیقین قرار گرفته است می تواند از تمام جهان هستی و مخلوقات موجود در آن گزارشها دهد زیرا در این صورت عالم هستی یک پارچه در مقابل وی حاضر است در آیه اول هدایت یافتن مورد توجه قرار گرفته است فردی که به این مقام نائل شده است لیاقت و شایستگی علم الهی را دارا می باشد پیشوایان دینی خصوصا امامان معصوم (صلوات الله علیهم اجمعین) مصداق روشن [أَقْمَنُ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ ... هَسْتُمْ] در آیه دوم و سوم و قابلیت انسان از جهت کمالات معنوی برای گسترده گی علم و بدست آوردن پادشاهی و حکومت الهی ملاک قرار گرفته است.

در آیه چهارم شخصیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله مدّ نظر قرار گرفته است بعد از عنایت کتاب و حکمت، تعلیم دادن هر چیزی که نمی دانست برای ایشان از ناحیه خداوندی، بزرگترین تفضّل را معنی می دهد که در آخر آیه می فرماید: ((كَانَ فَضْلَ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا)) یعنی قابلیت پیامبر اسلام (صلوات الله علیه و آله) و مقام و منزلت در پیشگاه ذات اقدس تعالی در یک سطح خیلی بالائی بوده که می توانست در شعاع تفضّل و کرامات بزرگ الهی واقع شود.

در آیه بعد فضل الهی بر امامان معصوم (صلوات الله علیه اجمعین) مورد توجّه قرار گرفته است آنها به تمام نعمتهای الهی متنعم بودند مقام و منزلت آنها در پیشگاه خدای متعال، به جز خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله از تمام پیامبران بالاتر است مطابق احادیثی که قبلا اشاره کردیم تمامی انبیاء به ولایت و امامت چهارده اختران عالم هستی یعنی حضرت محمد و فاطمه و علی و یازده فرزندان معصومش (صلوات الله علیه اجمعین) مقرّر و معترف بوده و آن را سبب نیل به این مقام می دانند.

خلاصه مطلب حق می باشد یعنی به تمام معلومات علم حضوری دارد و زمان و مکان و ... مانع آن نمی شود وقتی که خدای سبحان متناسب با قابلیت ها از آن علم نامحدودش بر کسی می بخشد همین اثر را ایفاء می کند که امام معصوم علیه السلام در کره زمین نشسته و از تمامی عالم و کرات دیگر خبر دهد.

مقام بندگی، فضل الهی را جذب می کند

نکته مهمی که برای مطالعه کنندگان در شخصیت و مقامات معصومین علیهم السلام ضرورت دارد توجه به مقام بندگی است زیرا بدون احراز مقام بندگی هیچ قابلیت در انسان پیدا نمی شود منشاء تمام قابلیت ها برای کسب فضل و کرامات الهی، بدست آوردن مقام بندگی است و هر پیامبر و امامی که به آن مقام شامخ نائل شده است از راه بندگیش بوده است همانطوری که در تشهّد هر نماز این نکته مورد اقرار نماز گزاران است که می گوئیم: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ...

گواهی می دهیم که حضرت محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول خداست.

اولین مطلب اشاره به مقام بندگی است وقتی که مقام بندگی وی در برابر خدای متعال محرز شد مقام رسالت نبوت و امامت بعد از آن شکل می گیرد حضرت امام رضا علیه السلام در این زمینه می فرماید:

وَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ لِأُمُورِ عِبَادِهِ شَرَحَ صَدْرَهُ لِذَلِكَ وَاعْوَدَ قَلْبَهُ بِتَابِيعِ الْحُكْمِ وَأَطْلَقَ عَلَى لِسَانِهِ فَلَمْ يَغِي بَعْدَهُ بِجَوَابٍ وَلَمْ يَجِدْ فِيهِ غَيْرَ صَوَابٍ (۲۹۶ ...)

اگر بنده ای را خداوند برای امورات بندگانش انتخاب نماید حوصله و آمادگی وی را که همان شرح صدر است برای این کار کامل می کند و چشمه های حکمت را در قلب وی پایه گذاری نموده و آن را بر زبان وی جاری می سازد که بعد از آن در برابر هیچ سئوالی عاجز نمی ماند و هر جوابی که می دهد همه صواب و مطابق دستور الهی خواهد بود.

انتخاب خدای متعال انسانی را برای مقام نبوت یا رسالت و امامت یا هر مقامی که برای پیاده کردن دستورات الهی لازم باشد ملاک و الگوی خاصی دارد و آن احراز نمودن مقام بندگی است و در ادعیه و مناجات تکرار این نکته مورد اشاره قرار گرفته است و حتی در آیات و روایات مقام بندگی ملاک کسب تمام ارزشهای معنوی معرفی شده است در داستان حضرت یوسف علیه السلام میفرماید: ((وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ)) (۲۹۷) هنگامی که به مرحله بلوغ و قوت و تکامل جسم و جان رسید [و آماده گئی برای دریافت وحی پیدا کرد] ما حکم و علم به او دادیم و این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم.

در آخر آیه که می فرماید: ((كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ)) بهترین دلیل بر مدعی است که دریافت مقامات معنوی و رسیدن به آن علم و دانش و حکمتی که بر کل عالم رسوخ و نفوذ دارد از همین راه بندگی میسر است و چون در مبارزه با نفس و مهار کردن غرائز، مجاهدتهای زیادی کرده است و تنها شیرینی و لذت بندگی خدا را انتخاب نموده است و لذا حضرت رضا علیه السلام میفرماید: فَهُوَ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ مُؤَيَّدٌ، قَدْ آتَاهُ مِنَ الْخَطَا وَالذَّلِيلِ، خَصَّهُ بِذَلِكَ لِيَكُونَ ذَلِكَ حُجَّةً عَلَى خَلْقِهِ، شَاهِدًا عَلَى عِبَادِهِ، فَهَلْ يَقْدِرُونَ عَلَى مِثْلِ هَذَا فَيُخْتَارُونَهُ فَيَكُونُ مُخْتَارَهُمُ بِهِذِهِ الصِّفَةِ. (۲۹۸)

امام از ناحیه خداوندی موفق و مسدد و مؤید است و از خطا و لغزش در امان است خداوند آنها را به چنین ویژگی و امتیاز مزین نموده است تا برای مخلوقاتش حجت و بر بندگانش گواه باشند آیا آنان [یعنی مردم] قدرت دارند کسی را به مقام امام انتخاب نمایند که صاحب این همه امتیاز و صفات کمالیه بوده باشد؟

چنانکه در بحث عصمت اشاره شد یک انسان الگو باید به تمام کمالات مجهز و مسلح باشد برای اینکه فرد ناقص، هر مقدار توفیق پیدا کند منحصرًا نقص خود را بر طرف خواهد کرد و نمی تواند معیار ارزشهای الهی قرار گیرد و این عمده ترین دلیل برای اثبات ولایت و امامت حضرت علی و یازده فرزندان معصومش (صلوات الله علیهم اجمعین) می باشد ادعیه و زیارات خصوصاً زیارت جامعه اگر مورد دقت قرار بگیرد امامان معصوم علیهم السلام را بطور صریح و روشن معرفی می کند زیرا دعاها و زیارات روزنه و پنجره هائی هستند که انسان را با عالم معنویت آشنا می کند و پیشوایان دینی را در آن عالم به ما نشان می دهد که می فرماید: عَصَمَكُمْ اللَّهُ مِنَ الذَّلِيلِ وَأَمَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ ... (۲۹۹)

خداوند شما را از لغزشهای باطن و ظاهر منع کرد و از فتنه ها نجات داد.

أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ و شهداء دار الفناء ... وَالرَّحْمَةُ الْمُوَصُّوْلَةُ ... (۳۰۰)

شما قوی ترین و محکمترین راه توحید، و گواهان دنیای فانی، و رحمت متصل الهی می باشد.

ما نمی توانیم در این زمینه بطور کامل مطلب را هضم کنیم برای اینکه ویژه گیهای امامت در یک سطح خیلی بالائی هستند فکر و اندیشه، انسانها عادی نمی تواند آنها را بطور کامل حل نماید بعنوان مثال: نوزادی که از دنیای رحم مادر جدا می شود به غذا نیازمند است لیکن معده و دستگاه گوارش وی خیلی کوچک و ظریف است که به غیر از شیر مادر، چیز دیگری را نمی تواند هضم کند اگر غذای جوان بیست ساله ای را در اختیارش قرار بدهی نمی تواند میل کند و اگر به زور وارد معده اش بشود دستگاه گوارش قادر نیست آن را هضم نماید.

وقتی که مقام عصمت مطرح می شود عمده گناه نکردن و میل به سمت آن نمودن مورد توجه واقع می شود لکن در باره بنده گی و تمسک و اعتصام امامان بخدای متعال، مطالعات خیلی محدود است و مغز انسان نمی تواند حتی شنیدن ویژه گیهای ائمه علیهم السلام را تحمل کند.

ولی در یک صورت ممکن است که انسان به پیشرفتهای نائل شود و آن اینکه در ساختمان قلبش طرح و نقشه های جدید پیاده کند و خود را بتدریج وارد این مباحث و مراحل بنماید وقتی که سلمان (رضوان الله علیه) مدت زیادی از عمرش را در این مسیر قرار داد توانست به مقام محرمیت اهل بیت در معارف نائل شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: سلمان از ما اهل بیت است. عصمت آن اثر و نمودی است که از بنده گی و اتصال به خدای سبحان ایجاد می شود حتی اشتغال به مباحثات هم، بر ایشان یکنوع فاصله از خدای متعال تلقی شده که در دعاها و آمده با بیان استغفار روشن می کنند در هر حال علم و کمال و مقام عصمت و هر صفت کاملی که در وجود شان متبلور است از مقام تسلیم و بندگی برای ذات اقدس تعالی ریشه می گیرد یک نمونه از مقام تسلیم حضرت امیر علیه السلام نقل می کنیم تا روشن شود این همه عزت و عظمت آن بزرگوار در پیشگاه الهی به بنده گی و اطاعتش وابسته بود.

در داستان لیلۃ المیت (شبی که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن شب مخفیانه از مکه به مدینه هجرت فرمود و علی علیه السلام در بستر او خوابید) می خوانیم: هنگامی که سران قریش بخانه ریختند و علی علیه السلام را در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله یافتند، صدا زدند محمد کجا است؟

فرمود: شما او را به من نسپردہ بودید شما نخواستید او در شهر شما باشد او خود بیرون رفت در این هنگام ((سراقه بن مالک مخزومی)) گفت: اکنون که محمد صلی الله علیه و آله نیست علی علیه السلام را از دست ندهید و جهان را از وجودش خالی کنید ((ابو جهل)) گفت: دست از این ساده لوحی بردارید که محمد او را فریفته و فدائی خود ساخته است اینجا بود که حضرت علی علیه السلام رو به ابو جهل کرده فرمود: یا ابا جهل بل الله قد اعطانی من العقل ما لو قسم علی جمیع حُمقاء الدنیا و مجانینها لصارو به عُقلاء و من القوة ما لو قسم علی جمیع ضُعفاء الدنیا لصارو به اقویاء و من الشجاعه ما لو قسم علی جمیع جُبَنا الدنیا لصاروا شَجَعا و من الحلم ما لو قسم علی جمیع سُفهاء الدنیا لصارو به حُلَماء (... ۳۰۱)

ای ابو جهل، خداوند آن قدر به من عقل و خرد بخشیده که اگر بر تمام ابلهان و دیوانه های دنیا تقسیم کنند همگی عاقل خواهند شد و آن قدر قوت داده است که اگر بر همه ناتوانهای جهان قسمت کنند همگی نیرومند می شوند و آن قدر شجاعت عطا فرموده که اگر بر تمام ترسوه های دنیا تقسیم نمایند همگی شجاع خواهند شد و آن قدر حلم و تدبیر و حوصله در امور بخشیده که اگر بر تمام سفیهان جهان تقسیم نمایند همگی صاحب تدبیر می شوند. (۳۰۲)

جمع بندی و انصاف

آنچه تا اینجا مورد بحث و دقت قرار گرفت نقش امامت در فلسفه زندگی است و هر انسانی با نگاه منصفانه خود اگر آن را مورد ارزیابی قرار دهد با اذعان و یقین اعتراف می کند که مسئله امامت یک مقام و منصب الهی است و شایستگی احراز این مقام را تنها خدای متعال می تواند بیان کند و از عهده بشر خارج است و از مجموع آیات و احادیث هم استفاده می شود که امام و خلیفه مسلمین را باید خدا معرفی کند زیرا امام معصوم علیه السلام حقیقتی است که جهان هستی بوجود او قائم است و تمامی حرکات معنوی و رشد و کمالات جامعه انسانی بوسیله امامت شکل می گیرد و مانند آفتاب، تخم های معنوی و دینی را که در فطرت بشر آفریده شده است پرورش داده و بسوی کمال و سعادت سوق می دهد و شخصیت ایشان در فکر و اندیشه های انسانی نمی گنجد که برنامه های امام معصوم علیه السلام را، مانند اعمال و رفتار افراد عادی تحلیل نمائیم بلکه امام نماینده تمام عیار و تا مالاختیار پروردگار احدیت جلّت عظمت می باشد و تمامی برنامه هایش به امر الهی صورت می گیرد امید است این تحفه ناقابل مقبول پیشگاه حضرت بقیه الله امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) واقع شود و ما را برای، همیشه به توفیق خدمتگذاری این آئین آسمانی مزین، و بر همگان باتابش نور ولایت خیر و سعادت و آسایش هردو جهان را عطاء فرماید.

وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهَدْيَ
(التماس دعا سید حمید فتاحی)

پی نوشتها

۱۰۰ تا

- ۱- مراد از قلب، روح یا نفس یا مرکز ادراکات است.
- ۲- کافی ج ۱/۱۶۹ و داستانهای ما ص ۱۱۸ دوانی.
- ۳- نهج البلاغه فیص الاسلام کلمات قصار ۲۴۴.
- ۴- خ ۳ نهج البلاغه.
- ۵- بقره ۱۲۴.
- ۶- ذخرف آیه ۴۵.
- ۷- الصراط المستقیم ج ۱/۲۴۴ بناطی رحمه الله نیایع الموده ۸۲/ کترالعمال ج ۶/۱۵۶، مجمع الزوائد ۹/۱۰۸، لغایه الطالب ۲۵.
- ۸- خطبه حضرت فاطمه (سلام الله علیها).
- ۹- ینایع الموده ۲۴۵/ شواهد للتزلیل ج ۱/۲۹۱، مسند احمد ج ۵/۱۸۱ ج ۴/۳۶۶.
- جابر سئوال کرد عترت شما چه کسانی هستند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی و فاطمه و حسن و حسین و الائمه من وُلدالحسین علیه السلام منهاج البراءة ج ۲/۱۷۸.
- ۱۰- کافی ۱/۱۹۸ و تحف ۵۱۸.
- ۱۱- انعام ۳۸.
- ۱۲- مائده ۳.
- ۱۳- مائده ۶۷.
- ۱۴- نقل از کتب عامه اختصارا: شواهد التزلیل ج ۱/۱۸۷ الدر المنثور ج ۲/۲۹۸، فتح القدير ج ۳/۵۷ روح المعانی ج ۶/۱۶۸، المنار ج ۶/۴۶۳ تفسیر الطبری ج ۶/۱۹۸، صواعق المحرقة ۷۵ و در کتب خاصه متواترا بیان شده است که هیچ شکی در آن بر دوست و دشمن وجود ندارد.
- ۱۵- و امالی طوسی مجلس دوازده، کافی ج ۱/۲۹۲. و تحت عنوان عالم ذر آمده است حضرت صادق علیه السلام فرمود: در عالم ذر خداوند به حضرت علی علیه السلام لقب [امیرالمؤمنین] داد ... منهاج البراءة، ج ۲/۱۴۸.
- ۱۶- تاریخ بغداد ۸/۲۹۰ فیض القدير فی شرح جامع الصغير ۶/۲۱۷ عقبات الانوار [خلاصه ج ۷/۳۲۰۵ مائده ۳].
- ۱۷- مائده ۳.
- ۱۸- کافی ج ۱/۱۹۸، تحف العقول ۵۱۸.
- ۱۹- کافی ج ۱/۱۹۸، تحف العقول ۵۱۸.
- ۲۰- مفردات راغب ۱۷۵.
- ۲۱- آل عمران ۱۹.
- ۲۲- نساء ۱۲۵.

- ۲۳ - بقره ۲۵۶.
- ۲۴ - آل عمران ۸۵.
- ۲۵ - راعب / ۴۴۱.
- ۲۶ - نهج البلاغه خطبه ۱/.
- ۲۷ - تاریخ یعقوبی ج ۲/۲۱۰، نقش ائمه در احیاء دین، ج ۱۴/۱۴۶.
- ۲۸ - حدید/ ۲۵.
- ۲۹ - تحف العقول / ۵۱۵.
- ۳۰ - روضه کافی ج ۸/۲۴۲.
- ۳۱ - کافی ج ۱/۱۹۸.
- ۳۲ - حضرت ابراهیم مقام دوستی خود را با خدا بعد از چند امتحان مهم کسب کرد که در تاریخ آمده است.
- ۳۳ - بقره ۱۲۴.
- ۳۴ - انبیاء / ۷۲.
- ۳۵ - انبیاء/ ۷۳.
- ۳۶ - آل عمران ۸/.
- ۳۷ - آل عمران ۶۱/.
- ۳۸ - در نیایع المورۃ ۵۵/ ۵۲، احادیث زیادی از کتابهای اهل سنت نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله بارها می فرمود علی نفس و جان من است علاقمندان به آن مراجعه نمایند.
- ۳۹ - الصراط المستقیم ج ۱/۲۱۲ نیایع الموده / ۱۲۱، ابی الحدید در شرح نهج ج ۲/۴۲۹.
- ۴۰ - بشارۃ المصطفی لشیعۃ المرتضی / ۱۴۵.
- ۴۱ - بشارۃ المصطفی لشیعۃ المرتضی / ۱۴۶.
- ۴۲ - بشارۃ المصطفی لشیعۃ المرتضی / ۱۷۶.
- ۴۳ - انفال / ۲۹.
- ۴۴ - روم / ۵۶.
- ۴۵ - کافی ج ۱/۱۹۸، تحف العقول ص ۵۱۸.
- ۴۶ - خطبه / ۱۸۹.
- ۴۷ - خطبه / ۵.
- ۴۸ - شرح نهج البلاغه ابی الحدید ج ۲/۲۹۶.
- ۴۹ - شرح نهج البلاغه ابی الحدید ج ۱۰/۲۱۲.
- ۵۰ - شرح نهج البلاغه ابی الحدید ج ۱/۵۲.
- ۵۱ - شرح نهج البلاغه ابی الحدید ج ۱/۲.
- ۵۲ - منتهی الامال ج ۱/۲۲۰.
- ۵۳ - منتهی الامال ج ۱/۲۲۰.
- ۵۴ - منتهی الامال ج ۱/۲۲۱.

- ۵۵ - تحف العقول ص ۵۱۸.
- ۵۶ - نجم / ۱۲.
- ۵۷ - شوری / ۵۲.
- ۵۸ - نساء / ۸۰.
- ۵۹ - الاختصاص للمفید / ۱۹۵.
- نجوی یعنی زیر گوشی سخن گفتن.
- ۶۰ - الاختصاص للمفید رحمه الله / ۱۹۶.
- ۶۱ - نهج البلاغه خطبه قاصعه / ۳۰۱.
- ۶۲ - منهاج البراءة شرح همان خطبه و بحار الانوار ج ۲۴/۱۲۶ و ۲۶/۶۶.
- ۶۳ - نهج البلاغه خطبه / ۱۹۲/۳۰۱.
- ۶۴ - الاختصاص للمفید / ۱۹۶.
- ۶۵ - حیوة القلوب ج ۳/۴۳.
- ۶۶ - تحف العقول / ۵۱۵.
- ۶۷ - در گذشته بدان اشاره شد.
- ۶۸ - آل عمران / ۱۹.
- ۶۹ - نهج البلاغه کلمات قصار / ۱۳۵.
- ۷۰ - تحف العقول / ۵۱۵.
- ۷۱ - اصول کافی ج ۱/۳۷۶.
- ۷۲ - وسائل الشیعه ج ۱۸/۴۴.
- ۷۳ - سوره والعصر.
- ۷۴ - تفسیر لاهیجی ج ۴/۸۵۹.
- ۷۵ - فلک / ۲.
- ۷۶ - آل عمران / ۳۱.
- ۷۷ - نساء / ۸۰.
- ۷۸ - آل عمران / ۳۲.
- ۷۹ - اثنی عشریه / ۱۵۶.
- ۸۰ - بقره / ۱۲۴.
- ۸۱ - بکار / ۷۰/۱۴۳.
- ۸۲ - بقره / ۲۳.
- ۸۳ - انفال / ۴۱.
- ۸۴ - بقره / ۱۸۶.
- ۸۵ - حجر / ۴۲.
- ۸۶ - انبیاء / ۱۰۵.

- ۸۷ - فجر / ۲۶.
- ۸۸ - الذاریات / ۵۶.
- ۸۹ - فاطره / ۱۵.
- ۹۰ - نهج البلاغه خطبه / ۱۹۳.
- ۹۱ - دعای ۹۸/۱۸۳.
- ۹۲ - دعای ۴۱/ صحیفه سجادیه.
- ۹۳ - بشاره المصطفی لشیعۀ المرتضی / ۸۱.
- ۹۴ - تحف العقول / ۵۱۵.
- ۹۵ - ینابیع الموده / ۱۷۳.
- ۹۶ - نحل / ۹۷.
- ۹۷ - مائده / ۳۵.
- ۹۸ - زیارت جامعه.
- ۹۹ - زیارت جامعه.
- ۱۰۰ - زیارت جامعه.

۱۰۱ تا ۱۹۵

- ۱۰۱ - این از بزرگترین معجزات قرآن است که احدی نتوانسته باهمه این پیشرفت‌ها مشابه یک آیه، از آیات قرآن را بیاورد جائیکه قرآن از همین حروف الفبا تشکیل یافته است.
- ۱۰۲ - تمدن اسلام و عرب ص ۱۰۲۷۸.
- ۱۰۳ - آل عمران / ۱۰۳.
- ۱۰۴ - خطبه ۲۶/ نهج البلاغه.
- ۱۰۵ - حجرات / ۱۳.
- ۱۰۶ - صحیفه دعای دوم.
- ۱۰۷ - بلاذری در تاریخش قاضی القضاء عبدالجبار در مغنی، سید الصحابه، نقل گروه رستگاران ج ۱/۸۵، ابی الحدید ج ۶/۵۲.
- ۱۰۸ - منتهی الامال ج ۱/۲۲۱.
- ۱۰۹ - محجۀ البیضاء ج ۱/۲۳۹.
- ۱۱۰ - کلام / ۱۵/۵۷.
- ۱۱۱ - خطبه ۱۶۲/۲۳۲.
- ۱۱۲ - المال الدین ج ۱/۳۶۶ و بحار ج ۵۲/۳۱۲.
- ۱۱۳ - زیارت جامعه.
- ۱۱۴ - نقش ائمه در احیاء دین ج ۱/۲۶۳، مروج الذهب ۳/۴۵۴.
- ۱۱۵ - تحف العقول / ۵۱۷.
- ۱۱۶ - زیارت جامعه کبیر.

- ۱۱۷ - نهج البلاغه کلمات قصار / ۵۰.
- ۱۱۸ - تحف العقول / ۵۱۶.
- ۱۱۹ - نحل / ۱۲۵.
- ۱۲۰ - انعام / ۱۴۹.
- ۱۲۱ - از جهانهای دور ص ۲۹۳.
- ۱۲۲ - از جهانهای دور ۲۹۴.
- ۱۲۳ - یس / ۳۸.
- ۱۲۴ - جهان آفرین ص ۱۴۲.
- ۱۲۵ - چون بر مبنای حرکت جوهری سنگ و جمادات هم تغییر و تحول دارد.
- ۱۲۶ - نامی است که [شرِ مِشیه] انتخاب نموده برای مسئله روشن بینی که بدون استفاده از اعضای حسی خود افکار دیگران درک می کند و این یک موهبت استثنائی است و جز معدودی در اختیار ندارد مراد این است که انسان با ضمیر روشن بین خود از اسرار و حقائق جهان هستی و موجوداتش کسب اطلاع کند.
- ۱۲۷ - بصائر الدرجات جز ۱۰/۴۸۸.
- ۱۲۸ - اصول کافی ج ۱/۱۷۹.
- ۱۲۹ - اصول کافی ج ۱/۱۸۰.
- ۱۳۰ - نهج البلاغه / ۱۹۱/۶۳۹، فیض.
- ۱۳۱ - نیایع المودّة / ۱۳۷.
- ۱۳۲ - نیایع المودّة / ۱۳۹.
- ۱۳۳ - تحف العقول / ۵۱۶.
- ۱۳۴ - حدیث کساء در مفاتیح و کتابهای روائی آمده است.
- ۱۳۵ - تحف العقول / ۵۱۶.
- ۱۳۶ - الشمس (۱ و ۲)
- ۱۳۷ - تحف العقول / ۵۱۶.
- ۱۳۸ - تحف العقول / ۵۱۶.
- ۱۳۹ - تحف العقول / ۵۱۶.
- ۱۴۰ - تاریخ الخلفاء سیوطی / ۶۷ و صحیح بخاری ج ۵/۲۰۸ تاریخ طبری / ۳/۲۱۰ صواعق المحرقة ص ۵/۸/۲۱ نهج الحق / ۲۶۴.
- ۱۴۱ - مرجع الذهب ج ۲/۳۰۲ الامامه والسیاسة ج ۱/۱۴ و ۱۸ و ۱۹، شرح نهج ابی الحدید ۱/۱۳۰ و ج ۱/۵۸ و ج ۴/۱۶۶ و ۱۶۹.
- ۱۴۲ - مرجع الذهب ج ۲/۳۰۲ الامامه والسیاسة ج ۱/۱۴ و ۱۸ و ۱۹، شرح نهج ابی الحدید ۱/۱۳۰ و ج ۱/۵۸ و ج ۴/۱۶۶ و ۱۶۹.
- ۱۴۳ - مرجع الذهب ج ۲/۳۰۲ شرح نهج ابی الحدید ۱/۱۳۰ تاریخ یعقوبی ج ۲/۱۲۷.
- ۱۴۴ - مستدرک حاکم ج ۳/۱۵۳ اسد الغابۀ ۵/۵۲۲ تهذیب التهذیب / ۱۲/۴۴۲ کترالعمال ۶/۲۱۹ ج ۷/۱۱۱.
- ۱۴۵ - طبری ج ۱/۱۹۸ شرح نهج ابی الحدید ۱/۱۲۴ ملل و نحل / ۱/۷۵.
- ۱۴۶ - شرح نهج ابی الحدید ج ۳/۹۷ و صحیح مسلم درباب ترک وصیۀ ج ۳/۶۹ بخاری ج ۱/۳۶.
- ۱۴۷ - منتخب کترالعمال ج ۵/۱۰۶ الامامۀ و السیاسة ج ۱/۱۴.

١٤٨- النص والاجتهاد ٩٩/ و كترالعمال ج ٣/٢٧٠، ملل و نحل ج ٢٣١/ تاريخ الخميس ٢/١٦٧ تاريخ الكامل ج ٢/٢١٩.

١٤٩- الدر المنثور ج ٦/٩٣ و شرح نهج ابى الحديد ج ١/٦١ و ١٥٢ و الرياض النضرة ج ٢/٤٦ شرح نهج ابى الحديد ج ٣/١٥٣، تاريخ الكامل ج ٢/٣٥١.

١٥٠- أسد الغابۀ ج ٤/٤٠٧، تاريخ الكامل ج ٢/٣٧٨ الاصابۀ ج ٣/٤٥٢، كترالعمال ج ٣/٨٨ و ٩٥/٩٦/١٠١، شرح نهج ابى الحديد ج ٣/١٠٩.

۱۵۱ - تفسیر کبیر ج ۵۰/۱۰، کترالعمال ج ۲۹۳/۸، الدر المنثور ج ۲/۱۴۰.

۱۵۲ - تاریخ الخلفاء؛ ۱۳۶، تاریخ الكامل ج ۳/۳ شرح نهج ابی الحدید ج ۳/۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰/ تاریخ الخمیس ج ۲/۲۴۱.

۱۵۳ - آیه ۱۸ می فرماید: اَقْمِنْ کَانَ مَوْمِنًا کَمَنْ کَانَ فَاسِقًا لَا یَسْتَوُونَ)) مراد از مؤ من علی علیه السلام وفاسق ولید است برطبق نظر مفسران.

وآیه ۶ می‌فرماید: ان جائکم فاسق بنباء فَبَيِّنُوا ... مراد از فاسق ولید است که داستان‌ش معروف است.

تفسير الخازن ج ٣/٤٧٨، الدر المنثور ج ٥/١٧٨، سيره حلبى ج ٢/٤٧٦ تفسير الخازن ج ٤/١٧٨ روح المعانى ج ٢٤/١٣١.

١٥٤ - تاريخ الخميس ج ٢/٢٥٦ و ٢٥٩ و ٢٦٧، تاريخ طبری ج ٥/٥٥ و ٩٤ شرح نهج ابی الحديد ج ١/٢٢٦ تاريخ الكامل ج ٣/٤٥،
 اءسد الغابۃ ج ٢/٣٣ ملل ونحل ج ١/٢٦، تاريخ يعقوبی ٢/٢٥٤.

١٥٥ - تاريخ الخميس ج ٢/٢٥٦ و ٢٥٩ و ٢٦٧، تاريخ طبری ج ٥/٥٥ و ٩٤ شرح نهج ابی الحديد ج ١/٢٢٦ تاريخ الكامل ج ٣/٤٥، اءسد الغابۃ ج ٢/٣٣ ملل ونحل ج ١/٢٦، تاريخ يعقوبی ٢/٢٥٤.

١٥٦ - الاصابة ج ١/٣٤٥، أسد الغابة ج ٢/٣٣، تاريخ الخميس ج ٢/٢٤٧، ملل نحل ج ١/٢٦.

١٥٧ - تاريخ الخميس ج ١/٢٦ ملل ونحل ج ١/٢٦ شرح نهج ابى الحديد ج ١/٢٣٣ و طبقات ابن سعد ج ٢/٤٤، الاشراف بلاذري ج ٥/٢٥ عقد الفريد ج ٢/٢٦١ تاريخ يعقوبى ج ١٥٥. سيرة حلبى ج ٢/٧٨ معارف ابن قتيبة ٨٤/ شرح نهج ج ١/٢٢٤ يعقوبى ج ٢/١٥٨.

١٥٨ - اسد الغابة ج ٣/٢٥٩، تاريخ ابن كثير ج ٧/١٦٣، شرح نهج ابى الحديد ج ١/٢٣٨ و ٢٣٩ يعقوبى ج ٢/١٦٢ مروج الذهب ٢/٢٤٠ ملل نحل ج ١/٢٦، صواعق المحترقة ٤٨/.

١٥٩ - شرح نهج ابي الحديد ١/٢٤٢، تاريخ الخميس ٢/٢٧٣، يعقوبي ٢/١٥٣.

١٦٠ - الدر المنثور ٤/٦ احكام القرآن جصاص ٣/٣٨٩، صحيح مسلم ٢/٥٣٩.

۱۶۱ - رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمار فرمود: تقتلك الفئة الباغته، تو را گروه یاغی خواهد کشت، معاویه به مردم گفت مراد آنست هرکسی که عمار را به جنگ آورده است می باشد (الاصابة ۲/۵۱۲ تهذیب التهذیب ۷/۴۰۹، شرح نهج ابی الحدید ۳/۲۷۲، مروج الذهب ۲/۳۸۱).

١٦٢ - أسد الغائة ١/١٣٤، الإصابة ١/٧٧، كامل ابن اثير ٣/٢٠٣ و ٢٠٧، عقد الفريد ٢/١٤٤ صواعق المحرقة ٣٣/...

١٦٣ - ابي الحديد ٤/٤ و ٧ مروج الذهب ٢/٤٢٧ الامامة و السياسة ١/٢١١ ج ١٤/٢، يعقوبي ٢/٢٣٧ و ٣٩ مسند احمد ١/٣١.

۱۶۴ - سنن ابن ماجه ۲/۸۷۲.

١٦٥ - الفصول العليّة ١٠ / ٨، محدث قمي، (رحمة الله).

١٦٦ - نهج البلاغه / خ / ١.

١٦٧ - تحف ٥١٦.

١٦٨ - نهج البلاغه خطبه ١٤٧/٢٠٦.

١٦٩ - خطه ١٤٧.

- ۱۷۰ - تحف العقول / ۵۱۶.
- ۱۷۱ - خطبه / ۱/۴۰.
- ۱۷۲ - قرار داد اجتماعی ترجمه زیرک زاده / ۸۱.
- ۱۷۳ - العصر ۱ و ۲.
- ۱۷۴ - منتهی الامال ج ۲/۲۶۶ شاید مراد حضرت صادق علیه السلام ابراهیم ادهم و سفیان ثوری بود که آنها به خدا و اولیاءاش توجه چندانی نداشته و با دعا وی بدون معیار خودشان را محبوب درگاه معرفی می کردند.
- ۱۷۵ - تحف العقول / ۵۱۶.
- ۱۷۶ - کلمات قصار نهج البلاغه شماره ۵۰۱.
- ۱۷۷ - نفس المهموم حالات امام حسین (ع).
- ۱۷۸ - نهج الحق / علامه حلی (رحمه الله) ص ۲۲۹ نیایع الموده / ۱۹، ۲۰، ذخائر العقبی / ۷ کترالعمال ج ۶/۱۱۶.
- ۱۷۹ - صحیح الترمذی ج ۲/۲۹۹ کترالعمال ج ۶/۴۰۱، تهذیب التهذیب ج ۶/۳۲۰.
- ۱۸۰ - نهج الحق / علامه حلی (رحمه الله) / ۲۱۱، روح المعانی ج ۱۴/۱۳۴، تفسیر طبری ج ۱۴/۴۹.
- ۱۸۱ - زیارت جامعه کبیر.
- ۱۸۲ - زیارت جامعه کبیر.
- ۱۸۳ - بقره / ۳۰.
- ۱۸۴ - اعراف / ۱۷۹.
- ۱۸۵ - نهج / کتاب ۵۳ / ۴۲۶.
- ۱۸۶ - نهج / کتاب ۵۳ / ۴۲۶.
- ۱۸۷ - یونس / ۳۵.
- ۱۸۸ - وسائل ج ۱۱/۴۲۵.
- ۱۸۹ - غرر الحکم / ۸۴۱.
- ۱۹۰ - کتاب شهاب / ۵۸.
- ۱۹۱ - نهج البلاغه ۱۹۹ ص ۳۱۸.
- ۱۹۲ - نهج خطبه / ۱۹۸/۳۱۲.
- ۱۹۳ - ملک / ۲.
- ۱۹۴ - الصراط المستقیم ج ۱/۲۴۴.
- ۱۹۵ - بحار ج ۷۰/۱۴۳.

۱۹۶ تا ۳۰۲

- ۱۹۶ - المیزان ج ۶/۲۰۰ ذیل آیه / ۱۰۵ مائده.
- ۱۹۷ - تحف العقول / ۵۱۶.
- ۱۹۸ - زیارت جامعه کبیر.
- ۱۹۹ - زیارت جامعه کبیر.

- ۲۰۰ - رعد ۲۸/.
- ۲۰۱ - مریم ۹۶/.
- ۲۰۲ - نحل ۹۷/.
- ۲۰۳ - احقاق الحق ج ۳/۸۳.
- ۲۰۴ - كفايۀ الموحدين ج ۲/۱۴۴.
- ۲۰۵ - كفايۀ الموحدين ج ۲/۱۴۴.
- ۲۰۶ - كفايۀ الموحدين ج ۲/۱۴۵.
- ۲۰۷ - كفايۀ الموحدين ج ۲/۱۴۶.
- ۲۰۸ - آل عمران ۱۰۱/.
- ۲۰۹ - كفايۀ الموحدين ج ۲/۱۴۶.
- ۲۱۰ - الاسراء آيه.
- ۲۱۱ - بقره ۱۵۲/.
- ۲۱۲ - محمد صلى الله عليه و آله ۷/.
- ۲۱۳ - بحار ج ۲۵/۱۹۲.
- ۲۱۴ - بحار ج ۲۵/۱۹۲.
- ۲۱۵ - بحار ج ۲۵/۱۹۲.
- ۲۱۶ - بحار ج ۲۵/۱۹۲.
- ۲۱۷ - بحار ج ۲۵/۱۹۲.
- ۲۱۸ - بحار الانوار ج ۴۱/۱۴ و زبدة البيان ۶۹۶.
- ۲۱۹ - تحف العقول ۵۱۷.
- ۲۲۰ - بقره ۲۹/.
- ۲۲۱ - زیارت جامعه کبیر.
- ۲۲۲ - اعراف ۹۶/.
- ۲۲۳ - تاریخ بغداد ۱۴/۱۴ مجمع الزوائد ۷/۲۳۵ و ج ۹/۱۲۴ كنوز الحائق ۶۵/، كترالعمال ۶/۱۵۶.
- ۲۲۴ - امالی طوسی مجلس دوازده و کافی ج ۱/۲۹۲، احقاق ۱۵/۲۸۸.
- ۲۲۵ - تحف العقول ۵۱۷/.
- ۲۲۶ - تهذيب التهذيب ج ۷/۳۳۷ كترالعمال ج ۱/۲۲۸ حلیۀ الواولياء ج ۱/۶۵ نهج الحق و كشف الصدق للعلامة الحلی ۲۴۰/ مطالب السؤل ۲۶/ نيابيع الموده ۶۶/ و ۷۱ و ۷۳/۷۶/۷۷ اسد الغابة ج ۴/۲۲ الصواعق المحترقه ۷۶/ ذخائر العقبی ۸۳/.
- ۲۲۷ - منابع صفحه ۳۱۷/.
- ۲۲۸ - بقره ۲۰۷/.
- ۲۲۹ - اسد الغابة ج ۴/۲۵ شواهد التنزيل ج ۱/۹۸، مستدرک الحاکم ج ۳/۱۳۲، نور الابصار ۸۶/ نيابيع الموده ۹۲/، تفسير کبیر ج ۵/۲۰۴، مسند احمد ج ۱/۳۳۱، تفسير طبری ج ۹/۱۴۰.
- ۲۳۰ - معارف ابن قتيبه ۲۵۱/، ذخائر العقبی ۹۷/ اسد الغابة ۳/۳۲۱، شرح نهج ابی الحديد ج ۱/۳۶۱ ج ۶/۳۸۸ نيابيع الموده ۱۳۷/،

- خوارزمی در مناقب، ارجح المطالب / ۶۸۱.
- ۲۳۱ - معارف ابن قتیبه / ۲۵۱، ذخائر العقبی / ۹۷ اسد الغابۀ / ۳/۳۲۱، شرح نهج ابی الحدید ج ۱/۳۶۱ ج ۶/۳۸۸ ینایع المودۀ / ۱۳۷، خوارزمی در مناقب، ارجح المطالب / ۶۸۱.
- ۲۳۲ - معارف ابن قتیبه / ۲۵۱، ذخائر العقبی / ۹۷ اسد الغابۀ / ۳/۳۲۱، شرح نهج ابی الحدید ج ۱/۳۶۱ ج ۶/۳۸۸ ینایع المودۀ / ۱۳۷، خوارزمی در مناقب، ارجح المطالب / ۶۸۱.
- ۲۳۳ - کترالعمال ج ۲/۳۹۲۱۵۳ مسند احمد ج ۵/۲۶.
- ۲۳۴ - شرح نهج ابی الحدید ج ۱/۸.
- ۲۳۵ - تحف العقول / ۵۱۸.
- ۲۳۶ - تحف العقول / ۵۱۸.
- ۲۳۷ - بقره / ۲۷۶.
- ۲۳۸ - النجم / ۴۵.
- ۲۳۹ - که از خود مؤلف است.
- ۲۴۰ - تحف العقول / ۵۱۹.
- ۲۴۱ - تحف العقول / ۵۱۸.
- ۲۴۲ - تحف العقول / ۵۱۸.
- ۲۴۳ - تحف العقول / ۵۱۸.
- ۲۴۴ - تحف العقول / ۵۱۸.
- ۲۴۵ - تحف العقول / ۵۱۸.
- ۲۴۶ - تحف العقول / ۵۱۹.
- ۲۴۷ - نهج الحق علامه حلّی (رحمۀ اللہ) / ۱۵۹.
- ۲۴۸ - تحف العقول / ۵۱۸.
- ۲۴۹ - نهج الحق علامه حلّی (رحمۀ اللہ) / ۱۵۹.
- ۲۵۰ - تفسیر برهان ج ۲/۱۹۲.
- ۲۵۱ - بحار ج ۱۵/۳.
- ۲۵۲ - تحف العقول / ۵۱۹.
- ۲۵۳ - تحف العقول / ۵۱۹.
- ۲۵۴ - تحف العقول / ۵۱۹.
- ۲۵۵ - تحف العقول / ۵۱۹.
- ۲۵۶ - نهج البلاغه فیض از کلمات / ۱۹۱/۶۳۹.
- ۲۵۷ - تحف العقول / ۵۱۹.
- ۲۵۸ - تاریخ الخلفا السیوطی / ۶۷ صحیح بخاری ج ۵/۲۰۸ سیره حلبی ج ۳/۳۶۳، صواعق المحترقة ص ۵/۸/۲۳۱ تاریخ طبری ج ۳/۲۱۰.
- ۲۵۹ - الامامۀ و السیاسۀ ج ۱/۱۴، کترالعمال کتاب الخلافۀ ج ۳/۱۳۲/۱۳۵ و ۱۴۱ شرح نهج ابی الحدید ج ۱/۵۸ و ج ۴/۱۶۶/۱۶۹.

- ۲۶۰ - مائده / ۵۵.
- ۲۶۱ - صحاح الستة، جامع الاصول ج ۹/۴۷۸، الغدير ج ۲/۲۵، نهج الحق وكشف الصدق / ۱۷۲.
- ۲۶۲ - تحف العقول / ۵۱۹.
- ۲۶۳ - زیارت جامعه کبیر.
- ۲۶۴ - نساء / ۱۳.
- ۲۶۵ - احزاب / ۷۱.
- ۲۶۶ - نساء / ۸۰.
- ۲۶۷ - نساء / ۵۹.
- ۲۶۸ - مناقب ابن مغازلی ۲۴۲ میزان الاعتدال ج ۱/۲۸ نیایع المودة / ۱۱۱، لسان المیزان ج ۱/۴۴/۵۱/۷۵ تاریخ بغدادی ج ۱۰/۳۵۶ كنوز الحقائق / ۵۱.
- ۲۶۹ - تحف العقول / ۵۱۹.
- ۲۷۰ - زیارت جامعه کبیر.
- ۲۷۱ - زیارت جامعه کبیر.
- ۲۷۲ - تحف العقول / ۵۱۹.
- ۲۷۳ - یونس / ۵۷.
- ۲۷۴ - بقره / ۲۷۵.
- ۲۷۵ - نور / ۱۷.
- ۲۷۶ - تحف العقول / ۳۴۳.
- ۲۷۷ - طه / ۷۰ این حقیقت را بیان می کند.
- ۲۷۸ - مطالب السؤل / ۲۶ نیایع المودة / ۶۶ نهج الحق وكشف الصدق / ۲۴۰
- ۲۷۹ - نیایع المودة / ۷۱/۷۳/۷۶، نهج الحق وكشف الصدق / ۲۴۰.
- ۲۸۰ - نیایع المودة / ۷۴، أسد الغابة ج ۴/۲۲، الصواعق المحرقة / ۷۶ ذخائر العقبی / ۸۳ نهج الحق / ۲۴۰.
- ۲۸۱ - الرياض النضرة ج ۲/۱۲۹، ذخائر العقبی / ۸۰/۹۷، كترالعمال ج ۳/۹۹/۳۰۱، الطبقات المالکیة / ۲/۴۱.
- ۲۸۲ - تحف العقول / ۵۱۹.
- ۲۸۳ - بحار الانوار ۱/۲۲۴ و ۷۰/۱۴۰.
- ۲۸۴ - نیایع المودة / ۱۰۳.
- ۲۸۵ - نمل / ۴۰.
- ۲۸۶ - اعراف / ۱۴۵.
- ۲۸۷ - زخرف / ۶۳.
- ۲۸۸ - نیایع المودة / ۱۰۳.
- ۲۸۹ - نحل / ۸۹.
- ۲۹۰ - انعام / ۳۸.
- ۲۹۱ - انعام / ۵۹.

-
- ٢٩٢ - يونس / ٣٥.
- ٢٩٣ - بقره / ٢٤٧.
- ٢٩٤ - بقره / ٢٥١.
- ٢٩٥ - نساء / ١١٣.
- ٢٩٦ - تحف العقول / ٥١٨.
- ٢٩٧ - يوسف / ٢٢.
- ٢٩٨ - تحف / ٥١٩.
- ٢٩٩ - زيارت جامعه كبير.
- ٣٠٠ - زيارت جامعه كبير.
- ٣٠١ - بحار الانوار ج ١٩/٨٣.
- ٣٠٢ - بحار الانوار ج ١٩/٨٣.